



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وهدى للعالمين

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وهدى للعالمين  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً وهدى للعالمين



حکایت محمد بن محمد  
حکایت محمد بن محمد  
حکایت محمد بن محمد

حکایت محمد بن محمد  
حکایت محمد بن محمد  
حکایت محمد بن محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين  
 سيدنا و مولانا محمد بن عبد الله واصحابه واصحابه اجمعين اما بعد بركاته  
 انكار اباد که عقد مجالس از کار سر اسر موجب برکت است و سبب نزول رحمت رب عفو  
 و اعلان توفیر و تکریم و اشاعت ذکر که هم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی  
 علیه و سلم که رفعتنا لک ذکر که بین رفعتنا شان و نعم که قسم جان آن سرور جهان است  
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه و درین قرب قیامت که منکرین نبوت جبه  
 خاتم رسالت و مانعین و مبطین و جاحدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العز  
 در مجامع و مجالس خود یاد و درلی اخفاء انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید  
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس از کار حضرت خیر الانام علیه السلام است  
 تکریم و توفیر و ذکر که هم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام و پر  
 و مستلزم از خام شیاطین است هر چند که نزد اهل ایقان این همه عیان است اما از انجا که ایر  
 آن وقتی است که جهل و سفیاه را حوصله خود سوری در بر افتاده که عموماً کتاب و سنه  
 و معتقدات حقّه حقه جمود است و جماعت را بر طاق اخلاص گذاشته خود را شایسته  
 فمیده اند و نوبت به تحقیق و تمیز و تفسیق و تلبیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیده گان رب جلجل  
 رسانیده اند مبتدعه می تیزید او تعالی را از زمان و مکان و جهت و در بدعات حقیقه داخل

بدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقته للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت  
 نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد بدین معنی که قدرت  
 کماله حقیقی با حق تعالی و محبت الهی بهیچ وجه محبت انبیا برای مقبولین خود ثابت نکند  
 بنی از کتاب سنت و اجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیه السلام در برزخ تصریح  
 محققین درین بالاتفاق حتی حقیقی جسمی ماثل حیات و نبوی است انکار کرده برین با عدم  
 از اعتقاد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور نام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را  
 می پندارد و در وی ایامی از خطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که اما پیش  
 از کجی مثل اعطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هست و از حقیقت و یقین و قطعیست شفاعت  
 حضرت انکار می دارد و حال آنکه بموجب تصریح جمهور الاست اعتقاد بوجود آن حضرت یقینا اول  
 دفعه و اول مشفع و مقبولی الشفاعت واجب است رؤسیا یعنی معجزات و فضائل حساب  
 بر و کائنات گفتگوهای پیوسته و گمراهی بر اطلاق لفظ آیم بر معجزه احتیاجی ندارد  
 مگر بر مجردی از افعال فی اعتقاد الهیست حکم شرک فی العبادت لازم می آید و در حقیقت  
 که در خیر که از مستحسانات ائمه اعلام و تفهمن مروج خیر و موجب نفع اسلام اند با وجود اندر مروج  
 و عجزات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب سنت اطلاق بدعت و بیکه معنی را  
 با کانه و میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او بام این پیام را رخصه و سناویر  
 و مطلق ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه نصرا و اقبال این جهال را بطور الزام بر روی عوام  
 پیش نموده و بخت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند به هر خسرو خا که در راه نوحی دارد  
 خرابی باد صبا اینهمه آورده است به بدیخت چند از نا فرمانان از حسن و فضل مجالس افکار  
 حضرت خیر الانام سید الارابر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ائمه  
 سعادت بهمتامی گمارند و با وجود بیکه ائمه معتدین و اجله مستعینین از فقها و محدثین سنی  
 این اجتماعیه مجالس شریفه در ائمه لطیفه و رکتب مشهوره و دین تشریح فرموده اند بلکه سیال  
 مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب غایب شکی نیست به دفعی  
 و اخته اند و قول شایع و نامور را مردود ساخته اند تا آنکه اینهمه از مطامع مودع و روی انسان



در سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت باینکه چندین طایفه  
 هواییه بر مجرای انکار شکیب نموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت با سعادت و نفس استجاب  
 اعلا و شکر نعمت و عقد مجلی از کار پر برکت را از زبان شقاوت توانان باینند بر زمین کنیا قرار  
 میدهند بر مجرای عالین مجالس شریفه تمت دخول در زمرة مشرکان و خلل اصل ایمان می  
 و نمی اند که این حکم فاسد چه آفتها بر پامی سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت  
 بواسطه اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت خوایت و غباوت اینقدر بهم می اندیشند که گسائی  
 سلسله بین خود باو نشان است میکنند هم داخل مجرای عالین این عمل بوده اند بمشاهده  
 این حال بخیاال خوشنودی ذوالجلال و کمال که بدفع طعن ملام عوام کلا انعام از حضرات ائمه  
 پیروزان و حمدی چند در رفع او بامان ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه  
 که جمع نموده و برادر خود و کلان سنت و این طائفه را بران باریک شش بی پایان است برای تحریر  
 جواب منتخب ختم و عجلاته بر تحریر آنچه در خاطر آمدنی آنکه نوبت جمع کتب کثیره و رسد درین  
 پیر و اختتام قول در خواص و عوام هندوستان شافع است اقول درین مقام نقل عباراتی چند  
 از علماء و دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص فرموده وستان محض بنا بر ایام و تغلیط عوام  
 می نماید علماء طائفه سطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که هستند این طائفه است فرموده و کلا  
 اهل الاسلام یختفلون بشهر مولده علیه السلام و یعلمون الوکلاء ویتصدقون  
 فی لیالیہ با نواع الصدقات و یظهرون السرح و یزیدون فی المبارکات و یعتنون  
 بقراءة مولده الکریه و یظهرون علیهم من برکاته کل فضل عظیم الح و همین مطلب است  
 ابو الخیر خاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم سنت این طائفه است  
 در مورد روی فرموده اما اهل مکه معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتوا  
 بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بدن لك لقصد و عزید اهتمام  
 الی آخره و بهر آن است و کلا اهل المدینه کثر هم الله تعالی به احتفال علی فعله اقبال  
 و بهر آن است و اما العجم هن جین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم کلا هلا  
 مجالس شامی من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام الفقهاء من الخ

والعام الم قولہ بالکتابہ از فقہا و محدثین متحدہ چکی باسحقان و جاران ز فتنہ الم اقول این  
قوی است یقیم و کیدی است علی شمس عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار  
عبد الوہاب تفتی کی و امام ابن جزری صاحب حصص حصین و حافظ ابن جبب جنبلی و علامہ  
ابو الطیب سبکی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامہ  
سیف الدین ابو جعفر ترکی فی دمشقی حنفی و شیخ بریان الدین جمہری و علامہ محمد اللہ و امام  
سلیمان بر سوسی و مولانا حسن بخاری و بریان ناصحی و شیخ شمس الدین سیوطی و شیخ محمد بن  
حمزہ العزلی الواعظ و شمس الدین دیلمی و قزالدین و نقلی و حافظ بن الدین عراقی و ملا  
بریان ابوالصفا و حافظ ابوشامہ و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامہ ابوالفاسر لوئی و ملا  
ابوالحسن البکری و امام سخاوی و بریان الدین صاحب سیرت جنبلی و علامہ ابن حجر مکی کہ حال  
نصایف این حضرات معروف و مشہور و در کتب متداولہ مشہورہ مثل کشف الظنون بکج  
و قبول مستطوره مذکور است و سوائی این حضرات دیگر علماء و محدثین اناجیہ محدثین فقہاء مشہورین  
از اہل حرمین و بیچ سائر بلاد اسلامیہ در رسائل و فتاوی خود و تحسان آن فرمودہ اند و رسال  
ہ لہ تالیف نمودہ اند بارہی اکثر قصور علم بکتب علماء سابقین عبور شد و نہ نمود و ریافتند ام  
از اقوال مشہورہ علماء لاحقین و فضلاء متاخرین کہ در قریبہ دین زمان گذشتہ اند چہ دور بود و چہ  
کہ سائیکہ در سلسلہ سند صاحب سالہ و امثالش در روایات کتب فقہ و تفسیر حدیث و عقاید  
معدودہ و در رسائل امثال صاحب سالہ استناد و باو نشان موجود مانند شاہ ولی اللہ صاحب  
و شاہ عبد الرحیم صاحب محدث دہلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیر ہم اگر  
گوئی کہ صاحب سالہ کہ در سکر خود بینی سرشار است ہمہ سابقین و لاحقین را بی خبر از فقہ  
و حدیث بلکہ از جاہلین و ضالین بلکہ موافق حقیقہ طائفہ از کافریں و مشرکین می شمارد پس  
چہ جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این ہمہ سابقین و لاحقین از ائمہ دین و علماء مشہورین  
بمثالہ اش بیگار است پس اولاً گویم کہ اگر چہ طائفہ اسماعیلیہ و بابیہ بجهت یخونی از خدا  
و فقدان شرم و حیاء ہمین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از نظر و ضالین  
و جاہلین فی دین می شمارند اما از صاحب سالہ تصریح این امر بظاہر و درست چہ در آخرین

رساله که برای اظهار ستند صاحب رساله استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت ایشان بلفظ  
 استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دہلوی درج و در آن  
 سند الکتاب بدون صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بنیادی  
 و تفسیر و بیاض و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند تصدیف بدون صاحب رساله  
 بغزبت و اہلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشہور خود کہ  
 بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہوا شدہ است جمعی فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد  
 حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتمع مومنین درین و موسعود کہ خالی باشد  
 از منہیات و مذکرات الی قولہ از بہترین احوال حسنہ است و متواتر شدہ است از علمای اعلام و فضلاء  
 و مفتیان اہل اسلام و شیخ کرام کابر احن کابر و اتفاق است جم غفیر را از احاطہ علمای دین  
 و جم غفیر بر حسن این عمل مکرم و معمول بہ اکابر محدثین و فقہای اقطار عالم است و شک نیست کہ  
 این عمل محمود و موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب افشاح صدور و رقرۃ  
 ہیون اہل اسلام و ارفع شیطا طین خدا لان اہل ضلال و طغیان است خصوصاً در این زمانہ دین  
 کہ بی ایمان و جاہلان از عوام بہ تقویت و ستند اہل علمداری حال نوبت زبان درازی باقصی است  
 رسانیدہ اندالی آخر و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علما و مشہورین فرمودہ پس قول تاج الدین  
 خاکرانی مالکی کہ این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہا و محدثین  
 باسختسان آن فتنہ اند مقبول نیست و ردہ السیوطی و کثیرین العلماء و الاعلام بایشقی قلوب ایشان  
 پس تنہا از انکار خاکرانی و تفرہ او دران این عمل مکرم و مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب  
 و بس عجب از ان گزہ عصافی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سینہ گویند و بجز اینکہ این  
 عمل بدین صفت و خصوصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم  
 از قرون ثانیہ نیست و دلیل دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کدام روایت شاخہ از کتب غیر مشہورہ  
 فتنہ دنیہ ہم بچرت یا کہ است آن پیش نمی کنند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ  
 مستحبات علمای متاخرین کہ کتب فتنہ مذہب اربعہ خصوصاً فتنہ حنفی ملوانان است و نیز از  
 مرقوم است استحسنہ المتأخرون جملہ بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہا باجمہ

از ابل بدع و ضلال بشمار در آیند چنانچه قسمت ایشان اثری در قرون نشده بود و ما هو الا انفا  
الامان عن الشرعيات اعادنا الله تعالى مر هذه العقيدة الفاسدة مخفلي که در این فکر  
جمیل و لاوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکرویات شرعیة با  
آن راجع آنام و بدعات فمیدان اجتماع تمامی علمای این سابق و حال از مذاهب باربعه شرعی  
و غر با در عت عم بر ضلالت و بطلان قرار داد و ضریب شریفین را درهما الله شرعاً و ادباً  
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان و سنن چه خوش اعتقاد می  
و حسن ظن نسبت به علمای اسلام و بلاد اسلام است حرره العبد المسکین محمد صدیق  
ختم الله له بالحسنی و ثانیاً بر تقدیر یک صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتبرین  
بلکه گمراه دینی می شمارد پس چرا اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات و عادی  
سند های بیجامی آر و بر سر شاخ نشستن و بن بابریدن بر عقل خود خط کشیدن است قوله ع  
و معنی است یکی لغوی عام که عبارت از طلق محذرت است خواه عبادت بود یا عادت و دوم  
خاص که عبارت است از زیادت و انتفاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولی الامر  
ولا صراحة ولا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه  
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قیود  
تعمیر نموده مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که الله و حوین تعلیم است  
و استعمال غل و مداومت بر اکل لب حنظل و مثلها که هر یک امر اینها ماذون فیہ بل مأمور به است  
بر سبیل اجمال الی آخره اقول این مقام با قرارش ثابت است که چیزی که بالا جمال داخل ماذونات  
شرعیة باشد گو خصوص آن صراحة از قول فعل شارع بهیئت که ناکیه ماثور نباشد و نه از  
صحابه کرام مروی باشد و در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این مستحسان ائمه دین را غیر اخصا  
و بایسته منفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که انحضرت آن مستحسان را  
با اشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم متحسین گردانیده اند  
و داخل بودن آنها در عموماً ماذونات بلکه مأمورات شرعیة بالا جمال ثبوت سانیده اند  
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت مریایم

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب جمع البحار که مستند این طائفة است و نژاد این طائفة در ایه قیوم  
 واجده قهار و مجد شیرین داخل در خانه جمع البحار فرموده بخروج خداوند و تیسیریه الشک الاخیار  
 من جمع بحار الانوار فی غرائب القنویل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر  
 من شهر السرم و البهجة مظهر منبج الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امان  
 باظهار المحب و رفیه کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود موطا  
 نماید که بناشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک به او لیت زیادت اعمال  
 زکات در آن تحقیق می فرماید یا قیامه طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن مستحسان و کتب  
 شرعیة اطلاق محدث و بدعت می نمایند و صراحت بدعت بمعنی شرعی را تقسیم می فرمایند پس  
 این اعتراض و اشکال منقطع به حال است چنانکه مرادشان از بدعت که آنرا امور بدعیسم ساخته اند  
 و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 نباشد و قول فعل آنجناب از آن ساکت باشد خواه مزاج و مخالف سنت و غیره منافق کلامی  
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال  
 حکما و انقیاد سنت و ثابت بناشاره احادیث صریحه جناب شفیع است صلی الله علیه و سلم  
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه السلام  
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطابق  
 فی الشیخ علی ما یقابل السنة اجمالی و لیکن فی عمدة صلی الله علیه و سلم ثم ینقسم  
 الی الاحکام الخمسة که از کرا الحافظ السیوطی مویذات این امر معروف و مشهور و قد  
 از این دیگر سایل منقول و مسموع و اما اینجا اختصار منظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی  
 شرعی برین معنی چند امر است اول آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل احدث من غیر سابق است  
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر سنت اما هر گاه در عرف شرع سنت اصالة هم  
 خاص بر حق تعالی و حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نیامده است  
 و بدعت تقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه بخصوص سنت آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است و دوم آنکه

از صحابه که اطلاق لفظ بدعت بر می ثبات خودشان ثابت است با وجودیکه گاهی بدعت نخست  
اطلاق بدعت نفی نموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم نسبی حسنه و سیه درست نمی تواند شد  
قطع نظر از اینکه نزاع منازعه آن در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بران نزاع اطلاق نیست که فرض کنیم  
این معنی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیه  
صادق نشود و اما این از کجا که بدعت است این بدعت با وجود عدم مزاحمت که امری است و با وجود  
در مندوبات شریعت بالا جمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران معنی دیگر است  
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی اصطلاحی فقره ساختن فقره ضلالت  
پس مثبت انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه این بدعت فرموده اند نه بدعتی که با کمال علم طعن  
برائمه اعلام افراختن بجهان کنید بدعت که شیطان تعیین خارج و بدعتی که معنی لغوی را که با وجود  
دران گرفتار گردانیده بقدر ضلالت رسانیده است قوله و عهد الاستقرار در عبادات بدعت  
مخضبه همچو صوم و صلوٰه و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیه یا خسته نمی شود الی آخره اقول  
منشاء این دعاوی همان کج فهمی احوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج  
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد و اما آنچه بطور عموم از مندوبات  
شارع باشد اگر بدعت برکت که امری است خاص آن که منافعی و غیر حدود معینه شریعت نباشد  
بجمله آورده شود البته در عبادات بدعت هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات  
ایمیدین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر خصاص است بر نقل عبارت کتاب تنبییه السیفیه که در مجتهد  
روافض است اکتفا میرود جایکه مجتهد مذکور در کتاب ضواری الزام بدعت بر صاحب تحفه  
و غیره نداده صاحب تنبییه السیفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است  
نعم و مراد بدعت کس از فرق اسلامیه انقیاس بدعت را ندانم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیه است  
پس لایسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبر یا در عهد سلف نبود مثل بنا و مدارس  
و قناطر و دین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادات و جهاد  
و شغال اختراع بسیار واقع شده و اصلاً جای ملامت و خطاب نیست قال الله تعالی و ما کنت  
ابتدعوا ما کنتنا ها علی سواک ابتغوا رضوان الله الی آخره و مویکات امر به عفو

می نماید بمقام ظاهر است که بخاری مخالفت تمام فرق اسلامی نمود و اند قول فقیر میگویم که آنچه  
در قول علامه تقسیم بدعت بسو حشینه و سلبه یافته می شود و کلیه کلج عه ضلالت محمول بدعت سلبه  
مبنی بر خطائی است که در تعریف و تشخیص بدعت روداده الی قول ازین سورا نه و زان سوزنده  
بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظل لا یغنی عن الحق شیئا  
قیمت بدعت بسو سلبه کردند و ضلالت بدعت را حمل بر سلبه نمودند چون شسته تقلید محمد  
هر که و نه است هر که آمد تعین نظر به تحقیق و تنقیح زائد نگرد و بر قول منقول بلا اسعان جمود و موقوفه  
رفته این دار حصول همه را فر گرفت الی آخره اقول الله الله این چه حماقت است چه سفا  
وینقول الشعا بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار تحقیق و فقرها و  
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند تقسیم بدعت بسوی حسنه و  
سلبه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعت سلبه نمودند معاذ الله دین و دوا عضال جهل گرفتار  
بودند پس این شیئی است که باب اتمه بر جهالت صاحب ساله شهادت میداد و همین سخن لغو  
بیان صاحب ساله بخله ظهور می نهد قول همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم و مثناعت این  
و تفریق متنبه و ملهم شده و تردید تقسیم بدعت نمودند الی قول بعد آنجناب علمای دیگر موفق  
باین اوراق شده ضلالت بدعت با ثبات رسانیدند الی آخره اقول اولاً ملهم شدن شیخی  
تعداد در هزار دوم بر تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطمان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد  
اثبات حسن بعضی از او شش بآن معنی نیست چنانکه ایماه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار  
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام تکرار تمضیل و تخیل آن ایماه علام شیوخ اسلام دارند که  
ندیدیم اسماعیلیه و یاسیه بشوئ رسد و تانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول  
گفته اند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بیاری از امور را  
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاشته ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله  
صلیه و سلم مأثور نیستند با وجود ترک شارح در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر  
از ما و نه از آثار سلسله ایشان سخنان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتابت اقوال  
آن صاحب نهالی در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و تالفا



یکدست طائفه نجدیه باید دید که در اینجا از نافی خود برای تحمیل کافه علل و دین تائیدیه دوم استناد  
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجموعه فوجیه تبرائش فیض مقتضای الکتابه اینجاست  
 بحال آن صاحب حال باید میگذاشت جاییکه برادر بزرگ این خورده و بچو اگر حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته  
 بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره با سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع  
 ائمه اربعه صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند آنرا قطع نظر از آنکه او عاصی است  
 سنت رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگذاشته  
 باید دید که چگونه تشیع شیخ تحت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را بیکدست  
 متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب ساله که برای تغلیط عوام نام الهام شیخ برای  
 اثبات خطبه کافه علماء و کرام تائیدیه و هم بر زبان می آید و حال آنکه بوجوب عقیده و پایبندی  
 از که ام فریق می پندارد قوله اطلاق شیخ جبار و فی بعض تفصیل مذکوره آن قول این را و  
 محض است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاه الله و  
 رسوله کان علیه من الاثم مثل اثم من حمل عماره و قفاة گفته و قید الله بدعة بالاضلا  
 لخراج البدعة الحسنه کالمسارعة کذا ذکره ابن المذکب الله و جمیع البحار بذیل بدعة ضلاله  
 نوشته هو احترام عن البدعة الحسنه انه محدث و بدیهی در اشعة المعانی و شرح این  
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وقت صلوات دین و تقویت و ترویج آن باشد آنرا در مظاہر حق  
 بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته او را عطا لیس بن اشاره باینکه  
 که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب سنت کی شود برانیدر آنرا و کافی بدانگاه حجت علی الخافین قوله  
 بعد اعتراف در باره امری به بدعت بودن و بر پی تقسیم رفتن بیان ناند که کی گوید بول و قسم  
 پاک و مباح و حرام و نجس آنرا قول جوش جهالت صاحب ساله در کمال ترقی است در هر قول  
 زائد از ماسبق و او نافی میدهد محمد ابروم در میدان تحمیل و تضلیل ائمه دین قدم می بندد قطع  
 از ظهور سفاهت و درین قول اشعار طعن و تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 و سلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتده ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف بدعت  
 بودن در باره بسیاری از امور و بر پی تحسان و مدح آن رفته اند و افاض از جهالت خود در حق



کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن انور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت  
 مخالفت حضرت شایع می شمارند ایمنه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام  
 کتاب و سنت است نه بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدعت معنی مستعمل است و بیک معنی منقسم است  
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سلبيه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت  
 بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب سالت میخواد که باز همان سوسه از پنج دین بکنند  
 روغن تازه دهد و فتنه افشود و خوابیده را بیدار ساخته بمشقه مله زهر بناء علیه در پرده تجسّل  
 آن ایمنه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که هیچ الفاظ شنیعه تشنیع بر زبان می آرد و حاجیه  
 اقوال علماء دین نقل نماید تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ایمنه اعلام همه صواب و درست است و حضرت  
 صاحب سالت بر آن کرام محض حمل نام بدعت و نسبت امام بخاری علیه الرحمه صحیح خود را وایت فرموده  
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده  
 نعمت البدعة هذه شعرائی در کشف الغم آورده کان ابو امامة الباهلی رضي يقول احده  
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فله مواهل ما فعلتم ولا تتركوه فان الله تعالی عاتب  
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله  
 و حضرت ابن عمر رضی عنهما در حق صلوة صحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المساکین  
 افضل من صلوة الضحی بکذا فی فتح الباری غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح و  
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده افتاد عاها بدعة لان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم لم یسئها هو ولا کانت فی زمن ابی بکر رضی عنهما و رغب فیها بقوله نعم لیدل علی  
 فعلها و لا یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی  
 زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت  
 مستحسن الشرع فی بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرموده سعاها بدعة لانه  
 صلی الله علیه وسلم لم یسئها لهما و لا کانت فی زمن الصدیق رضی عنهما و هی  
 خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة  
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضی عنهما بقوله نعم البدعة و هی کلمة

جمیع الحاسن کلها الخ وجمع البحار گفته فی حدیث عمر رضی قیام رمضان نعمت البدعة هی  
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فمر الاول ما كان تحت عموم ما ندب  
 الشارع اليه وخص عليه فلا یدم لوعدا لا جرح علیه بحديث من سن سنة <sup>حسنة</sup>  
 وفي ضلة من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيلزم وينكر  
 عليه والتراخي من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع وانما  
 صلاحه اليالي ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق وهي على الحقيقة سنة الحديث  
 عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين واقتدوا بالذين بعدي وعلى الآخر  
 يجل حديث كل بدعة ضلالة الخ در سیرت شامی از امام ابو شامة آورده قال عمر  
 نعمت البدعة یعنی انما محدثة لم تکن واذا كانت فليس فيها ردة لما مضى فالبيع  
 الحسنة متفق علی حوان فعلها والا سقیاب لها ورجاء الثواب ان حسنت نیته  
 فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشي منها ولا يلزم من فعله  
 محذور شرعي الخ قوله لم بدعت انست که بعد قرون ثلثة مشهور لما بوجود آمده واصلش از کتاب  
 وسنت علم نشود و سندرش به ثبوت نه پیوسته چه ظاهر و چه خفی چه محفوظ و چه مستنبط الخ اقول  
 در اینجا چند امور ملاحظه باید بود اول اینکه در ماسبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت  
 صحابه اعتبار داشته بود و در اینجا قید بعدیت قرون ثلثة افرو و دوم آنکه حسب این تعریف چیزی  
 بعد قرون ثلثة بوجود آمده اما ایمة دین ازین شارع گواشته هم باشد و سنا سخسان گوشتی  
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آراشته عابدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثره او  
 صاحب سألهم ثم نشر بانث نیست و نابود شد نه سیوم بر تعذیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثة  
 در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزی که در قرون ثلثة بوجود آمده باشد اما اصلش  
 از کتاب سفت نباشد بلکه فراحم کتاب وسنت باشد آرا بدعت ضلالت نه توان گفت  
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج ورفض قدر در قرون ثلثة بلکه در قرن اول و ثان  
 صحابه کرام بوده است و بالا اتفاق عقاید اینهمه شرعا داخل بدعت ضلالت اند از اینجا  
 مقتضی میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه تجد میکنند لغو و محل مستحججهان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه  
 بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و هر امریکه مندرج مندرجات شارح  
 و از استحسانات ائمه دین است حسن و موجب برکت است قوله لکن بعض گفته اند که منقسم بحسنه  
 و سلب بدعت لغوی است آنرا قول ذکر قول این بعض و مستند بدان صاحب رساله را  
 چه مفید سنا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جو سلب نباشد اما این  
 از آنجا که حسب قول این بعض استحسانات ائمه دین اهل بدعات شرعیه مخصوصه در ضلالت اند پس  
 این استحسانات که و با بیه اسما حلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند میکنند بموجب تصریح  
 همین علماء هم استحسان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی  
 و جبروت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تأیید مذہب خود دست ملامت علی قار  
 و ابن حجر بکی و حافظ عسقلانی و سبائی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیر هم می آرد حال آنکه  
 این همه حضرات رئیس تصحیح تحسان همین محل مجلس مولد جاہل و گمراه میشمارد پس تا چند وقت  
 که برای تطویل رساله احوال این علماء تفسیر و بدعت از نا فهمی ذکر کرده بنماید خارج از بحث است  
 که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنخانه برده قوله فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس  
 برای حل مولدالی قوله از سلف و خلف معتقد مستند منقول آنرا قول این ادعا محض است  
 چه تحسان انعقاد مجلس شریف از کار بر دین ائمه معتمدین تأیید مستند صاحب رساله که  
 لقبشان موجب شهادت آنرا همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و  
 اطلاق بدعت بران به این معنی که مستلزم ضلالت باشد خیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت  
 بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض  
 باطل و قبیح است قوله اول کچک این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد است که بیچکی از مشایخ و صوفیه  
 و علمای کرام احرارانی شناسد و در هیچ کتاب از او استناد و نیست آنرا قول در کتاب  
 سیرت شافعی هم مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مستطوریست و کما  
 اول بیغ فعل بالموصول عمر ابن محمد الملاح احد الصالحین المشهورین و به اقتدی  
 فی دلت ضابطه و غیره الخ پس این عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل در شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله  
 تعالی عنه ظاهرست پس در جمالت خود ذکر نیست و دیگران را چشم بر نگریستن حاجتست  
 و پس در این جمله رایاد باید داشت که جابا درین ساله و دیگر سایل این طائفه کار آمدنیست  
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مروت الزمان نوشته حکمی بعض من حضر فی بعض الموالدانه  
 عد فی ذلک السماط خمسة آلاف غفر شوی و عشرة الاف حجة و مائة الف  
 زبدیة و کان یعمل للصوفیة سماعا من الظهار الی الفجر و یقرص بنفسه و کان یصوّر  
 علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر و بر علی الطی  
 السکندری المشهور بالفاکیه ان من متاخری المالیة ان یعمل المولد بدعة مذمومة  
 انقی اقول در اینجا حال مغالطه و افترا بداری صاحب ساله باید دید که بنام مادر است الزمان  
 سبط ابن جوزی عبارت نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته  
 تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکمائی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی  
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکمائی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده  
 و کشف الظنون از قطب الدین موسی مونی آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصود او بعد  
 مرّة الزمان فشرعت اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستمائة و هی التي تو  
 المصنف فی اثباتها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکمائی فرموده ولد سنة  
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبعمائة اینست حال دیانت  
 این طائفه در نقل که خاصه لازم ایشانست قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و  
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی داشت مشروع نمود الی قوله زیادت بر نصست و  
 زیادت بر نصست کما تقر فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحثست بچند  
 اولاً که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر اینست که همه فروع جمیع عبادات و جمیع  
 افراد کل طلوعات مشروع را بقید مخصوصه و نوافل صورت گرفته نام بنام تصریح و تعدید  
 و تعیین و تحدید فرموده است پس بر چه نه چنینست غیر مشروعست و عمل بدان احدی  
 زیادت بر نصست و تکریم لزوم نیست پس این ادعائیست فاسد و قویست کاسه که قطع نظر

از گذشته طبعی شش بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور  
 اقرا فرموده اند با وجودیکه از فصوص کتاب الهیست که باینیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه  
 بسیاری از داخل عبادات مخصوصه و هیات قطوعات معینه را که هر فایده احادیث شریفه  
 ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیست از کتاب الهی نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند  
 و عمل با حادیث احادیث را در امور یک در کتاب الهی حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب  
 جعل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مرادش اینست که قرآن مجید اصول عام  
 جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خبر  
 و جاس مندوبات مشروعه عموماً کتاب الهی مخالفت داشته باشد غیر مشروعه است  
 و عمل بدان زیاده بر نص پس بر تقدیر بر تحسینات آمده دین عموماً که با خصوص از کلام مجید  
 ثابت نباشد الزام نسخ و اذن و بر عمل بولد خصوصاً تمت از و نیست بخادون و دینی که غیر  
 و تضلیل اکابر دین از فقه و محدثین افتادن غایت و ضلالت است و نه انبیا و کتب اصول  
 تصریح است باینکه زیادتی نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و محو است عنایت مراد از آن  
 زائد کردن امری با عقدا در کثرت یا تنه طریقت در امر منصوص مخصوص است که بچیز زیادت نزد  
 حقیقه داخل نسخ نیست پس از احادیث صحیح هم که احاد باشد اثبات بچیز زیادت جائز نیست  
 و نزد شافیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و در کتب  
 از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تخریب نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری  
 دیگر قصد تحجاف نیست برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نبودن بی آنکه رکن و شرط  
 گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نا فهمی  
 خود حواله بکتابه اصولیه نمودن و لب باطل را بخر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود  
 قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد وسط نظر نینداختن امری است قبیح که لا ینفی علی کل  
 ذی فکر سلیم عقل صحیح چون بجدید در بر مقام با وجود عدم فهم مراد و آیه بلکه زیادت بر نص  
 و مستلزم نسخ بر آن تضلیل و کفر ایمه اعلام و ابطال استخوان مستحسانات آن که امیش میکنند  
 میخواهم که در مقام عباراتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته شده

مسكنه زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا الحجة ببحر العلوم وشرح فرموده اى ليست نسخا  
 للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الخ  
 ونيز در مسلم وشرح نست واما زيادة جزء فى الواجب كالغريب فى الحد للزنا وازيادة  
 شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه فى رتبة اليقين فعمل هو  
 نسخ حكم المزيد عليه فالخفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشا<sup>فعية</sup>  
 والخاتبة واكثر المعنونة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان مذاهب نوشته لنا ان  
 المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او غير<sup>دا</sup>  
 عنها لانه اى المطلق كالعام يدل على افرادة التى هى مع الزيادة او مجردا عنها با<sup>دا</sup>  
 وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غيره هذه الزيادة وهى  
 مفروض الاشفاء زمان وجود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه التقيد  
 بجزء او شرط ينافيه فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد  
 حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هى مجردة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا  
 الخ ونيز در مسلم نوشته ولهذا امتنع الزيادة عندنا بخبر الواحد على القاطع كالمطهر<sup>ا</sup>  
 للطواف الخ وشرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر انما يكفي لعدم اغتراض هذه  
 الامور الخ ونيز در مسلم وشرح بحر العلوم در بيان جواب ليل مجوزين تا سخت اجماع گفته  
 قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كان امير المؤمنين  
 عثمان رضى الله تعالى عنه ردها فى هذا الحال من الثلث الى السدس فسأل ابن عباس  
 ان الآية لا يثبت لها فاستدل امير المؤمنين ضربا لاجماع فيما سكت عنه الكتاب  
 وهذا ليس من النسخ فى شئ وهو ظاهر جدا الى اخره وبتبيين فرموده اما وصف الحكم  
 فقد اختلفوا ان الزيادة على النص نسخ ام لا وذكروا انها اما زيادة جزء كزيادة ركعة  
 مثلا على ركعتين او شرط كالإيمان فى الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة الخ  
 در توضيح بعد بيان مذاهب ودلائل مختار خود نوشته فلا يراد التغريب على الجمل والنية  
 والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على الطواف والفاضة وتعديل

الا ان كان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس لا يراى  
 قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا  
 انكم زدت الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية  
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي  
 والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظني فقد رخصتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن  
 ان يراى فيه وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانالم يزد الفاتحة والتعديل على وجه  
 يلزم منه نسخ الكتاب لانالم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل  
 حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى اخره ودرج القدير وبحث تسمية  
 آورده فادى لنظر الى وجوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها ان  
 الركن افاي ثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ  
 آية الوضوء يعني الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى اخره  
 الذين بيان بصراحت تمام بثبوت رسيد كه از مجرد تجويز امر كيه مخصوصه در قرآن مجيد كه كونه  
 و مشروعيت آن از نص ثابت نباشد و فوقان حميد از ان ساكت باشد تجويز نسخ قرآن لازم مي آيد  
 و در نه برخلاف و ات كه كليه ثابت با حديث شريفه هم حكم لزوم نسخ كتاب لازم خواهد آمد بجز  
 بثبوت رسيد كه امر كيه در قرآن شريف مخصوص است با مقيد بصورت خاصه نسبت ركن آيه  
 يا شريك و اشهد ان امري ديگر در ان البته داخل نسخ بالزياده است اما زيادت امري ديگر و در ان  
 با شريك و اشهد و كليت و شرطيت بلكه بطور محاسب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص است  
 پس بر چنانچه قائلين تحسان عمل خفيل فكر موكد شريف كه سچگونه در ان زيادت كه امري ركن و شرط  
 بر چنانچه اختصاصه مخصوصه كتاب التسميت بحواله قاصد الزيادة على النص نسخ نهست تجويز  
 نص كتاب امر خود را بغير سازي و اقتراير و از ي ست و ثالثا احتياج آيه كه مي اكملت لكم دينكم  
 آية بر ابطال تحسان آيه و ين كه از او او خاصه عيمات مندرجات مطلقه كتاب و سخت و  
 مندرج تحت قواعد اصول شريعت اند محض جمالت است مراد از آيه كه مي اكملت لكم دينكم  
 و نص قواعد عامه شريعت است تجويز او خاصه بلكه احكام و تخصيص صدر كذا آيه محض است

فهم این معنی آنکه کریم متنی بر مجرد و هم است که همین هم راه منکرین قیاس هم زده بود و چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده و بخواه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین رضای و تفسیر سر التذریل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاطهار علی الادیان کلاها او بالنصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتماع اذ علی علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن جلیل نفاة القیاس فانهم فسکوا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعد وکان ذلك القیاس لابد ان یکون لاطهار حکم لم یکم معلوما فکان القیاس موجبا لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره هو ان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتماع وهذا لا ینافی وقوع الاحتجاج وخصیج الاحکام بعده الی آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآية علی ان القیاس باطل وذلك لان الآية دلت علی انه قد نص علی حکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلك النص کان عبثا وان کان علی خلافه کان باطلا الی آخره باجملة زیاد ویکه ثانی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نفع گفته آید برخاست علماء دین صادق ثبوت زیاد ویکه صادق می تواند شد ثانی آیه کریمه مستلزم تخریج شریعت نیست و دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض فی بنیاد و سعی صاحب رساله هم را نشان میدهد فقیر میگید که ان اصول همین مقدمات مسلمة او بعد طرد و اخراج من مخترعات مختصرات در حاشیه و دلیل جدید برای ابطال حکم تحریم و ممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت فقیر و کریم حضرت بنی کریم در شرع شریف مشروع بسته پس اظهار تشکر نمیت و جود و با بود بهاد عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و جمع مسلمین بر اجماع ارباب صلات و حجرات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و تکریم ایام و ولادت با سعادت که یکی از افراد اصل توفیر مطلق انجناب صلی الله علیه وسلم است بهیچ عمل شایسته که از تشکر نعمت و فضل شریف ایا با سعادت علامه این حاج و غیره از بیان در سوال وی جلشانه ثابت فرموده اند در همچنان و بعد مجلس که کریم فیضیه که یکی از افراد رفیع است و تکریم ایام و ولادت با سعادت حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم



بابرکت است که مخصوصه تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود  
 خاصه مخصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و منافعت از جهتین امت  
 حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بیرون لب شیخ حکم مطلق و زیادت برنصوص شریعت  
 کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه است پس  
 انکار از تجویز اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گو در قرآن جمید ذکر آن مخصوصه نیست  
 حسب قول اهل اصول حقیقه زیادت برنص مستلزم نسخ آن اطلاق است در مقام نقل فقره  
 از رساله و حاشیه مولوی خورم علی که از کابر طائفه بوده اند برای دهن و وزی امثال رساله  
 ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره در بحث آجباب و حاشیه است کذا نیه بعد صلوة شسته  
 اگر گویی که دست برداشتن در وضو صحیح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن در دعا  
 عقب صلوات خمس بیست کذا نیه چه دلیل است گویم و باید التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیه  
 از آداب دعا است و جالب اجابت است و موقت بوقتی و دون وقتی نیست پس حاجت و دلیل  
 دیگر نمانده الا بلفظه ایضافیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و روالیدن بدانها  
 با حدیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز متسقاً و غیره ثابت است گو بالتزام عقب صلوات  
 بیست کذا نیه مروی نباشد الا آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق  
 حق تعالی الخ اقول اگر از این کریمه تصریح فرموده دادن بیست کذا نیه هر چه بطوع و جمله افراد  
 مخصوصه عومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور درنص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود  
 حالانکه در کلام ائمه شریف برگزیده تخصیص تعیین صورت کذا نیه جمیع تلوعات و بیست مخصوصه  
 جمله نوافل و سجرات و تعدید کل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفروده است پس چگونه این  
 از این کریمه مراد توان شد و چرا اینک دین و علماء معتدین و برحسان صورت کذا نیه استحسانات  
 مخصوصه علم تعلیل باید برافروشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق  
 حق تعالی در قول او و هذا اخلف عمتع و محال لا محال فیہ لا مکان و الاحتمال عند  
 معاشراصل الحق نکرانکه عامه بها عیالیه که بر التزام انکار و مقدر و ریت کذب او تعالی شأنه  
 مقدر و از استحال و امتناع آن سکا نند و انما مرشان قد روت النسائی را بر تفسیر شنیعه کذب

برای تقدیریت و امسکان این عیب فاحش بحجاب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم  
 آن بلزوم از ویاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پیرداخته اگر چه نزیل ثونک کفر بود  
 این سجد لال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم دهمشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود  
 در مغاک اغماض انداخته بر اوت ذات خود از ان ضلالت در تماشای وانکار از ان  
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبر  
 خود را باطل و مردودی شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوجی می انگارند  
 از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آنهم کنند قوله و این احتجاج ورور و بکلی بدعات بکار  
 می توان آمد آنکه اقول هر چند تا فقهی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما در اینجا  
 یکد و قول دیگر از علماء دین معتدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه  
 بعد ذکر تلبیه سنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور پنداشته که لا ینفع فی تحلیل  
 بشئ من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه لوزاده  
 جاز خلافاً للمشافعی هو اعتبره بالادان التمشیه من حیث انه ذکر من ظوم و لنا  
 ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم و ابی هریره رضی الله عنهم  
 الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودية فلا ینع من الزیادة علیه السلام  
 دیرین مقام باید فهمید که اگر سجد لال صاحب صالح باشد الزام تجویز بیش از سنون ماثور  
 بلکه شش نفس گشت با سجد صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه  
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم نیز سجد قبل صاحب رساله  
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء معبود بود زیادت  
 بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد مجامع ذکر آنحضرت و تحباب آن  
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ایمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم  
 و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بیچگونه مزاحم و رافع امور مقدسه  
 حضرت شارح نیست بلکه داخل افراد توقیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض  
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نموده

نمی شاید و در مختار و در بحث خواندن در و شریف در فصل صفة الصلوة گفته و  
 تدبیر السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع علی سبیل الادب فهو افضل  
 من تركه ذكره الرمی الشافعی و غیره ام در غنیة المستملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستغفار  
 بعد قوله و تعالی جدك لفظ و جل ثناءك لا يمنع من زیادة و ان سكت لا یومر به  
 لانه لم یذكر فی الاحادیث المشهورة ام باجماع این احتجاج فاسد و مخالف تحقیق محققین  
 بکار نمی توان آمد و زیادت احکام ثابت از سنت بر کتاب آمد و زیادت احکام مجتهدین  
 بر کتاب و سنت و زیادت امید وین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت  
 نیست بلکه اخبار احکام عمومات کتاب آمد بر افراد خاصه و تفصیل مجازات انست آیام  
 شعرا و مستفید صاحب ساله در میزان گفته فان قلت فساد دلیل المجتهدین فی زیادت هم  
 الاحکام التي مستنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هلا كانوا وقفوا علی حد  
 ما ورد صریحا فقط و لم یزیدوا علی ذلك شیئا لحديث ما تركت شیئا یقربکم  
 الی الله الا و قد امرت به و لا شیئا یبعدکم عن الله الا و قد نهیت عنہ  
 فالجواب لیاض فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما  
 اجل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدیة کیفیة  
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما استدل فی احکام الاممة لمعرفة استخراج  
 ذلك من القرآن لا کما نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما  
 ان الشارح بدیلة بینه ما اجل فی القرآن فکذلك الاممة المجتهدون بدیلة بینه  
 ما اجل فی احادیث الشریعة و لو لا ما اضهر لنا ذلك لبقیت الشریعة علی احوالها  
 و هكذا القول فی اهل کل دهر بالنسبة للزمان الذی قبلهم الی یوم القیامة ام  
 قوله چنانچه حضرت محمد و صاحب مجالس البرار الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور  
 مخصوصه الزمره غیر ثابت از کتاب و سنت را تجویز و تمسک نمود و اندر بیکه کمال تاکید نبات  
 امر بر مردم است و احکام این آیت فرموده اند از اجماع است و ذکر خلفاء راشدین رضی الله عنہم  
 عندهم در خطبه که حضرت محمد و در مکاتیب خود و آنرا و اصل شعائر ساخته اند و در حق آن

به تحریر این کلام پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد  
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد و بیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم  
 بعینه اعتقاد می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی  
 دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرده چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم  
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود  
 البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شعور و حیثیت آن  
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است  
 و زیادت بر نص نسخ نیست لکن تقریر فی موضع و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید  
 عدم صدق حق تعالی و بنا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب  
 ثابت نیست بر آیه باب انصاف مخفی نیست که اگر و ایمل صاحب ساله تمام است کلام چند شیخ  
 ایراد و طعن است و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتیاج صاحب ساله برده  
 و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مورد و روشن شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند  
 کلام حضرت شیخ مورد و مشکوکی توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و ائمه  
 این کار از حضرت سید ابراهیم صلی الله علیه و سلم با ثور نیست لا قولاً و لا فعلاً کفی بهذا منقاد  
 می توان گفت که التزام این عمل اتمام آن از جموع اصحاب کبار و ائمه است اطهار منقول شد  
 با آنکه این حضرات در قطب محبت و حقیقت خلفاء را شدین اقدم تمام است و این غایت  
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نه بود یا احوال امری غیر پس  
 و مشروع را در عین خطبه که بهیئت خاصه از کتاب نیست ثابت نیست از دین شمرند  
 یا از ثنویت و برکت و خوبی این ذکر را دان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخر مانند مگر  
 شان از احداث عمل زیادت امری در خطبه با ثور و اگر کسی بر اثبات اتمام این امر که  
 صحابی است بر گمارد و دین محبت و او حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و اولاً آنکه  
 اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه  
 عیدین و جمعه از جمیع اصحاب ائمه است لا اقل اکثرشان با نقل سکون با قیاس بلا تکرار احدی

پرواز و بودن این هر دو امرها عیله با نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش شایسته  
 اما فعلش این سرور را ثواب باشد ترک آن در حق عین امت اتباع است و فعل آن موجب مواخذه  
 خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه ناز عید و جمعه هر قدر فرومی و ما ثور سنون  
 جائز هم باشد لکن با وظایف الناس علیه واعتقاد که طریقه لازم است بجهت لایحیون  
 بنو که و یطعنون علی من اسقط هذا الذکر و فی خطبه حجت و صل الینا بعض  
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة و المنع و ای بر تحقیق صاحب  
 که با وجود یک از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا بنابر سال بر پی تحقیقی جمود نموده و در اعضا  
 گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت محمد و در هزار دو م شناخت احوال شان ندیده شده  
 تحقیق امر حق نموده معینا بموجب دلائل خود همان حضرت محمد در ایام خود تخریب کتاب  
 و شناخت احسان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذر و بدعت حضرت  
 محمد می بردارد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر  
 چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت محمد و بنظر رسیده و از حملش بر تافه می خود گیر  
 و در عین مانع گردیده تا و یل کلام می ساخت یا به حمل بر سومی پرداخت آخر مجتهدین هم خطا  
 نموده اند که این همه از الزام تضلیل آیه دین از محمد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت  
 و دیگر فقها و محدثین و الزام نیست تخریب قرآن یا پیشوایان اخفاء و ایهون بود اگر خصوص  
 فکر پیشوایان طریقه حضرت محمد و کرم و فخر میگویند بنا بر اختصار رساله بر یک سینه کفایت میکند  
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجداد خلفای حضرت خواجه غزینی از صدیقی کشتا  
 حجة الله الکریم از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی  
 از اکابر علمای دین و فقهای محمد بن و از اجداد خلفاء و اجداد حضرت خواجه بها و الدین بوده اند  
 آورده قاتی رضی الله عنه بدان آید که الله سبحانه و تعالی علیه و سلم که طریقه  
 که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینی باشد و منافعی و فواید  
 شایسته باشد از حسنات علمای دین و کبرای اهل یقین روح الله و احکم بود و در میان است  
 که خیر الامم اند و او را الله شرفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یحیی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبة اینست حال حواله حضرت مجدد و قس علی که  
حال اقوال صاحب مجالس الابرار و الطرابعین الانصاف و لا یکن من المستغنین الا شرار قوله  
و لیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب له علیه الصلوة والسلام ماثوره شده لا قول اول و لا فعل اولی  
بهذا منعیس لا محاله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم ماثوریت از قول و فصل  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین است  
بچند وجه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله هم است باری مستجاب و تابعین و تبع تابعین  
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت مستجاب  
فرموده اند که مستجاب هر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشند حال آنکه  
بیته بر تاقیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن تحسنات هم جاری می توان نمود  
و الا فمرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مراوشان ایشان  
ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استجاب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و اعتقاد  
فضیل ایام و لاوت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صراحت و کشیدن  
نه ظاهر است نه خفی نه ملفوظه مستنبط و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت  
بدین معنی برین حمل قوی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه  
ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت شمار  
نظا برو با هرست که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت  
مرتفع گردید اگر گویی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی ائمه دین  
که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محض جحش گویم از فقد اصطلاحات  
و اختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوٰة الضحی انما  
بدعة و نعمت الله عة قوله دلیل سیوم این عمل از فضل اصحاب کبار الهیست  
اطار منقول نشده از قول اولاً این استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها  
و محدثین استند برین صاحب ساله در بیان این از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرموده

با وجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اہلبیت اطہار نبوده اند کہ خود آن ائمہ دین  
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله است احتجاج بہیئت کذائیه رجعت قہقری برای تکریم کعبہ عظمیٰ  
 در طواف و اداع علامہ شامی در حاشیہ در مختار و بحث خلاف قبر گفتہ اذ اقصا بدہ  
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یختصوا صاحب القبر و یجلب لادب الخشوع  
 للغافلین الزائرين فهو جائز و انکان بدعة فهو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع  
 قہقری حتی یخرج من المسجد اجلالاً للبیئت حتی قال فی المنہاج انه لیس فی سنیۃ  
 مرویة ولا اثر محکم قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئلہ بہ تفصیل  
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و آنچنان دیگر بسیاری از امور را ہم کہ بعد صحابہ کرام  
 و غیر ہم منقاد شدہ اند و فراموش نمودند و شارح ندارند علماء دین از مستحبات می شمارند  
 تا آنکہ صاحب حدیث العلم علی الاطلاق گفتہ و الا سرد بالمساعذۃ فیما لم ینبہ عنہ  
 و صادر معتاد ابعد عصر ہم حسن انکان بدعة الخ حالاً باید دریافت کہ مغالطہ صاحب  
 در اینجا ہم جاری می توان ساخت کہ این محل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم ثابت نشدہ بلکہ از عموم اصحاب اہلبیت ہم در صحاح بسند معتد صحیح مروی  
 نگردیدہ با آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جملة اصحاب کبار و اہلبیت اطہار در غلبہ تکریم  
 شمار آمد و تعظیم بہیئت احد اقدم امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبہ را  
 سادات فرما ایشا این نبود یا کعبہ ہم بہیئت خاصہ کذائیه را از دین شمرند یا از مشربیت  
 و اجر این محل نادان بودند الی آخر المغالطہ بالجملة ہمین مغالطہ در جملة مستحبات فقہاء  
 و دیگر ائمہ دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد کہ صاحب سالکہ بر طبق مذہب  
 اسماعیلی ہمہ آن ائمہ دین را از ضالین و مبتدعین بلکہ از شرکین می پندارد و گویم برین تقدیر  
 دین را الہ برای اثبات دعوی خود چرا از ایشان سند می آید و ثانیاً میگویم کہ مجرہ عدم  
 نقل چیزی دیگر است و نہایت ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطہ صاحب سالکہ اگر جاری  
 تواند شد بر تلافی سند نہ در اولی صاحب فتح القدیر در بحث تسمیہ وضو بعد از آنکہ عدم نقل آن  
 در حدیث است و ثانیاً صاحب فتح القدیر علی ہذا ذکر نموده و روایات آن فرمودہ و بالجملة علم

النقل لا ينفى الوجود الخ ليس قول اويا ماه ربيع الاول در ايام شان نبود يا ذكر ولادت  
 و حماد بنومي را به تخصيص يوم و ماه بهيت كذا نيه از دين شمرند الخ بر تقدير صاوق مي آيد  
 كه صاحب ساله اين امر ثابت مي نمود كه آنحضرات باذن شارع صرف در ديگر ايام و ماهها ذكر  
 حماد بنومي ميگردند و در ماه و ايام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترك مي نمودند  
 درين صورت گنجائش ذكر اين امر بود كه ترك آنحضرات خالي از اين سه شق نبود الخ چنانكه بعض  
 علماء در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله اين امر ثابت نه نموده بلكه انيه دين  
 فضائل مجالس از كار با حادوث صحيحه و شتغال صحابه اخيار بذكر حضرت سيد ابرار در همه زمان  
 و احوال بآثار صريحه ثابت مي نمايند پس گنجائش اين چه مست كه آنحضرات در اين ايام بجهت  
 عدم اجازت ترك نموده اند اما قول بهيت كذا نيه متعارفه اين ديار پس اين قول هم دليل بر  
 نئي تواند شد چه هرگاه فضيلت اجتماع براي مجالس از كار شريفه و زيادات فضل عبادات در آن  
 مستبركه لطيفه و شرف ايام و ولادت با سعادت جناب رسالت و استجاب اعاده شكر نعمت  
 رب الارباب از مضامين احاديث سيد المرسلين حسب تشرح انيه دين مستدين صاحب ساله  
 ثابت است پس بهيت كذا نيه بجا نمودن چند حسنات مشروعه كه شارع حكم آنها را بقرينه يقيني  
 و مخصوص بهيتي و مشروط بشروطي نفرموده باشد همچو اعترافات كردن و لب به فضيلت اكار  
 كشودن اطلاق احكام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و از اين جا عال فساد و دليل چهارم  
 هم ظاهر گرديد كه حسب تحقيق محققين از علمای حقيقه و غيرهم براي استحسان افزايش مستند  
 تحت مستحبات عامه شريعت كه شارع حكم آن على الاطلاق فرموده باشد و عقیده بعد از آن  
 قيود مخصوصه زائده نه نموده باشد تخصيص بر تخصيص از مجتهدين سابقين و غيري نيست چنانكه  
 مستدين صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در ركن الشك في اجابا معلومه براي نحو  
 امراض نوشته و منه انه عارفع الطاعون قول ابن حجر بدعيه اي حسنة و لكل طاعون  
 و بلاء و لا عكس الخ علامه شامي در حاشيه نوشته قوله حسنة كه في النهي قلنا و اليه راجع  
 تعنيها الاحكام الخمسة كما او محتمل في باب الامانة الخ و في ذللك كل المعونه  
 و ما در نوشته و هذا بيان لدخول الطاعون في باب الامراض المصنوعه من سببه عندنا



وان لم یضوا علی الطاعون بخصوصه الا مقام تعجب است که اسماعیلیه برای اثبات  
 تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر  
 استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین  
 دلیل بر گاهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری تفسیق  
 و تضلیل مجوزین آن بهم از احکام شرعی است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت  
 و نقل صحیح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر عموم و اطلاق دوم در حدیث یزد  
 پس با وجود نافی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکرم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس  
 او کار و توقیر حضرت سید ابرار چه برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل  
 استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین  
 در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سایل صلوٰه و غیره نموده آبروی اجتماع و یزید پس  
 استحسان محققین خفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتدین که اگر چه منصب  
 اجتهاد و استقلال ندارند رسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود با کماینبغی تحقیق و تدقیق  
 نموده اند و در کمال است علمیه و عملیه و تحقیقات دینی این جمله را باو شان نسبت یکی از بزرگم  
 نیست و در دعای خود باو شان ستنا و هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نیاید فهمید  
 و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد از نافی خود استحسان سخنان خاصه و بهیئت  
 که انبیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد و استقلال دارد  
 تا گوشتش فرازد که علماء و کالمین از عهد تمانده مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب خیره  
 علماء و لاحقین که با استحسان سخنان مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه  
 مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد و استقلال ندانسته اند  
 و این سخنان را اجتهاد و انکاشته اند و کوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل عالمیکه  
 شاه در ایام دهلوی او را در و شغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشیده  
 اینان آستید و در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آورده مولانا فی سہ بابا کہ بعض ثواب اقنوں فی اعتراض کیا ہی آستین گردن میں  
 ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ او عیہ تاثرہ دین یہ ثابت نہیں ہم جناب دینی ہیں  
 کہ فلسفہ یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقایدین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی  
 تا حال حال کا بدل جاوی تو اس طرح آستین گردن میں ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی  
 یعنی تضرع کی لہی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ کچھ  
 کہیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ مستحسان امور یکہ مندرج  
 درمندوبات شریعت اند و بکتاب سنت فراغت ندارد موقوف بر حصول اجتماع نیست  
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و نلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام  
 حاصل بوده است و باوجود اینہم دعویٰ گر کنند فہم سخن گوئیم شریعت بقول کہ دلیل بختم  
 عدم نقل قول و فعل غیر البشر و صحابہ ہا بقدریکہ از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است  
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ بخوبی ہدایہ و بحر رائق و مستطی شرح منینہ المصلیٰ و غیرہا جا بجا عدم نقل  
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقوال اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب  
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ ہو و نحو یکہ جمیع اقوال و تحکات علمای دین را ہم باوجود عدم ہر  
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از خفیہ حکم باحسن استحضار تحکات مخصوصہ بقصد  
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ ہرگز بدایہ  
 و مستمل پر دست نظر انصاف سومی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب  
 مستمل نظر باید انداخت انما جملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیست فرمودہ و یحسن ذلك  
 لاجتماع الغرض الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین سلسلہ بعد از آنکہ از منینہ مستحب بودن آن  
 بر مذہب مختار و از مجتہبی تصحیح آجہاب آن و از کافی و تمیزین تشن بودنش بقصد جمع خوینیت  
 و از اعتبار و محیط و بدایع سنت بودنش و از تنہی و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف  
 نقل نمودہ میفرماید فخر دمن هذا انه بدعة حسنة عندا قصد جمع الغرضية  
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاغصاف في عامة الامصار  
 فلعل القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

عليه السلام وورثته المستعملين بعد انكسار ابن بهرام لفظ بدعت آورده بطور ستره اگر فرموده لكن عدم النقل  
وكونه بدعة لا ينافي كونه حسنة **قوله** صلوة رغائب جماعت نوافل كذا زاد ما در ابي حنيفة واثوره  
والمقوله با وجود نظير آن اصل شرع وواقع شخصه صرف بنا بر عدم نقل از ابن سرور مكره و داشته اند **قوله**  
اولا بطور صريح رساله توان گفت كه عدم نقل از ابن سرور مستلزم مانعت كذا است چنانچه در مستندات صاحب رساله  
از بحر رايق و در مختار و طحاوى و طوابع الانوار و كافى و جليلى و مستطلى و غير با بسيارى از  
امور را با وجود عدم نقل از ابن سرور صلى الله عليه وسلم جابر و مستحسن نگاشته اند و آن امور  
غير ماثوره و مقوله را در مواقع شخصه بنا بر عدم نقل از ابن سرور مكره نه پنداشته اند در  
بحر رايق گفته و فى التحسيس ذكر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جرى التوارث و يذكر  
العميين و در مختار گفته يندب ذكر الخلفاء الراشدين والعميين و نیز در در مختار گفته  
التسليم بعد الاذان حدث فى ربيع الآخر سنة فى عشاء ليلة الاثنين شرب  
فى الجمعة و هى بدعة حسنة وايضا فى الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة  
جهر اللهمات بدعة قال استاذنا لكنها مستحسنة للعادة والآثار وايضا  
فى الدر المختار فى مسألة المصافحة بعد العصر و قوله ما نه بدعة اى حسنة  
مباحة كما افادة النووي فى اذكاره و غيره فى غيره الى آخره و هم در در مختار گفته  
والتلفظ عند الاذاعة بها مستحب و هو المختار و قيل سنة راتبة يعنى احبة او  
علماء نا اذ لم ينقل عن المصطفى والحباية والتابعين بل قيل بدعة الخ طحاوى  
بعد برهنة نوشته لكنها احسنة على المعقولات سيئة الخ و نیز در در مختار نوشته و جاز تجلية  
المصحف لما فيه من تعظيمه الخ ايضا فيه وعلى هذا لا بأس بكتابة اسامى السور  
وعلا لآى والعلامات ففى بدعة حسنة الخ و نیز در در مختار گفته ولا بأس به  
عقب العيد لان المسلمين توارثوه فوجب اتباعهم وعليه البلخيون ولا يمنع العامة  
من التكبير فى الاوقات و الايام العشرة به ناخذ بحس و محتبى و غيره الخ طحاوى  
ورفصل جمع آورده مسئل العلامة محمد البرهمتوشى عن حكم الترقية فقال ضاعبة  
حسنة استحسناها المسلمون وقال صلى الله عليه وسلم ما رآه المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ باجملة از كتب مذكوره و دیگر كتب معتد مشوره اگر شود این امر نقل  
 نماید و فتری نیم میگردد پس علی الاطلاق بحواله این کتب و عاودن که بعد سبب امام اعظم عدم نقل  
 از آن سرور موجب منافعت است و بران بنا تفصیل علی و دین که تمحسان این عمل فرموده اند  
 نمودن سهامت است و ثانیاً صلوة رغایه و چنان صلوة نصف شعبان به هم بسیاری از متققین  
 دین مستندین صاحب ساله و امثالش بنا بر بلا کر است و ششم اند پس استشهاد مکرده پیش ازین  
 صاحب ضعیف المستمل و غیره از علی الاطلاق مذسب امام ابو حنیفه نسبت نمودن در شصت  
 و در همین العلم گفته و کل ما ورد فيه فضيلة كصلوة الوضوء و دلیل النصف من شعبان  
 و کانیوا اظهروا علیها الخ و چنان است در کتب العباد و غیره کتب فقه معتدله و سایر کتب  
 و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فيه ان الصلوة خیر  
 موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادة و مشروع و اذا لم یصح حدیثها السیلم علیهم  
 فعلهم ما نفع لا یعتقد سنیتها مع انه جاء فی لیلۃ شعبان و هو البها و صوابها  
 و قد سماها الله تعالى فی القرآن لیلۃ مبارکة فی سن حوسن الخیرات و منازل  
 البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق که نبیكون من البدع المذمومة مع ما ورد  
 عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری  
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة بعض الرواة لا یقتضی من الحدیث  
 موضوعاً و کذا انکاره الالفاظ فیذبحی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف  
 فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك الدلیلة ثابتة عن النبی  
 صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمية و کیفیة فان الصلوة  
 خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و هذا تبیین جواز ما یفعله  
 الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان و الروم و الفرس و الهند غیر مائة رکعة کل رکعة  
 فیها سورة الاخلاص عشرين مرآت علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرها  
 فانه وان لم یصح و لکن لا مانع من فعله و له علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة  
 غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعة مکرره عند بعض الفقهاء الخ اما دومی نقل

جماعت پس آنهم علی الاطلاق کی مکروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکه فرمود این شافعی  
 چه اکثر محققین بدون تداعی جائز بنا کرده است و باید تداعی مع الکراهیست نوشته اند و در معنی تداعی هم  
 در کتب فقهیه اختلافها نگاشته اند علامه کفوی در طبقات حنفیه و در ذکر امام صدر کبیر برهان الدین  
 محمود صاحب محیط بر این نوشته و فی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحيط قال لا یکره  
 الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا فهو القد و الرغائب و لیلة النصف من شعبان  
 و هو ذلك لان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا انما استقر فی  
 بلاد الاسلام و الامصار لان العرف اذا استقر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا  
 استقرت و اشتهرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام و صلوة  
 لیلة القدر لیالی رمضان لم یشتبه بان النبی علیه السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان  
 و لیلة الرغائب القد و مع ذلك صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر اعمارهم و لو  
 و بلادهم و ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن فی تلك الصلوة مع الجماعة  
 مصالح و فوائد فخور غیبات المومنین فی تلك الصلوة و اعطاء الصدقات و الید  
 و الاطعمة و الحلاوی غیر ذلك و منع بعض الفقهاء ذلك لکراهة افسادهم اکثر من  
 اصلاحهم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات  
 و ذلك لیس مرضیا عقلا و سمعا و من افقی بذلك فقد اخطا فی دعواه انهم ملخصا  
 و بعد بیان اختلافات نوشته و رأیت فی فتاوی الصوفیة لا یکره التطوع بالجماعة  
 مطلقا اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقة و هو الاذان و الاقامة  
 و فی بعض فی شرح الکافی الناصح فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع  
 بالجماعة اذا صلوا علی وجه استدعاء الناس الیها بالجماعة كما یدعی الی المکتوبة  
 و لا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا ینکره الا بالاذان قوله اذا نادیتهم  
 الی الصلوة الآیة و النداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر  
 الحانی و یؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان و الاقامة  
 و فی السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج كانت فی النوافل ذکر المعراج

الفاضل يعقوب في شرح الشريعة واضح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التوسعة بعد  
نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبركة والقدر بقي ههنا بحث محمدي  
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزائنه الفتاوى الطوع بجماعة  
في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الا قتلاء بالامام في القدس  
والرغائب نصف شعبان لان ما ياباه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره  
مختصا وثالث قياس كذا بحث عنها بصلوة رغائب وجماعت نقل قياس مع الفارق  
صاحب فتح القدير في بحث تلبية وشرح قول هداية ولو زاد فيها جاز خلافا لما في هو اعتد به  
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منطوم ولنا ان اجلاء الفقه اياه كابره مسعود  
وابن عمرو ابى هريرة رضي الله عنه زادوا على المأثور وكان المقصود التثنية واظها بالعبودية  
فلا يمنع من الزيادة عليه الخ وبيان عدم جواز قياسه بياض التلبية بقدره من بياض  
تسبيحته بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلوة بتلبية بالواحدة انما  
لم يقبل شرعا كحالة عدمها ولذا قلنا يكره تذكرا في تلبية من حيث ان التلبية التسمية  
قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلاق فيه من قبل الشارع نظر الى فراغ استعمالها في كل  
عدم نقل جماعت ودرنا نقل ليس او تصابير افراد جماعت بجماعت كعدم تقييدها بجماعة  
شارع واذا وادوا يدك حضرت شارح ورفا نص جماعت بتداعي مقترن مودود ودر نظر شارح  
افراد مقرر مودود انما بجماعت عدم نقل كذا في حيث ناصه في عين تارة حكم بكمال من خصوص  
صلوة رغائب في غير حسب فهم بعض علماء كرام كرهه اي يستلزم ان يثبت كرهه بان يثبت كرهه  
داخل بمرتب صلوة ببيت باوجود اندراج تحت اطلاق احكام عامه ببيت كراهية  
انما شرط بشرطي ومقيد بقيد في مخصوصة ببيت ببيت باوجود عدم لزوم تغيير ودر جماعت  
كدامي سنت صرف بوجه عدم نقل ازان سرور على ان اطلاق ممنوع شود چه جائز كنه عباد  
منقوله باثوره راصف بجماعت ببيت اجتماعية بنا برهجو او بام باوجود عدم نقل منع از  
ايه اعلام ممنوع وحرام گفته شود وانه من مقام بوضوح رسيد حال فساد استدلال  
بقول صاحب هداية يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

له وند علیهم صامع حرمه علی الصلوة الحکم که قیاس عمل مجلس بر آن قیاس <sup>الفراق</sup>  
 و جواز زیادت بر قدر سنت در امر یک مقصود از آن مطلق ثناء و تعظیم است از قول صاحب <sup>باید</sup>  
 ظاهر است و بالاتر از همه است ذکر قول صاحب <sup>معه</sup> ایام من احرام و فی بدینة او قفصة  
 صید فالیس له ان یرسله و قال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید یا صا  
 ولنا ان الصحابة كانوا یحرمون فی بیوتهم صیود و اخرجوا لم یقل عنهم ان سألها  
 و بذلك جرت العادة الفاشية و هی من احادی <sup>الجم</sup> آنچه معنی قول صاحب <sup>باید</sup>  
 آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خلل در احرام نمی رساند و احرام بر هر کس که از آن محرم واجب گرداند  
 که وقت احرام صحابه کرام در خانه های ایشان هم صیود می بودند و نقول نیست که وقت احرام  
 آنها را زبانی نمودند پس درین قول صاحب <sup>باید</sup> باید بجا ذکر این امر است که هر امر با وجود اندراج  
 تحت اطلاق مندرجات شایع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل از آن سرور <sup>باید</sup>  
 نقل از صاحب کرام علی الاطلاق منع حرام می شود تا صاحب رساله مفید <sup>باید</sup> اما صاحب رساله فقره و بی من احرام  
 یعنی بیند که صاف صریح گردن دین جدید بخدیبه را می نیکند و از کمال نفهمی بی باکی نقل میکنند <sup>باید</sup>  
 و فی العالم کی دینة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکو و ههنا قول در بیان فتاوی  
 عالمگیری در بسیاری از مسائل جایجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه  
 و تابعین حکم کرده اند و سخنان داده است پس با تشهاد یک و ایت عالمگیری با وجود موجود بود  
 دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که بچگونه مزاحمت که است  
 نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندرجات شایع و عدم مزاحمت با یک است ممنوع قوا <sup>باید</sup>  
 و بنا بر آن چه فی التمهیل تفسیق امید دین که سخنان این عمل فرموده اند افتادن درست گردیده <sup>باید</sup>  
 تخصیص یوم و شهر <sup>باید</sup> اگر امر او تخصیص اعتقاد و حصر جواز ادای امری مطلق در زمان  
 و عدم جواز ادای آن بعد غیر آن زمان است پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام  
 و اگر امر او اعتقاد بدان در هر کدامی افراد زمان است پس حالش آنکه صاحب رساله صباح <sup>باید</sup>  
<sup>باید</sup> یا صاحب رساله است و در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که حادث کریم  
 سنت کا بعضی اوقات بین زمین نام رکبا جاتاهی بدعت <sup>باید</sup> و همچنان است کلام و تخصیص

قوله عجب است که جماعت نقل در غیر موارد مستثانه و نقل بعد طلوع صبح از قول قیاس  
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین  
 در نقل الجلی صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم  
 قوله دلیل ششم آنکه علم نوشته اند که همچنانکه اتباع و رعایا باید در ترک و نیز شاید که اقول  
 اگر مراد این است که همچنانکه در فعل یا مورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان که گفت از نسبت  
 شرعیه اتباع شارع باید پس استدل بر آن بر اثبات همانست بمحاسن شریف و نسبت  
 ضلالت بخیرین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که به او کبریا در فعل آنحضرت ثابت  
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم به عمل آنرا که استثناء باشد علی الاطلاق موجب ضلالت  
 مجوز و فاعل است پس گوید در حکام کسی نمیتواند یا فاعل شود بر تقدیر صحیح و نقل به نسبت آن  
 بسوی علمای الاطلاق بود و بهر که تمیز انقطاع و نسبت در عموم این اتفاق باشد از علمای  
 حاطل است و این را و علامه تمام از ضعیف ایضاً اسلام برین بنایند و باطل است و وی از  
 و مسلم و مالک و غیر هم عن الصدیقه رضی الله تعالی عنهما این رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم یحیی الخلی و این کلامها و انکار در و الی الله الی یح العقل  
 و هو یحب ای یحیی خشیة ان یعمل شیء یضرب علیه امر الله اگر در آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 قرینه خاصه ای تحریم و مخالفت حسب حکم بخیرین و در بای بود و آنست که در متن سؤال  
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر استثنای ضلالت مستثنای ایضاً و در حق تحریم انویک  
 مندرج شده و بات مطلقه شارع اند است لانی بخیر و ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه توان بود  
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ اقول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب ششم  
 المسائل که این قول بر دلیل انکار تلفظ آمده و در این نسبت انکار با علی قاری هم نموده حاش  
 آنکه در مرقاة فیه و اختلافوا فی التلخیص بما یدل علی الذیة بعد اتفاقهم علی ان الجواهر  
 غیر مشرعه فالاکثر و علی ان الجمع بینهما مستحب آنرا و بعد از آن نوشته و قبل از این  
 التلخیص بالذیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی التلخیص بما  
 و در و این قول نوشته قد یقال یسلم انما بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس



در خصوص بحث موهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی بتوان نمود اما  
 ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تصریح مستند  
 صاحب رساله اکثر علما قائل باینست خلاف در خصوص همان مسئله باشد پس چه جای آنست که  
 در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جائز قرار داد و آید و نسبت ضلالت  
 باینکه درین افتقار و تخلفین کرده آید لایسما در حالتیکه صاحب موهب لطیفه بسیاری از امور را  
 با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تألیفات خود متضمن نموده باشد طرفه آنست  
 که ازین جهت دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که اندک مجوزین این عمل اند  
 لازم میگردد و ائمه اطلاق اکثر ائمه صاحب رساله نیز که هر طبق این دلیل ثابت میگردد و آنرا ندی  
 بآری اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم معنی مزعوم و مایه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس  
 برین تقدیر موجب همین دلیل حرمت مستحکات تابعین و شیخ تابعین بلکه صحابه که ام رضوان الله علیهم  
 علیه و آله و سلم برین هم بیعت خواهند رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عاقلان و کابران  
 که آنحضرت با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت استسناد صحیح  
 فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترتک بوده اند و اگر صاحب رساله  
 ازین دلیل نیز نموده اند از آنکه محسنات آنحضرات و تعیمات شرعیه پیش آن دهین حد از  
 جانب دیگر لطیفه و تخلفین مقبول نیندازد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید از آنکه  
 خود توبه نماید و ما یلینا الله البلاغ قولم قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ قول هر چند که  
 مذکور غیر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن که لا در عبارت منقول  
 در نقل آنحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یشیء علی فعل  
 حق و یفعل الله رسول الله او یحیی علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را این  
 ثابت و نقول باشد معذرت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد موجب قول مقتضای صرف  
 باشد لال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این  
 قول را در نور و این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال میخاد لاکست  
 برینکه اگر علی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است عین

اتباع است و فعل آن موجب تواتر خدا است میگویم که در اینجا دلالت است بر اینکه صاحب ساله  
 با وجودیکه بی فهم و ادراک است معذایم چالاک و بی باک است صراحت در قول مقتضای تردید  
 موجود است آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد  
 و ثانیاً روایت نهی را معارض است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت  
 امیرالمومنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوٰه و مصلی عید دیدند اما نهی فرمودند و تفسیر کبر  
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلی اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله <sup>الله</sup> علی  
 علیه وسلم یفعل ذلک فقیل لا تفعلوا هم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی  
 اذایت الله ی نهی عبداً اذا صلی الخ و ثالثاً قیاس عمل مولده و دیگر مستحسانات ائمه دین  
 بر احکام بیات نماز با و اوقات صحیح نمی تواند شد کما در ابعاد و خصوصاً مکمل نماز نفل  
 بر و عید هم مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرمودم <sup>طایفه</sup> و سیالیه است  
 چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن  
 نماز قطع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی این سنت  
 را شبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعضی  
 دیگر حسب احتیاط خود قائل بکراهت هم بودند که در شرح حدیث اینهمه تفصیل موجود است  
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا یطوعون قبل صلوٰه العید الخ  
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کراهت ندارد  
 امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده و لا حجة فی الحدیث لم یکرهها الا انه لا یلزم من  
 ترك الصلوٰه کراهتها و الاصل ان لا یمنع من حق یشبه الخ و در مذاهب فقهی هم اختلاف است  
 قول مشهور همین است که در جبهه کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء جایز بل اگر استحب هم میدانند  
 و نفی را محمول بر نفی سنت می پندارند و تا تأثیر خانیه آورده قال و یکوا الموازی معنی  
 قول صحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰه ای صلوٰه مستنونه لاین  
 الصلوٰه قبل العیدین مکروه الا ان الکوفی نصر علی الکراهة الخ شیخ عبدالحی  
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند ما در این نفی آن است که پیش از عید

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته آنکه دو وجه قول مشهور اینکه اگر چه مجرد ترک دلیل  
 مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سایر ایام که درین روز عادت گرفت  
 از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه که است و اگر چه است  
 تنزیهی باشد که برای آنکه است تحریمی دلیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه فائزین که است  
 نوشته اند حالش اینستندین صاحب ساله باید شنید در درختار از بحر آورده اما العوام  
 فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقله و غلبهم فی الحیارات و کماله قولی دلیل بقدم  
 فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة فوجب لكل الحيوان ووجه واحد وجب  
 الحکمة ترجیح جانب الحکمة آنکه ای قولی و همچنین حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال  
 و ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون بانحصار  
 ناشرع و قیود و نهی غنه مخلوط شد با حجت و مکروه گشت آنکه اقول اولاً که او عالم و مخلوط شد  
 باقیه و منعی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود حال آنکه جواز بلکه مستحب اجزاء  
 و قیوآن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم  
 صلی الله علیه و سلم و درود و شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف  
 پس کفایت میکند درود و احادیث بسیار در صحاح و آیات تضمن فضائل مجالس از کار  
 و ترجیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعد قوم یکون الله الا حقیر الملائكة  
 و غلبه تهم الرحمة و نزلت علیهم المسکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارک  
 که از این بیان معتقدین و باب اسماء علییهاست بدین حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پنهان  
 نه اگانه اینها گویند که و خط او نیز تحت کرنا درود اور کلمه پرنهانی سب ذکرین داخل است  
 اما شریف و انستق نشان ولادت با سعادت و تجاب اعدا و شکر این نعمت پس آنهم مسلم  
 مستقیم از اینکه درین مستند با ستاد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 باری اگر بر دیگران عثمانوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله مسلمان است مطاعه  
 نماید اما سرور و فحیه بزرگ نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی تبیین است که صاحب  
 مایه المسائل هم قائل آن گردیده و پنج حیل برای انکار آن ندیده اما اعتقاد و تقاضا است دعا

و حصول منزلت برکت از فضل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و از منتهی متبرک پس  
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و در تفسیر یک سند معتقد گفت  
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته شده باجماع مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت  
و طاعت را سبب بقا و نجات نیک مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صاحبان در ایجاب ثواب ایش  
برکات و انوار مرتبتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهده همین انوار و برکات  
والله ما جد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده چنانکه فرموده کنت قبل ذلك بحکة  
المعظة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی الله  
علیه وسلم ویدلکون ادها صاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهده قبل بعثته وراث  
انوار اسطعت دفعة فاملت تلا و الا انوار فوجد قوام قبل الملائكة الموکلبین بامثال  
هذه المشاهدة و بامثال هذه المجالس رأیت فیها انوار الملائكة انوار الرحمة الخ  
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استخوان و دیگر علما و دین اینها شکایب حضرت شیخ نجی و هم  
که بحسب ظاهر مستند و معتقد صاحب ساله اند عمل بخشن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
و نورانیدن بسلمان ثابت است و عبادت که از امر و طعامهای مثلون فرموده ایم که بروحانیت  
آنسور علیه الصلوة والسلام نیند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاهه الی اسیر عباد مجد و مستند  
اسما عجل و باوی از والد و مرشد و پستاد خود شاه عبدالرحیم صاحب انفسان العارفین آورده ایم  
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیده شود  
قدری بخود بریان و قد سیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب عوی جامع بر جوانان  
نموده اند که در رساله دینی که در زبدة النصح مطبوع هم گردیده است در دفعه طعن الترام عوس  
بزرگان خود از خود در بیان جواز عوس فرموده اند این طعن مبین است بر جعل بر احوال طعن علیه  
زیرا که غیر از فرائض شرعی مقرره هیچکس فرض نمیداند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین ایداد  
ایشان بابد و ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر تقسیم طعام و شیرینی امر محسن و خوب است باجماع  
علما و تعیین روز عوس برای آنست که آنروز مگر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار  
الثواب و الا هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات صحت و عافیت را لایانهم است

که سلف خود را باین نوع بر احسان نماید الخ باجملة قیود هیت کذا لیه اینها و امثال اینها که ایله دین جائز  
 میدارند و باید بهما عیالیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود استجاب آنها از مضامین احادیث  
 و آثار ثابت و اگر کسی از جمله امی از حریمات و مکروهات بعمل آرد و آنرا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله  
 باید بشمر و پس از اطلاق محکوم و برون تذکره شامل آنحضرت باقی و منعی عنه و خصمانه نام شروع تفوه  
 ساختن و برای ابطال عمل مولد بزرگتر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیره پرواضح سفاهت  
 که این عمل چنانکه ائمّه دین سخنان آن فرموده اند چکی از وجوه حرمت و ران ثابت نیست و تائید  
 فقها اگر ام اینهم فرموده اند که از مجود اقتران و مجاورت کدای امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق  
 غیر مشروع نیست و در غنیه مستقلى در بیان افادات وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الى ان  
 البعد فی زماننا من الامام افضل کما یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان المقرب افضل  
 لما فی الحدیث و الحاصل ان الله توفضیلة فلا تترك لاجل ما یجاورها من معصية  
 غلیظة کاتباع الجنانة التي معها نائجة الى اخره علامه شامی و یومختار و بحث زیارت قیود  
 آورده قال بن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات بالمعاسل لان  
 القربات لا تترك لئلا یلحق ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل از التها ان ممکن  
 قلت و یؤیده ما مر عن عدم ترك اتباع الجنانة و انکان معهما نساء نائحات الخ پس اگر  
 جمله امور نامشروع و بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران  
 آن امور خادجه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت قولہ دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است  
 من تشبه بقوم فهو منهم سوالی قوله در بنود چشم شطی است که در آن قول کنهیا حسب اعتقاد شما  
 میشود پیش این بصیرت و بصریح تفاوت عید مولد باین احیاء نیست الخ اقول حسب تصریح  
 محققین سید بن صاحب ساله بهم را در تشبیه ممنوع نیست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان  
 که از شعارشان باشند نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی  
 عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس فلسفه  
 الاذکیة ايضا بدعة فلیس فی محله فانما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة  
 الذکیة فی شعارهم لا یمنعون عن کل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدار على الشعار الى آخره و همچنان امریکه  
 به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت او انموده شود گویند موم نباشد داخل تشبیه  
 ممنوع است پس برای تفصیل انکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت  
 سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرکه و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور  
 بذکر احوال فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان  
 و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت از این است داخل تشبیه  
 من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منایر و اخقن و باین کلمه شیطانیه که مابین این عمل و جنم  
 اشطنی بنود که در آن تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود بیچ تفاوت نیست تفوهم غفلت  
 قولی است باطل و قبیح و امری است لغو و فیه اگر کسی عیاد کفار را مانند جنم کنهیا و هر جان  
 و غیره عید میکرد انید البته در آن ذکر و عید فهو منهم و لیس منایر رسید حالانکه  
 مشرف دانستن ایام و ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت  
 صلی الله علیه و سلم نه از اعمال شعار نصاری و هندو است و نه ادای رسم کفار و جهالت  
 ازان مقصود است و از آنجا که اضرای صاحب ساله فی انکه بفهم سخن رسند برای تکفیر ایام  
 اکثر ذکر این حدیث میکنند در پنجامشالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در سئله چو چک  
 که رسم اهل هند است نوشته و ستادن جشن و غله و غیره از طرف نانهای مولود اگر نیست  
 صله رحم باشد جائز نیست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که  
 در ان تشبیه بر رسم هند لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام  
 من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقه موجه چو چک به نیت  
 که از قسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده  
 با دخال در عید من تشبه بقوم فهو منهم در انتم و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار درین  
 عمل ممکن نبودن اندراج این عمل در بیان عید و رجوع اب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله  
 دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثة امر تبین لك رشد فانیعه  
 و امر تبين لك عیبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشیر رضی الله عنه سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما أمور مشتبهات لا يعلمها الا الله  
**اقول** جمهور محققين ايده دين كه بنسند صاحب ساله اند در شروح حديث تصریح فرموده اند  
كه ان من رشيحات و اباحت پس چيزيكه از شرع دليل تحریم بران قائم نباشد داخل  
حلال دين است پس استدلال ماين با حديث بن فهم معاني و بن ديدن شروح حديث درست  
ملا علی قاری عليه الرحمة در مرقاة شرح مشکوة شريف فرموده الحلال پيرای و اخص لا يخطئ  
حله بان و رخ نصر علی حله او محمد اصل يمكن استخراج الجزئيات منه كقوله تعالى  
خلق لكم ما في الارض جميعا فان اللام للنفعة فعلم ان الاصل في الاشياء الحلال الا  
ان يكون فيه مضرة و احكام دين ای ظاهر لا يخفى حرمة بان و رخ فيه نصر علی  
حرمة و بينيها مشتبهات ای مورد ملتبسة لكونها ذات جوهة الى كل من الحلال  
و احكام الحرام و نیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حديث شريف و سکت عن اشياء عن غير  
نسب ان فلا يفتوا عنها فرموده حل علی ان الاصل في الاشياء الاباحة كقوله تعالى  
هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا انهم و نیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حديث  
ما سکت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فيه ان الاصل في الاشياء الاباحة طم  
در بخا باید فرست كه طائفه هو الله را کیدی و دیگرست و آن اینکه شيايی را که در کتاب است  
تحریم و منع آن نفی دست بلکه قول جتهدي هم در تحریم بلکه که است آن غیر موجود با وجود  
اندر اج در سند و بات شریعت و نبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین و گاهی  
داخل شغبهاست میسازند و اصل در شیا خرم می انگارند و بمسکله متعلقه قبل پشت  
می نهند و برای اثبات بدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از تافهی نقل می کنند اگر  
در بین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار و مضائقه ندارد بر اهل تحقیق  
که بعد پشت آنحضرت بدلائل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فقه  
این را آنهم بحسب جمهور حنفیه و شافعیه مختار اباحت است و اگر کسی ادین تحقیق شیا  
رو داده محققین بر دقتش پرداخته اند صلاکه در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراف  
بر قول و مختار و جواب از طرف صاحب هدایه فرموده اول ان ما من علی الهدایه

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحية لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرح  
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحية بعد ورود الشرح بمقتضى الدليل يعني  
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن ثبتت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول  
اليزدوي حيث قال بعد ورود الشرح الاموال على الاباحية بالاجماع مالم يثبت  
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحتها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا انتم ومن  
الرابع ان نسبة الاباحية الى المعتزلة مخالفة لما في كتب اصول فقهية من ان اهل  
المعتزلة الاباحية عند جمهور المعتزلة والشافعية آله وفي شرح اصول اليزدوي  
للعلامة الاجل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعية ان الاشياء التي يجوز ان  
يرد الشرح باباحتها وحرمتها قبل ورودها على الاباحية وهي الاصل في باب احكام  
من لم يبلغه الشرح ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي صاحب  
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعية ومعتزلة بغداد انما اصل الخطأ  
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما اصل الرفع حق ان من لم يبلغه الشرح  
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بغيره ولا حرمة وكان سببا في  
البغداد في تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه سأل الشافعية عنه في قوله لم يبلغ  
وهم اكد في مجالس الامراء من عمن المعذورين سويدان عمر صلي في طريق مكة  
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا لم اقول او لا كتركه بواضع سبكه محبوبان في شجرة  
خصوصا ما بعد وشاهد وآبار وآثار انحضرت صلى الله عليه وسلم ان جمهور اصحابنا يثبتون  
وغيرهم من اهل السنة ثابت صحيح يست يكتسب ووقول راكم مؤلفه خلاف ان شجرة  
بش آرون واكثر دليل قاطع برأي فضيل المدين الزمخشرى حمل مولد واشترى وليه سبكه  
برسفاست صاحب ساله انما بخاري صحيح خود آورده حد ثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال  
نافضل بن سليمان قال ناعوسي بن عقبة قال لأبي ساليح بن عبد الله يعني ابي ماكن  
من الطريق فيصلي فيها ويجد ان اباها كان يصلي فيها وانما الذي صلى الله عليه وسلم  
يصلي في تلك الامكنة الحديث ظاهر يعني في شرح صحيح بخاري آورده الوجه الثاني في



بیان وجه تتبع عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما فی مواضع التي صلى فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وهوانه كان يستحب المتبع لآثار النبي صلى الله عليه وسلم والتبرك بها ولو نزل الناس  
 يتبركون بمواضع الصالحين الخ ورجع مسلم وروی است که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنه  
 فی بصری شئی فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی موضع  
 فاتخذ مصلی فی رواية فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاخذ  
 مسجد ای موضعا جعل صلوات فیہ متبرکا بآثارک و فی هذا الحديث انواع من العلم  
 ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شرافی مستند صاحب سألہ و امثال الش در کشف الغمہ آورده  
 و كانت الصحابة رضی الله عنہم یستحبون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل  
 مکان صلى فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنہما یسجد لیتعاهد شجرة هلیق فقیل له فی ذلك  
 فقال آیتہ صلى الله عليه وسلم نزل تحتها مرة فاننا نتعاهد هاجرة لا تبیس الخ و در جیب  
 المقلوب آورده و از آنجمله است که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اشامی طریق اخذ  
 و در بیان مساجد باثوره مذکور شدند لازم وقت و انداخته شاه ولی اسد دهلوی در معانی و بحث  
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل  
 هستند چنانکه صدقہ اواداع و شستگان و بزرگان باخوبی یاد کردند و در مواضع متبرکه و مساجد معتلمه  
 و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ و در تفسیر عریزی فرموده و برکت در کلام و انقاس  
 و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پس  
 در بی نظایر میگردد و اما و تهر ران است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی  
 گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث  
 توبه نمودن و طهارت بجای آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ باجماع  
 است که بمواضع متبرکه و اواداعی عبادات بنیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثانی  
 قطع نظر از دیگر آثار صحیح همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر برکتان تیر که بشمار مسجد  
 آنحضرت صلوات الله علیه و سلم از صحابه و تابعین که در آن لفظ بآی الناس ین هبون بوجود و نبود  
 در این وقت گاهی صحابه و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب فضیلت اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم سوله هم همان قرار داده ایکس یک به سیه و مطا لیکت حدیث و فقهی شریف است و همان  
 این لفظ نیک میدانند و اینجا یک و مثال مذکور یکیم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف و ربانیه حدیث  
 الفطر آورده قال بود او دهن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حراً و عماراً و صاعاً صاعاً و صاعاً  
 من اقصی صاعاً من شعیراً و صاعاً من تمر و صاعاً من زبیب من زل نخرج به حدیث من  
 معاویة حاجاً او معقراً فکلهم الناس علی المنبر فكان فیما کلهم الناس ان قال انوار من مدین  
 من الشام صاعاً من تمر فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انما فلا انزال خرج به  
 ایدما عشت قال ابووی هذا الحدیث معقلاً بنی حدیثی الله قال نه جعل صحابی و معقلاً  
 رضی الله تعالی عنه و قد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابة عمر بن الخطاب و انعمه  
 و اعلم بحال المتبع صلی الله علیه و سلم فقل ان قواه فعل صحابی و معقلاً و انعمه  
 خبره من الصحابة اجماع الفقهاء و ایدای قوله فی الحدیث فاما انما الناس نفعه الناس  
 فكان اجماعاً فلا یضرب الفقه ان سعید بن مسعود و غیره من الصحابة و غیره من صحابه  
 قنوت و غیره و آورده و اخرج عن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه انه لما قنوت فی البصر انکر  
 الناس علیه و قال استنصر فاعلم ان یزید بن ابی ذر کان منکر عند الناس لیس  
 الناس اخذوا الا الله بحیابة و التابعین رضی الله عنهم و التابعین امریکه از صحابه و تابعین و غیره  
 مری باشد بجهت خلاف کلامی روایت در مسائل فقهیه از اصحاب است قرار و اولی از اهل  
 خلافت بر آمده است و همان من محض خلافت است و ثالثاً این امر را مدار است و یکنوا  
 معروفه که مثبت استام حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه بر یارت آنحضرت و ساجده  
 و مشاهد آنحضرت هستند و در جذب القلوب آورده که روزی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه  
 بر یارت سجد قبلاً که فرمود سوگند بخدا این غیر خدا را ویدم که با اصحاب خود سنگ برانی بنای ایچ  
 می کشید و اسد اگر این سجد در طرفی از اطراف عالم می بود چه جگرهای شتران که در طلب می زدیم  
 پس شاخهای خرما طلبید و جاروبی بر بست و تنظیف حسن و خاشاک نمودیم و نیز در جذب القلوب  
 آورده که چون امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود که بگوید

و بشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و وقت  
 رجوع با وی گفت یا کعب خواجه کی با ما مدینه آیی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت  
 نعم یا امیر المؤمنین انا افعل ذلك بعد از قدوم مدینه مطهره اول کاری که عمر رضی الله عنه کرد سلام بخیر بود  
 صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا و را بعبادت تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت  
 و استحباب طهوریت تبرک با ثمار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان  
 که فرجه ام ساجدیه است ثابت نیست که بعضی آنکه گرام در ابتدا شیوع اسلام بر ایشانم و التزام  
 بسیار علی ذاباب خیر و مستحبات و قطوعات برای اعلام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه  
 جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استخوان فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس  
 عرض تعلیم آنست که کسی از اذعادات مفروضه واجب نه نگارد چنانکه لفظ فلا یعمدها  
 درین اثر هم دلالت بر آن دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد  
 صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صاحبین فرموده قالوا اما ما روی عن عمرو بن لایه که از آن  
 فلانه خشون یلتزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی ما یأتی  
 بعدهم و یرخی لك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما فی الناس یلتزمون النوافل التزاما  
 شدیدان یتخصص فیها فی بعض المذات و یتبرکها یعلم بذلك انها غیر واجبة  
 و رخصه الطالین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فسر ذلك  
 ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناد عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ  
 اسلمت الا ان اطوف بالبيت و انما البدعة و نعمت البدعة و انما الحسن  
 ما احذته الناس کان ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تقبلوا الناس  
 علی ما لم یحمله الله فلیکن کنترا لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل  
 علی ما قد من ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا  
 یشبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط  
 العبادة فطلبوا التسمیل علیهم الی آخره قوله و كذلك لما بلغه ان الناس  
 یسئلون الشجرة التي بویع تحتها الخ اقول انک تكتب معتد به و آیات معتد به

که شجره که بعیت تحت آن شده بود مشتمل بر دید و دو کس را هم از حاضرین بعیت اتفاق اجتماع بر آن  
 نیفتاده و در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رضی الله عنهما من العام المقبل  
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره در صحیح  
 مشهور مطبوعه و علی از کرامانی آورده فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره در صحیح  
 انها هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها و بعد از آن حاشیه است  
 كانت رحمة من الله اى كان اخفاءها عليه رحمة من الله لئلا يعظم الناس  
 تعظيمها ممنوها شرا كما قاله النووي غيرة و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب روایت  
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما  
 خرجنا من العام المقبل بسيناها فلم نقد رعليها لم و در روایت دیگر آمده فخرجنا  
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث ليس قول بعض علماء و كرام که قائل قطع بها  
 شجره معينه اند چنانچه شهادت صحابه كرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد  
 و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره  
 حضرت امیر المومنین مروی است پس تحقیق تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعضی  
 با وجود غائب گردانیده شدن شجره بعیت آنرا از غلطی همان شجره بعیت فهمیده بودند  
 پس برای رفع شیوع کذب افتراء امر قطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبدالعزیز صاحب  
 دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیه الرحمه  
 مرقوم آید الذي يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي غُتت على الناس بعد وقوع  
 البيعة حكمة مخفية والمحل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان  
 مظنة ان يسبق الرضا من العوام ان تلك الشجرة دخلت في تعليق الرضا فوقع الله  
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية وعبادة الانصاب  
 حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات اواط كما كانت لكم ذات اوطاس  
 ذكرها ثم لما عين بعض الناس موضعها بالقياس والحدس وكانت تلك الشجرة  
 في الحقيقة غير هاهنا امير المومنين بقطعها لانه التبرك بآثار الصالحين

مذموم غیر محمود بل لاجل الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر  
بالقطع ایضا کان لاجل ان عمر رضا کان یعلم ان الشجرة غمعت عن الابصار وان هذه  
الشجرة لیست تلك الشجرة التي مرشانا ان يتبرک بها وقول جابر رضا لو كنت  
ابصر اليوم لآرتکرم مکان الشجرة لایدل الا على انه کان یضبط مکان الشجرة وهو  
لا یدل على بقاء الشجرة بل یدل على دفع معرفة الشجرة الی وانا اگر بفلاف شهادت  
صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه  
خائب مخفی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا هم تبرک و توسل بآثار و مساجد تبرکات  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام است چگونه صرف باین دلیل  
حکم مانعت آن الزام ضلالت بر فاعل آن که در عوم و بایسته نموده آید که اگر بنا بر ضرورت  
و دفع و تنهید داشت آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول اعاب عوام در ایام  
و نیز بجهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده  
بالاتر از این نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند مع هذا انکارشان  
در تهمین اطلاق بدعت بران که بنا بر محلت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی  
و ضلالت متمزم و یادوم آن نکرده قولی قبل لابن مسعود ان قوما اجمعوا في المسجد  
يحملون ويصلون على النبي صلى الله عليه وسلم ويرفعون اصواتهم في المسجد فيسجدون  
لرسول الله صلى الله عليه وسلم فما ظنك بالذين عقدوا عجايبهم على النبي صلى الله عليه وسلم  
اقول اما ان حضرت ابن مسعود در رفع اصوات در مسجد به تسبیح و صلوة الحامد  
و هر دو نبود این رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده مقصود از آن  
رفع تشویش طایفه صلیان بود نه تعظیم یا در آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع  
اصوات در مسجد فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال استیلا و سهره تکرار بودند  
پس اگر کسی از عجمه و غیره در رفع اصوات تسبیح و تعظیم را هم نموده خود مخالف سنت قرار دهد  
کمی مستلزم آن است که بعمل مولد که امیه و بن حسان آن فرموده اند و معهود بودن اجزاء آن از سنت  
ثابت نموده اند که جمیع آن چند عبادات ثابتة در جلسه واحدة مخصوصه ماثور نباشد و اینچنین

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه مجاز برای تفصیل کار بدین جهت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 نهاده آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و ثانیاً رفع صوت با کلام  
 در مساجد مسلم است فقیه فرماید که بعض فقها با استدلال اعمادیت مخالفت و رفع اصوات مکروه  
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر و لایزال می پندارند و پنجم  
 حضرت ابن مسعود رضی الله عنه را مانند انکار بعض صحابه کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بر آن بزرگوار  
 مصححت تعلیم و تمیز احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بران درست نبود و خصوصاً  
 این مسئله هم که استدلال آن نبوده و مطلب اسماعیلیه که تفصیل و تکفیر آمده است محمدیه و الزام نیست  
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و نه نمود در شباه و نظائر در احکام مسجد جایگاه نوشته و رفع صوت  
 بالذکر لا لفظ فقهی از جمله جمعی مطلق این قول فرموده قد اضطرب کلام ابن زبیدی فی صفة  
 المسجدة فقال فی فتاوی الفقهی الجوزی بالذکر حرام و قد صحیح من ابن مسعود انه سمع قوماً  
 اجتمعوا فی مسجد ال قوله ثم قال فان قلت المسجود فی الفتاوی الجوزی بالذکر و لو قل  
 لا یمنع اختزان عن الدخول تحت قوله تعالی من اظهر من منیع مساجدنا یمان یدین کما  
 فیها اسمه و ضعیف ابن مسعود و غیره یمان فی قوله فلیکرمک فکلت الاخراج من المسجد و نسب الیه  
 بطریق الحقیقة یحوزان یکون لا اعتقاد هم العبادۃ و تعلیم الناس بانه بدعة و  
 الجائر یکون غیر جائز لفرض الحقیقه فکما علی الجائر یحوزان یحوزان لغرض کماله و الله  
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجوزی و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة و السلام قال  
 لا ارفع اصواتکم بالتکبیر ارفعوا علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا خائب انکم تدعون  
 سمیعاً قریباً انه معکم الحدیث یحتاج ان لا یکن فی ارفع مع الحیة فقد روی فی الصحیح  
 فی غزوة و عدم رفع الصوت بخوبی لا العدو و خدعة و اما رفع الصوت بالذکر  
 فجائز کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی  
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا  
 فی ان سنة الاربع من الظاهر بتسلیمة ام بتسلیمتین ذلك لا یدل علی ان الجهر بدعة  
 بتسلیمتین یکون بدعة او حراماً و فی تفسیر الشافعی لا یحب المعتدین ان یجهروا بالثناء

فیدل علی کراهته و قد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعلانی مانضه اجمع العلماء  
 سلفا و خلفا علی استنباط کراهه جماعة فی المساجد و غیره ما مر غیر نکر الا ان  
 یشوش مجهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قارکما هو مقدر فی کتب الفقهاء قولہ اذا کون  
 وصف العبادۃ فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات  
 ما هو بدعة مکروهة **انما اقول** ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل است ایمن دین که  
 تقسیم بدعت بسوی حسنة و سیده فرموده اند و تحسان عمل مولد فرموده اند کی گفته اند که چر و صفت  
 عبادت برای حسن کیفیت میکند بکلیه تصریح نموده اند که بر امریکه دران تغییر و مزاحمت کدامی واجب  
 و سنت باشند آن بدعت سیده و حرام و مکروه نمی باشد آری امریکه بیگونه مزاحم و مغیر واجب  
 و سنت نباشد و در عبادات جاری نموده بات مطلقه شرع مندرج باشد گوشت کذا نیکه  
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مأثور نباشد اما ایمن دین تحسان آن فرموده باشند همچو امر را باعتبار  
 اصل عام حسنة و باعتبار خصوص بدعت حسنة فرموده اند و بر حصول ثواب و بدعت حسنة  
 اتفاق نقل نموده اند **قولہ** دلیل بر اینهمه علم نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست **انما اقول**  
 اولاً که علمای محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله بحث است پس سیکه در خصوص علی که فسادش  
 منصوص نیست قائل بحث کرده ایم آنست که اصل که در اثبات آن حاجت و دلیل دیگر ندارد  
 البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد و محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا  
 علی قاری علیه الرحمة رساله صحت اقتداء بالخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل  
 مسئله هو المحیة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة  
 من الکتاب او السنة او اجماع الامة **انما** و شکلی نیست که علم محرم و بطلان مجلس فکر و سواد  
 و فضیلت مجری این خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل  
 و ضلالت مجری آن از خصوص کتاب و سنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم  
 ثبوت تحریم و مانعت از خلیس پس اثنان نیست که اجتماع و لزوم قیاس است و چنانست عدم ثبوت  
 از اجماع چه در تحریم و مانعت آن قول مجتهد واحد نیز بقول فاشد و تا باتفاق الی اجتماع چه در سلب  
 مستحق شد که این عمل حرام و منہج نیست و او علم تحریم آن صرف از سواد نفس است و بس صاحب بارک

بذیل آنکه کریمه قل لا اجد فیها او حی الی لایه می نویسد و فیہ تنبیه علی ان القدر بجا نداشت  
 بوحی الله و شرعه لا یجوز فی المنطق الا ان کوی که در صورت نزاع میان احتیاط و قول کبر است  
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققینست علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی آمده و لیس الاحتیاط  
 فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحکمة او الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی  
 الاباحه التي هی الاصل الا ان صاحب ساله برای اثبات تحریم این عمل تفصیل مجوزین آن بعض  
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولی تصریح اکابر مولا و عموم  
 بر امریست که مراحم سنت باشد و جواب تفصیل شمه اطلاق بدعت سابقا گذشت و لا احتیاج می آید  
 فلا صدمه پس آنکه بدعت بدان معنی که عموما مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که  
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم کلیت در ذم بدعت نیست و تائید برین بقدر  
 او عاودا اینک بعد از بحث از کتاب وسنت محتاج بیان نیست محض بیانست چنان عمل که فردی از افراد  
 تکریم نمی کریم است و مزاحمت با مورد مذموم شارح ندارد و احتیاج توفیر و تکریم که در امور غیر مقصود  
 التعمیم مطلقا و بالتعمیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزی که در  
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در آن جایست سابقا از هدایه غیره  
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج احادیث او ای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح  
 بشما و تائید دین ثابت است پس این قاعده است ثابت است از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه  
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و محقق جمع چندی از عبادات ثابتة مثل کثرت  
 و دعوت اخوان و شکر نعمت هیچ شک باقی نیست **قول** دلیل و از عموم فترافه نوشته اند کل مباح ادلی  
 الی اعتقاد الواجب و السنة فهو مکروه **الحق** قول اولی و دومین قول ذکر امر مباح است پس  
 امور یکدگریت اند مثل ذکر شمائل و ارباب است و معجزات و بحساب دعوت احتساب احطار صدقات  
 و شکر نعمت و غرضت بذكر ان حضرت کی مندرج درین قولی تواند شد که بدین امور ثابت است از سنت  
 و تائید همان فترافه نوشته اند که احتمال مکروه بودن معنی می آید مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی نظا  
 ادلی و نیز تصریح می نمایند که ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تحریمی صرف بود چه عدم ثبوت  
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در مختار نوشته و کوه الترویج تنزیح الترویج



اجلسه المستوفى شامى ورماشيه امدوده علة كونه مكروها تزيها اذ ليس فيه نهى ليكون  
مكروها بل بما فيها نهى ورفخ القدير وبحث تفصل قبل مغرب بعد ترجيح عدم سنيت نوشته شهر الثنا  
بعدها نفى المسند وبيان ما ثبت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخره وارجاء العلوم  
اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمحبوب باذحاب الشياى الى الله البىض الخ ورموا  
گفته فان المكروه ما ثبت فيه نهى وهذا العريش فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلافا لاول  
پس فراموش بام هم صرف بدليل مكروه نوشته باوجود عدم ثبوت نهى خاص حکم کراهت تحریم لازم  
نخواهد بود چه با آنکه مرسوم اسماعيليه اعنى تضليل وفسيق قائل و مجوز آن رونمايد و قول بعض فقها  
بکراهت صوم ايام بيض دليل تام و محجت عام نسبت بر اى اثبات تضليل مجوزين عمل مولود فاین  
آن از علماء اكرام و ائمه اسلام چه متحققين فضيلت مداومت امور خير و مندوبات را عمومى  
و نوشته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم اشكار نمودن اندام عینى و در شرح صحیح بخارى نقل  
باب احب الدين الى الله اذ و مدفروده الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والخش  
على العمل الذى يدوم ويكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع ان شاء الله فاكثيرة الخ و  
هم در اینست و قد ندم الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و هبانية  
بتدعوها ما كتبناها على امر الا ابتغاء رضوان الله فصار عودها حق عاقل  
الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندم على مراجعة النبي عليه السلام بالتخفيف  
عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذى التزمه الخ قوله دليل سنوهم و قد  
شريفست ما حدث قوم بدعة الارفع مثلها من السنة الخ اقول سميكة  
مطالعة شرح حديث از ائمه السنن كرهت نيك ميداند كه مراد در احاديث شريفه  
بر امرى است كه مخالفه مزاج و معتبر كرامى سنت محدوده مخصوصه باشد در مرقاة بذيل حد  
ما حدث قوم بدعة نوشته اى مزاجه لسنة الخ و بذيل ما ابتدع قوم بدعة هم  
قديم مزاجه افرو ديمت اگر صاحب سلكه با طاعت رجوع اليه دين نباشد يا بران  
اعتقاد شريف بايد تاير اى تسلى و عبارت مظهر حق كه نوله اكا بر طائفة است و برخيا  
منقول ميگرد و در شرح حديث اول نوشته ندين بلكه كسى قوم نى بدعت يعنى جوخت

که مزاج حسنت کی هوالت و بذیل حدیث دوم گفته نمیشد نکالی کسی قوم بی بدعت پیچ دین  
 اپنی کی یعنی بدعت بسیده که مزاج حسنت که هوالت پس امر یک مزاج حسنت نباشد و مناسبت  
 عده مات مندوبات شرعی باشد همچو امر احکام احادیث مذکور شامل نیست گو بعضی دیگر  
 اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکررین در خطبه جمعه و حیدرین در حجت  
 قمری برای تکریم کعبه شریفه وقت و اعیان و التزام و استقامت جماعت تراویح و دعا و تسبیح  
 ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از بهر قبیل است عمل بود که قطع نظر از ثبوت  
 اجزای آن اوست بیست که آید که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در یکجا است  
 پیچیده مزاج و مخالفند که احادیث حسنت نیست و داخل عبادات مندوبات و مندرج اطلاق  
 محاسن و کارست و از تخلفات ایله دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکور و دوم  
 معنی مراد از آن احادیث بران ثابت کنند پس حکم آن لازم گردانند ثبوت و در هر دو مورد  
 اما خواه خواه بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب مجلس ترک فرض واجب ندانند  
 قطع نظر از آنکه کذب است صریح اثبات اصل مقصد نمی کنند کلام در میان ائمه اعلام ارتقا  
 اسلام مثل صاحب جعفر صمدی و امام قسطنطینی و حافظ سیوطی و ملا علی و غیره است که برین  
 حضرات تمت بد مذنبی و ضلالت نهاده اند خود را مقدس قرار دادند و چون دیگران را نهان  
 احتسان یکیند کمال حماقت و ضلالت است قول و دلیل چهاردهم آنکه این فصل در صدر اول  
 واقع نشده الخ اقوال جواب این مخالطه سادها بطور نقص در حل مرقوم گردیده و مستلزم نبودن  
 ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عدم فعل آنجناب هیچ بران عدم فعل اصحاب است که راست از  
 تحقیق مستندین صاحب سبالة بیوت رسیده که احادیث مزجیه تطویل است اما این قدر برینجا دومی  
 که او عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول قرون سابقه فی احاطه علی بن ابی طالب جمیع  
 افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اولی صحت  
 کلام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود انقسام کمال اطلاع بآن امکان آنحضرت صلی  
 علیه و سلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و در هر دو مورد عدم علم گمان  
 خود اقتصار می نمودند از آنکه در هیچ بخاری و غیره دومی است که علی بن ابی طالب



و تقول هل كان في نسائه عندة الخطي منق قد تكلفوا البقي في شوال الحظاوي في روزه وفي  
منهاج الجليلي شعب الايمان الذي في ان الدماء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر  
لانه صلا الله عليه وسلم استجيب له على الاحتياط في ذلك اليوم وكان حاشا في حقها في ذلك في  
وذكر انه ما يذكر في يوم الاربعاء الا في فني البداية بفوا التدريس فيه الما انا انچه گفته و لا بد  
باساوت حضرت نبوي روزي شده بود انيس اين اعراضی است پنج برار شاه حضرت سيد المرسلين  
در حديث صحيح است في ذلك الحديث صاحب ساله بيان نمايد كه با ان شي كن و اودت با معلوت  
در ان شده بود و ديگر ايام اشدين با مناسبتی هست يا نه و قول تحفه او لا خارج از بحث است كه يكسره چهره  
در متن چيزي نگرست و اعتقاد بقا و شرف و برکت در نظر از زمان قبل نعمت چيزي نگرست و همچنان  
حميد گردانيدن امري است خارج از بحث و تا بيا بر نقد تفسير اينكه قول تحفه موافق مدعاي صاحب ساله  
معارضت آنچه در تفسير عزيزي جا بجا شده كه ديدي ما را لا حرج بهي سوال نعمت زمان سابق بياي  
از انچه در وجه خصوصيات وقت ضحي نوشته اند سيوم انكه اين وقتي هست كه كلام حق تمام يا حضرت  
موسي في وقت شده بود چهارم انكه ساحران و فرعون و غير حق بديدن شير حضرت نبي و عليه السلام  
ايمان آورده اند پس اين وقت و قضا كال نور حق بر ظلمات باطن است كه در امت سابقا ذكر ان و  
و در خصوصيات شب كه گفته اين شب به جماعت چند شرف داده اند اني قوله سوم انكه نزول قرآن حميد  
در شب اقي است و اين شرفي است كه نهايت ندارد و چهارم انكه طهيت فرشتگان نيز در شب است  
و ثانيا تحسان التواضع مجلس شريف و اعواس كه ابو خيوش از جهاد صاحب تحفه و ه الدوم شده صاحب تحفه خود  
صاحب تحفه و هادريان تلامذه را شدين ايشان چنانست كه بر كسي مخفي تواند شد ايك انتباه افكاس  
المعارفين في فضائل و فتاوى صاحب تحفه مثل رساله و نور و رسائل مولوي فيج الدين  
و رسائل مولوي شيد الدين في فضائل مفتي صدر الدين صاحب استاذ صاحب ساله و غير هم سر و دست  
و مشهور اند فما هو جواب صاحب الرساله عن جانب صاحب التحفة في اسلافه و اخلافه فهو  
جوابا عن سائر الاثمة السابقين برفه نسبت كه مولوي رفيع الدين صاحب ساله خواهد اين رساله  
صاحب ساله را تبصيح مرد و وساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه مسائل غير مست  
اما انچه با آن تقدير کرده ميشود زمان را از شرف روز و ماه و سال انها را شرعا و عرفا دور و نكرت

چون یکدوره تمام شود باز از سر شروع میشود و همین حساب مضامین شهر صوم و فیه شش و پنجاه  
 شود دیگر را در دوره حکم اتحاد با نظیر او میشود چنانکه در حدیث است که هر فو عرض کند در حضور  
 جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در بین دو که دست بر آشی  
 روزه میگیم بنات حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود انا الحق من تبع موسی فصام یوم عاشوراء و انما  
 بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کرد در بصوم روزه و غنیمت فرموده است  
 و فیه انزال فیه هاجت و فیه اهتوا الی آخره **قول** که وجوب صوم یوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان  
 و الطهورین سبب بودن هر دو در عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آینده زننده باشد بجا نهد و روزه تمام بآید  
 حکم کنم تا ملت از این طاعت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شود و احتیاج صوم عاشوراء با انضمام  
 صوم دیگر اگر چه باقی است الی آخره **قول** هر گاه که بر بجا آوردن حضرت صلی الله علیه و سلم صوم  
 عاشوراء بخواهت بود و بوجه احیای محنت موسی علیه السلام احترام نمود و سوسه طبع صاحب سال  
 از آنکه اسلام باطل گردید که بر صوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظایر  
 با هم در آن زمانه لاحد و سابقه هیچ علامه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صد سال از پیغمبر حصول تعجب  
 حضرت صلی الله علیه و سلم و روزه و شستن آنجناب این روز برای شکر نعمت باز احاده شکران نعمت چنان  
 آنکه نسبت به نعمات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی  
 علیه السلام و صیوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله  
 علیه و سلم فاصله صد سال داشت و احکام باضی جهاست و حکام حال بوقبول جهاد و احاده  
 بعد از تمجیل الی آخره بغالبه نا آنچه گفته که در مولد انبیاء صاحب طاعت محمدی بقصد دست الخ ابرقش  
 است تحقیق نشنید بر مرد و دست نا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از پیغمبر حدیث شریف شریف  
 و عظمت الیوم و لاد و احتیاج احاده شکران نعمت تصریح موجود است **قول** که دلیل شایسته بر عتق  
 از اعلی علم صبیحانه **قول** که در حدیث مصری در کتاب خود اتفاق علای هر چهار مذمت منع  
 این نقل کرده ام **قول** الحق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در بین دو که دست بر آشی  
 و نیز در حدیث مصری در کتاب خود اتفاق علای هر چهار مذمت منع  
 این نقل کرده ام **قول** که در حدیث مصری در کتاب خود اتفاق علای هر چهار مذمت منع

سابقا حکم جمال الشیخ عمر بن محمد ملا بان زور و شور نموده که یکی مشایخ و صوفیه علماء و کرام و راغبی است  
و در هیچ کتاب از او نماند و مدعی نیست الخ باد وجود یک در سیر شامی کتابی است معروف مشهور و صاحب  
و کبری طایفه هم از او سندی که ند صراحت استناد و شهادت صلاحت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا  
که استناد به مصری می نماید هرگز محمولیت مصنف مصنف بخمال نمی آرد و قطع نظر از همه این آراء بحث  
و کلام که در این بیان است بطلان کذب قیل مصری از نامه مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب سیم که  
اقوال جانبی تسان و تجویز اعتراف میکند و از اسلام میدارد و مقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد اینجا  
بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب جمع نمی پندارد و باجماع اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال  
که صاحب ساله برای اشعار تکفیه ایمت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احقر قطعاً  
که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می پندارد قوله قال ابن الحاج الخ اقول قول ابن حاج مجتهد  
انچه و سانس صاحب ساله را از پنج و بن بر یکند محبت گردانیدن و بنا بر تفسیل اکابر دین بران  
نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در فضیلت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در ضلال  
همان قول منقول و موطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را بر محبت خود بخوف و ترس  
و سزاوار بودن شهرت و بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده فرموده می باید  
لکن اشارة عليه الصلوة والسلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله للسائل الذي سأل  
عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا  
الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حق الاحترام ويفضل بما فضل الله به الاشهر  
الفاضلة وفضيلة الامكنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فيها  
لما قد علم ان الامكنة والازمنة لا شرف لهما لذاتها وانما يحصل لهما التشريف بما  
به من المعاني فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشريف في يوم الاثنين الا ترى ان  
صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صل الله عليه وسلم ولد فيه فعلى هذا ينبغي  
انه اذا دخل هذا الشهر الشريف الكريم ان يكبر ويعظم ويحرم بالاحترام اللائق به بما عاين  
صل الله عليه وسلم في كونه فيفضل اوقات الفاضلة في اوقات العمل البر بها و اكثر من احتساب  
الذين عبارات خرافت و سبیل از خرافات صاحب ساله و دیگر اسامی علیه ظاهر گردیده حال از صاحب ساله

استقامی بود که صاحب بیان این حاج را مردود می انکار و یا مسلم میدارد و قابل قول مذکور را  
 از اصحاب جمل و ضلالت می شمارد و یا از باب علم دیانت می پندارد و بر تقدیر اول حجت این حاج  
 آوردن مخالف محض است و بر تقدیر ثانی حکم تفصیل مجوزین عمل مولد سقط حجت است و فاضل و کنگر  
 من المتعصبین اول العناد فان التعصب العناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی  
 که مستند طائفة است جرح و تشکیق تقدیر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است باینکه چون  
 عبارت مجروحی نقل برقع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کارار باب دیانت نیست مگر خاصه  
 لازمه و مایه که مدار مذمبشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب خل این حاج  
 کلامها نموده اند و بس است برای اسکاات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان المذنبین  
 فرموده این مردوق حنفیه در شرح مختصر خلیل بقرینی آورده که ان این ایه حمزة و تلبیة این  
 الحجاج لا یعقله علیها فی نقل المذنب هب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب  
 مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذمب بیشتر بر مدخل این الحجاج است انتہی سیوطی در شرح  
 این ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیہ مواضع لا یسلم به انکارها و فی عن علی شاه الله  
 تعالی ان المختص و اهذبه و اجره الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره  
 اقول و لا قول فاکسانی که بر عدم علم ایشان بمنفی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح  
 بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب سالیه بنا بر تفصیل ائمه دین از ان  
 حجت می آورد و ثانیاً قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض است مستندین صاحب سالیه شلح  
 سیوطی و علامه ابن حجر و آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و بر تفصیل سیوطی فاکسانی  
 و سیوطی الی الی و ارشاد مسطور و بهرگاه که حال قول فاکسانی که از مشهورین است و قولش در  
 کتاب مشهوره برای رد مذکور است چندین است پس چه جای ذکر ذخیره السالکین و تحقیق القضاة  
 پس است و نور الیقین است و الا اثبات اعتماد این کتاب را حواله که شب مشهوره و ثانیاً شرح  
 فقر مذکور و ثالثاً بیان و به ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین متدین  
 صاحب سالیه بر مبنای ضرورت و تأییدها مگر آنکه حکم تفسیق و تفصیل دیگر ائمه دین که مجوزین  
 این اند و متعصبین ایشان نیست انصاف نیست و نیست قوله فی ثانی الح اقول

این چه جبر است و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی است اگر صاحب ساله را حظی از عقل و انصاف ملحق  
 کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه و بن پیش نمی بنویسد و عبارتی که در  
 باوان باشد اقتضای ذکر آن را ننهد که صراحتاً منع حاصل از مولد بحث عنه در این سطر نیست  
 مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند و بیکر آنچه در باب اول  
 خوانی اندراج یافته بود در نفس آن خواندن و صوت حسن در قصائد لغت و مناقب خواندن  
 چه مضائقه است ممنوع تکریم و تغییر حروف قرآن است و التزام عیالات مقامات لغت و چه  
 در حقیقت اشاعه است **الحاق اول** جواب این تفصیل بالا گذشته قوله مولوی عبدالحی در بعض  
 مکاتیب میر احمد بریلوی پیرو خود نوشته اند **الحاق اول** ذکر یک کس در مقابل ائمه محققین خصوصاً  
 اساتذ و شیعی خودش در دین کار را رباب حیانت قوله بعض شافعیه همچو ابوالخیر سخاوی  
 و ابو شامه و غیره الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت گفته اند در نوع است بعد  
 تقسیم بدعت بسوی حسن و سیئه اول قسمت بدعت با تشان اسارت ثابت کنند پس این  
 عمل را بدعت حسن گویند **اقول** ثبوت تشان بدعات حسن از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از  
 حنفیه و شافعیه و غیره هم از ما سبق بوضوح رسیده و موجب این عدم بلام بودنش بدلیل اتفاق  
 محققین مستندین صاحب ساله نقل کرده بلکه صاحب ثنیه السیفیه بنقل اجماع فرق اسلامی  
 بر آن پرداخته که قولش شجره حیثیه و سوسه رد افق و اسما علیه و ما بهی را از پنج و بن قطع بسته  
 و ثانیاً لفظ بعض شافعیه ضمن ای تعلیل عوام است چه تشان این عمل تصریح محققین  
 و حنفیه و غیره نامستاده صاحب ساله بنقل مشهوره معتبره ثابت و معلوم و اسما و چند  
 از علما کرام و محققین اسلام در ما سبق هم فرموده استناد باشخاص مقلدین ثنیه و دیگر معتبر  
 خاصه مقلدان مذنب حنفی را که قائل با حنفیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سطر  
 غیر دلالت اقتدا با شافعیه کفایت ماکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند  
 بدلائل بسیار همچو تائید با بجز دافع الیه دین ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز  
 اقتدا با حضرت نمایند **الحاق اول** قوله که درین سطر اقتدا با شافعیه چه ضرورت چنانکه علی  
 شافعیه قائل بود این عمل اند چونان محققین عظام از علما و حنفیه که حامی فروع و اصول



بدین جهت خود و محقق و مدقق طریق خود اندر تصحیح یا تمسک این عمل فرموده اند و سنها و محققین شیخیه  
 برای تائید کلام چیزی دیگرست و تعلیم فی پیشان امری دیگرست و ثانیاً در امر دیگر مجتهدند و بحث  
 منقول نباشد اما مخالفت با اصول بیهوده نباشد اگر بعضی از محققین اندکی دیگر مذاهبت با سنیست که  
 آنحضرات هم از ائمه دین متین از کائنات شریع همین اند سنها نموده آید بلکه اقتدا جابر و شیه شود  
 آن نیست که اموریکه صریح مخالفت ارشاد و اجتهاد مجتهد مذاهب یا مخالفت اصول مذاهب خود باشد  
 و از تحقیق مجتهدین مذاهب خود صریح آن امور یا مرجوحیت آنها بر ما است و عمده صحابه کرام بثبوت رسیده  
 و در آنچه امر مهمتر که اتباع مجتهد مذاهب خود و تعلیم مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این یک صاحب ساله  
 الزام بالا باینهمه و قیاس مع الفارقست **قول** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر خود دارند  
 و در عمل سنت سخن غیر پذیرند **اقول** و سنا و این طعن قبیح جعل صریح است محل طرح که تجویز است  
 عمل مولد است و سنا و صاحب ساله و اساتذ و اساتذ و اساتذ و اساتذ و اساتذ و اساتذ و اساتذ و اساتذ  
 اعلامیست و تصریح مجتهدین مخالفت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آثار سنیست و داده  
 این طعن می نماید جملۀ مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود مخالفت و منسوخیت آن را احادیث  
 شریفه خاصه مستفیض نموده و در بسیاری از آن مرجوحیت سنیست آن بدیگزار صحابه کرام ثابت  
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای آنها تفصیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب  
 این حیف که سکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سیف صیبت **قول** با بنیان بدعات مخالف است  
**اقول** در حق قائلین سخنان عمل مکرم و عاقدین مجلس فرکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پر طعن  
 نزد او ایالات بسیار است که بر آفتاب مذاققت است بودن امام جعفری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی  
 و علامه املی قاری و محدث دهلوی شیخ محمد الوهاب متقی و غیر هم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک  
 و وارثان در گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح همین نزد کافه اهل دیانت و ایقان زیاده  
 از آفتاب و شمس و عیان است اگر کسی که کور باطنی خود این آئینه هادی را از اهل ضلالت انکار و یا از بعضی  
 و بعضی ضلالت جناب خاتم رسالت شمار و فی الحقیقت روی خود سپاه می سازد و خود را در خارستان  
 ضلالت می اندازد که زیند بر دوش پیغمبر و چهره آفتاب با چه گناه **قول** فصل دوم در پاسخ  
 شبهات مجوزین عمل در ادعای **اقول** تقریر علماء الاسلامست در لکن آنرا تزییر خود بخلاف بعضی مقدمات

وقلت بعض عدم فهم مراد در بعض بلفظ شبهه تعبیر می نمایند و جواب هر چه در مدعی می آید بی باک  
 می سراید و از غایت علی شری حقوق حضرات مستندین خود یاد می آید و از هر دو در گذشتن احوال شود  
 بآن نمی آید که همین حضرات با بجا برای نام مستند می سازد و طرفه آنکه بر شکر و بی غایت علی شری  
 می ناید و در کلام او نشان نظر نمی ماند از آنکه سهام طعم و نام و اجابت به صاحبان و کلام او نشان توجه می گردد  
 از آنجا که همه جوایز از قبیل خرافات و غیره تقریراتش از خرافات و غیره است و این خطر انظار درین به صاحبان  
 مقصد صرف رفع ادیان و بجز جمله و اظهار لغویت و عادی می نماید به سبب اظهار میل و درین به صاحبان  
 در سخنان عملی و حیان و مستندین حاجتی ندیده و توجه بیان فسادات اجوبه صاحبان که گردید  
**قول** تحقیق بدعت و مقدمه گذشت **از اقول** از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق  
 آورده مخالف تحقیق تحقیق بلکه مخالف اتفاق است پس چرا از آن محض کلام و بنابر الفاسد علی الفاسد  
 ثبت الغرض اثر انقضای قول که اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان سنت گردد  
 و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید ترک آن فعل از سنن بدی بود **از اقول** واجب  
 که او را یعنی مانع مقتضی دریافت می نمودن بعد قدم در رد و ابطال احوال الیه اعلام می فرمود  
 از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور خیر را به جو و بیکه بخوبی طبع  
 مبارک می بود صرف شفقته علی الله بهر بکر استقامت حج را نشان ترک می فرمود و پس از آن که این را می بینید  
 بدین سبب است اعتراض آن حضرات بدین خرافات محض بی سرو پا است با جمله ترک آنحضرت را علی السلام  
 تحریم و مخالفت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه فاحشه ب فهم تمیز بین رکعت و اجتناب از  
 کدامی فعل و مالک کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل مخالفت می تواند شد **قول** چه می گوید  
 بچه اذان عیدین نماز فضل بعدگاه **از اقول** از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق  
 مرغوبت است و مقید بهی و مخصوص تقید نیست بخصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که مخصوص  
 فرائض است قیاس نمودن از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الباطنی است که در تعیین سنن  
 برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امریکه آن قول  
 و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن مخصوص به سنن است برای کدامی نماز و صلوات  
 نمودن و علی تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد دیگر به طور سنت بلکه باین طریق

خلق گفته شود و البته حسن است که مندرج است در عموماً شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در مقام از باب  
 العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان لا اقامة ولا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان  
 لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رضی الله عنه ان  
 نهما و قال ابن المسیک ان مراد من الصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه لم یکن  
 در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاید  
 نجدیهست محل کلام است و حال بطلان قیاس بر نقل قبل عید و صحیح بودن اطلاق ضلالت  
 بر فاعل مجوز و مستحسن آن در مقارن وایت منقول صاحب ساله بر وایت ما فتی نفرمودن  
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین فقها نقل فرموده اند از ماسبق ظاهر  
 قطع نظر از آنکه میگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه و قایل تجویز و تحسان چه ترکیب در حدیث  
 بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث فطر ترک آن فرموده اند و صرف در حدیث  
 جهنم بوده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهنم از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حدیثی از کلام  
 در غنیه السنی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم صاحبین فی رضی الله تعالی عنهم در جهنم  
 فطر و عدم آن بعد از ذکر دلایل طریق و اجوبه آن فرموده و الذی ینبغی ان یکون الخلاف  
 فی استصحاب الجهر عدمه کافی کراهته و عدمها فمندیها یستحب الجهر عند  
 الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی و علی رضی و ابی امامة  
 الباهلی رضی الخ حالاً صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم  
 ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلك الفساد قوله و تخرج ابن جریر و ثعلبی  
 ان یصوم ما شورا قیاس مع الفارق است الی قوله در اینجا احیای سنت موسوی نیست  
 پس مع این استنباط غفلت مناظر قیاس مخصن اصل فی اساس است الخ اقول ان منشأ این طعن  
 و کلام بر کلام الله اعلام خود را می و هرزه درانی است باید دریافت که غایت تنگناچی هم  
 مبتلین شرف ایام و ولادت با سعادت و شکرین استجاب عاده شکر نعمت بچین است که ایام  
 لا تحقرها بازمان سابقه موافقتی پیوسته و برای ادائی شکر نعمت بعد از زمان صلی  
 در شرح به نیست امام حافظ ابوالفضل ابن حجر بجهت دفع این هم اصل برای استجاب

اعاده شکر نعمت و ادای آن بعد مرور از زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالاً خرافات  
صاحب ساله باینکه چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و با وجود آن ایضا شکر  
انکه درین سختی آن مقتدایان خود که سنت جا بجا نیست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون  
ایش را کسی شنید به یا نا طح الجبل الواسی لقصده ارجو علی الواسی ارجو علی الجبل  
از منسوخیت از او صوم عاشورا و شروعت ضم تاسع مع العاشره بودن علتش موافقت جناب  
موسوی علیه السلام مضر فی بامام حقه قلمانی رسیده پس همه قنویل لاطائل صاحب ساله عیث  
گرمیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او شکر ادا نمودند و جناب  
حضرت خاتم رسالت بعد مرور و دیور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده  
نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصیل برای استجاب عباد  
شکر نعمت بعد از زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطلین و منکرین مردود گردیده  
و انانیک میبازند که احتراض فاسد بطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می باشد  
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن  
عاشورا نمودند صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را بآن عاشورا چه نسبت و این شکر را  
که بعد مرور و دیور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک بر این اتفاق  
و الوساوس عصمنا الله تعالی من تلك الاوهام و الهواجس باقی ماند احتمال اینکه صاحب ساله قدم  
بر جنت تمیزی اندازد و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد  
ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چند  
از سفیهان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات  
ایمه دین از شرح حدیث است علامه معینی و شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان  
روی الحدیث ففي هذا الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاه الله شكر الله  
عنه جل في ظهارة موسی علیه السلام علی فرعون فذلك علی الاختیار لا علی الفرضیه  
بجمله لانه لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك علی الاختیار دون الفرضیه علیه السلام  
ام بصومه و الامر المحرم عن القرائن يدل علی الوجوب كونه صلى الله عليه وسلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ  
 اینست حال جواب تخمین حافظ ابن حجر که صاحب سال کمال جانیشانی باظهار تجربه و اشعار غفلت  
 علامه مدح در آن پرداخته و بی باکانه کلمات طعن تشفیج تحریر ساخته و هم برین قیاس حال و تخمین  
 حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل فراموش نمید و بلکه تخفیف عذاب  
 ابو لیب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی است بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس  
 بران شروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاست چنان  
 سهو است که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین پسندیدگی حق ثقتا اظهار فرموده و حالت را  
 ظاهر است پس البته بر آن رفیع قول منکرین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین علیه السلام بقا آن  
 برکت در نظام یوم ولادت صلی ثبوت سید و صاحب ساله کی توجه گردیده که ثبوت بقا ثبوت ولادت در نظام ایام  
 ولادت و برکت فرحت جز آن نیست کجا اقتدار بنده باضال خاصه آئیمه قولیه او عاصی توارث الخ  
**اقول** این جواب توجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و غیر  
 از اعظم عرب جمیع بوده پس گویم معنی اصطلاح اصولی اجماع بران صادق نیاید اما اشکال ثبوت توارث  
 از جمیع غیر و جماعت کثیر صلا و اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین آن نبود  
 مگر آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهمه حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و مستظاہر تصریح این  
 از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرت را داخل فقهاء و محدثین میدارد و مندرجی که در کتب  
 بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و سلب فرعید باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب ساله بنام  
 جواب تطویل می سازد و برکتب سندی و فنی نظری انداز و تحقیق مستثنی بر صاحب ساله که در سائل  
 مختاره خود یا بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و فنی پس آن قرار میدهند کجا اجماع  
 تمام است از صدر اول غیر هم ثابت نموده اند و فنی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار و بحث تکلیف بعد نماز  
 عید آورده و بالنسبه عقب العید لان المسلمین توارقوه و جنب تساهم و علیه السلام  
 و لا یجمع العامة من التکید فی الاسواق فی الايام العشر به داخل بود و مختار و غیره و هم  
 در بجز در بیان علامه آورده و فی التخصیص ذکر الخلق العام الراشدین مستحسن بدانند مجری التوارث  
 و لکن کما العین الخ قولیه باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بودند الخ **اقول** این قول هم وجهیست

اگر چه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق محققین هم با وجود  
 مراعصار برای حجیت مثل اجماع اصطلاح کفایت میکند و در بحث اجتهاد فی المذاهب  
 علی این اتفاق العلماء المحققین علی عمل که اعصار حجة کالاجماع این قول نیست آن را  
 که باستحسان استغباب این عمل قائل اند بخیر است و در توریع و طهارت این کرام شک نیست  
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد فی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل  
 نیست این قول چنانکه در توریع و طهارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از آنکه  
 اصلا مومنین و دین اسلام دار کان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه و سلم هم  
 هیچگونه شکلی نیست و گواهی اجتهاد مطلق مستقلا می ایشانرا حاصل نیست اما بحر علوم دینی و جابسته  
 اصول و فروع مذاهب خود با و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل یافته است  
 پس تشکیان این آئم که موافق کتاب و سنت و مندرج در عموما مندرجات شریعت خیر  
 مزاحم و مخالف بکلامی سنت است البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تهمت معارضه  
 کتاب و سنت بران آئمه امت مخض بجا و مهمل است قوله و من شرقال فی مجالس الامم  
 و من یس من اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه  
 انچه اقول استناد بکلام مجالس الارابر همان مثل سنت که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند  
 و کریمه و انظر سکاوی را پس پشت انداخته کان لمیکر انکار این قدر خیال نکرده که صاحب  
 مجالس دین قول استثناء هم نموده و متصل بهمین قول نوشته الا ان یکون موافقا لاصول الکتاب  
 المحتوی علی این عمل که اولیا کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره  
 اعلام است که حاوی فروع و اصول محقق معقول و نقول بوده اند قوله استدلال باین صحت درین  
 محل بی محل است این قول حال کمال حضرت بجدیه قابل تمناست امری که برای اثبات  
 مدعیات خود بخواستن و خردش دلیل میگردد مانند همان دلیل با وقت ذکر مخالفه فی دلیل میگردد  
 برای دانش مخفی مباد که و باید دلیل و فتوح در سالت فهم المسائل که کمال جود و جهد برای حفظ ابرو  
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند و مسئله استناد با وجود اقرار اختلاف  
 صرف لفظ بسیار از فقها را که در یک کلام محدث و باوری و اقی گردیده و سند خود فهمیده و ابرو

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام در کتاب بجهاد از ان کتاب کتاب طایع البرکات و جذبا لقلوب  
و گیل الا بیان و غیره را می ایام نگین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند انگلی ساخته  
حقیقت فالوا اتباع عامه فقاموا جماعت ایشان را حجت ریزا که امام احمد و محمد خود از معافین  
حلیل فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی بک انسان کذیب  
الغمر یاخذ الشیخة و القاصیة و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و  
ابن ماجه و سنن خود از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد  
الا عظم فانه منشد شدن فی النار و ابو داود و ابو یوسف و غیره روایت میکند قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمدرخله رقیة الاسلام من عنقه  
شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع  
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین  
عبداسطینی ناقل احادیث می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکبیرة الی ان  
قال فی این مذکور صاف واضح شد که شیخ و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب  
رساله بر مسائل مسائلی فارسیه موافق نموند ایان ندیدیم چه هم زرسیده بی فایده و در حق تحقیق  
بلکه تضلیل و تکفیرائی اهل حق گردیده آنا آنچه نوشته آری محققا حالت کیش و سفها ضلالت اندیش  
فریب بخورند و میدانند که ایقدر را بنوه کثیره ای صلا یگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد  
الی قول حدیث اتبعوا السواد الا عظم از اهل کتابت خود شنیده و وثیق عقیده خویش می کنند  
الی آخره جو آیین امر همین نیست که اهل فیهب صاحب سال هم بحواله شروح الیمه دین از احادیث  
حضرت سیدالمسلین صلی الله علیه و سلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه صلا و جموع تحقیق ثابت کرده اند  
صاح و جو ابکم فوجو ابنا قول نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود و کما  
فی التزییل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الحق قول برای ابطال استدلال  
برای اتباع سواد اعظم مذکرات کریمه فی فهم طالب نهادر اعتن و این امر که اباب حق اندک بوده اند  
و خواهند بود از این ثابت ساختن خود را از اباب حق قرار دادن و آنکه مشهور بین محققین و بین  
که اصول ابن هبند همین هم باشند و زمره اهل ضلالت نمودن اتباع و افض است که این سواد

پیش نموده و اهل حق باطل را مرد آن فرموده اند در تحفه اثنا عشریه و فصل ثانی از باب یکم گفته  
 کید یازدهم آنکه گویند هفتاد و پنج شیخ حق هستند هفتاد و پنج باطل نیز که اثنا عشریه و اکثر  
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و است کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق می فرماید  
 و قلیل ما هم و تیر فرماید و قلیل من عباد حق لشکود و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تغلیط  
 مدلول آن نیز که حق تعالی در حق اصحاب الیقین این است فرموده است ثلثة مراکب اولین و ثلثة من آخرین  
 و جایگاه یقینت وصف کرده است کافران و لا یجذل اکثرهم شاگردین و حق الواقع شکر که صرف العبد  
 جمیع ما انعم الله علیه الی باخلون لا جله است مرتبه است عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان  
 مذاهب سبب بیان قلت شاگردین و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه ذلیل ما هم بیان آن نیست که  
 عامل جمیع اعمال صاحب یک است الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تحلیل اهم و غیر اینها  
 ذکر نماید خجسته غیر خصمیت و اگر قلت و دولت موجب حقیقت شود باید که تمام سبب و خواص  
 و زیدیه و اعطایه و ناسیه حق و اولی حق باشد از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی  
 در کتاب عزیز خود باینطور و غلبه تسلط در شان اهل حق و عدمه می فرماید و لقد سبق کل متنا  
 لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای هر سه مورد  
 و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذین کرمنا الارض انما عبادی الصالحون و جای دیگر  
 و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیس تخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین  
 من قبلهم و لیسکن لهم دینی و الذی انقضی لهم ان یخیر ذلک من آیات و در احادیث و روایات  
 با تلخیص سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهى قوله اگر فرموده اند  
 این لفظ مراد باشد کفار نسبت به مسلمانان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر تعبیر  
 با است پس درین است مرجمه نیز اصحاب طایفه نسبت با اهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث  
 وارد است مستفوت از حق الحدیث و پیدا است که بفتا و دولت نسبت به یک و او اعظم است  
 و بیرومی آنها نمایند الخ **اقول** قطع نظر از آنکه طایفه فقهاء و محدثین بنابر علم اتباع جمود  
 علمای دین و اکثر ایشان است لای این باشد و حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده اند  
 صاحب ساله هیتقدر فهد که کبر او بهم ستاد و بدان نموده اند پس بر صاحب ساله است و فخرین



مشارف و جواب ازین مناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میکنم  
 که بحاجه احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعليكم بالسواد الاعظم مضمون  
 الحاکم است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردد انیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده و جانش آنکه  
 در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** که کثرت الفرق کلاستلوم کثرت الاشخاص بل بحوزان یکون  
 اشخاص الفرقه الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقه الناجية لا یوجب  
 کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار داد و باطل است  
 و در انجلیح الحاکمه حاشیه ابن ماجه که در وهی مطبوع گردیده است و معتقد این طایفه است نقل نموده  
 فهذا الحديث معيار عظیم کاهل السنة والجماعة شکرا لله سعیم عرفانهم هم السواد  
 الاعظم و ذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ  
 عدد هم عشراهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم فممكن لا خلاف  
 الصوفية الکرام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احد  
 الاخران قوله کذا في هذا المذهب انتهى قوله چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل سواد اعظم  
 نسبت ما نفعین عمل مولد الخ **اقول** اولاً که افضلیت و عظمت و اکثریت مجوزین در عالمه صاف  
 علی جمیع اصحاب از کتب معتدیه علماء دین ثابت است و اگر کسی شک داشت بجهة افتاد است محققین  
 قولش مردود ساخته اند اگر صاحب سالد را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شیخ شامی مورد تأیید  
 و ما ثبت بالسنه و غیره و دشوار باشد تا بر سالد استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق  
 دیرین سالد هم منقول است و ثانیاً که برای طایفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجا است  
 که در تفهیم المسائل مقتضای آنکه در وعظ و محافظه نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشتباه  
 کلام هم نمانده نشیده و درین سبب نوشته که ما را نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت  
 صدر اول درین باب اشخاص آنقدر را با ما نفعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولاً هرگاه  
 سکوت شایع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه در ثانیاً  
 میگویند که بدلیل اشخاص اجله صدر اول بسیار می نامور خیر با وجود اطلاق محدث و عبرت  
 و اثر از عدم ثبوت بخصوص صاحب آنکه سنت گنجایش آنست که بجهت ثبوت سحران بدعت حسنه از

صدر اول صدر اول با مجوزین درین باب یکدکات گفته آید **قول** پس منین شد که نیست مراد از سواد علم  
 مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء و مجتهدین **اول** بعد از آنکه صاحب سالک سرگردانها در تعیین مراد  
 نموده قرار بدین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بخیر آید که بدون نام این چیز  
 و قسطائی و سخاوئی و عسقلائی و صاحب مجمع البحار و نا علی قاری و غیرهم در اعصار خود و یا از  
 علماء و مجتهدین وین متین و حامیان شرح مبین و بهترین و درم برپوشن چون آفتاب است پس امریکه  
 این حضرات تحقیق و امثال اینها از علماء کبار علی جملة اعصار و قریباً فخر نادر کتب شده و معتقد هستند  
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن گفته  
 توانش در کتب مشهور معتدیه مردود فرمایند و ثبت است آن از سواد اعظم چه آری است اگر گوئی که اینها  
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتماع و استقلال نداشتند گویم بجهت آنکه در جامعیت اصول و فروع حدیث  
 مجتهدین و ملکه را سوره تحقیق احکام وین متین داشتند اگر بالفرض نقصان مجموع این خفیات عصر بعد عصر  
 حسن این امر نباشد لاقول حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قول** و درین قیاس است  
 از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن یعنی اجلی است نه یعنی اربع و او جهاد الله  
 شرح حدیث از تحقیق تصریح فرموده اند که سن یعنی مطلق قبح وائی بطریقه است که شامل است اشیاء  
 طریقه سابقه و ایجاد طریقه بشده را و مفهوم سن منافی ایدج است علامه شامی در رد المحتار آورده قال  
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئاً من الشکاک علیه  
 مثل من اقتدی به فی ذلک و کل من ابتدع شیئاً من الجور کان له مثل الجور کل من یعمل  
 یوم القيمة و قامه آخر جملة المرید و یجوز ان یستدرج و شرح صحیح مسلم از امام نووی میگوید بحار و غیره را  
 طرفه آنکه اینجا از بودن سن یعنی او جهاد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد و حدیث شریف  
 من سن سنة حسنة فله و زها و دن من عمل بها یعنی هر که طریقه ایجاد کند بر وی گناه است  
**قول** استدلان به تعال بلا چه عربی چه مجتهدین و اصحاب است **اول** بسیار از علماء و  
 را سخن تصریح فرموده اند که البته تعال و احتیاط مسلمین در بلاد خود با اگر چه بعد عصر صدر است  
 و احتیاط آنکه در هر چه شاذ و حدیث شریف و حکم او است و در حدیث اعظم مورد و قاعده است  
 فیما لم یکن عنه و صار معتداً بعده هم حسن آن که بدعتی است که در حدیث شریف و حکم او است

انوار وجد فرموده و اینست اگر چه بدعت است و از صواب و تابعین نقل نگردیده اند ولیکن هر چه بدعت  
 بود بختش اینست که بسیار است بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود  
 که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرح محمودیت و هر قومی را عادی است بایشان  
 مخالفت در اخلاق ایشان بدعتی بود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالفوا للناس یا خلاصوا  
 و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود و آن صاحب مال که بخواهد مال خود را  
 بخیال بدهد و غیر را بجهت نبودن تعامل خاص و شرط نبودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز بکمال از محال قرار  
 داده قطع نظر از آنکه این مردمی بود لا بر تقدیر تسلیش از جیت تعامل انکار ساختن است و تا نباشد علماء  
 مذکورین که اعتبار اتفاق و نبودنش از صدر اول شرط میکنند و او این است که تعاملی است که مقتضای  
 اطلاق داشته باشد همان است که از صدر اول بالاتفاق آید و داشته باشد پس اگر در عصری باشد که  
 بده عوف خاص است و نه تحریم آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عوف موجب تصحیح  
 اطلاق نمی تواند شد و اگر اصل اطلاق بی اعتباری عوف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته  
 مخالف تحقیقات محققین است علامه شامی در ماشیه در مختار و شرح قولی که از اشعاع نقل نموده  
 المذموم اعتبار العرف الخاص لکرا فیه کثیرون باعتباراً و علیه فیه فی جواز النزول  
 بعد الوظائف بمال آخری نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض  
 و العرف المشترك و لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصح مقید الیه  
 لما کان مشترکاً کل معارضاً ان یدری و فی الاشباه عن التمازیه و کذا فی فسد  
 الا جازع لودع الی الکائنات من الاعیان بنسبیه بالتک و مشائخ بلخ و خوارزم اقوا  
 بوجوب جازع الکائنات للعرف به ائقی ابو غلی النسفی ایضا و الفتوی علی جواب الکتاب  
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباراً بمعنی انه اذا وجد  
 النص بخلافه لا یصح ناسخاً للنص و لا مقیداً و لا فقلاً معتبره و لا فی مواضع کثیره  
 و اتحاد ما در ایشان العرف العام یصح مقیداً لآخر قول بدعت کجا و حسن بدعت کجا  
 اقول بدان که بدعت بدعتی است که در جهت شرعیات اجله صدر اول و دیگر ائمه و این  
 از تقدیرین است و تا شریعت اطلاق بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحد ندارد

و یعنی که بدعت منافاتی بحسن دارد و بر خشنای جمهور آمده و برین عمل خصوصاً صدق ندارد  
 قوله اما تعامل حرین الخ اقول قطع نظر از آنکه عرف سلیمین و تعامل بلاد اسلام را اندوین و ختماء  
 محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرین شریفین را از او بجا صدق تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن  
 و مندوبیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از آن تعامل و تحسان علماء و ائمه و غیره  
 طبعین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده و المستحب الجلوس بین  
 التو و یجتنب مقدار الزیاده و کتابین الخامسة و الوتر لعاده اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب  
 رساله بعض عبارات تفصیله بنماید بدون بعض سناکشین حرین بقولت علم و افعال سیه حریم و غیره  
 پیش نموده کلام را بی فائده محض بلول داده و بیک آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوی گسانیکه در کتب  
 شرح شریف بکف لسان و غضب بمر از ذکر مسادی آنها ام فرموده اند و بر این حسن اوجب آنجا را  
 نموده اند بمیدان بیان می نموده فائده دیگر نمی برد آنکه بی شک شکیه سیکه در حریم طبعین حریمات  
 شریعه بعمل که در آن افعال و لیاقت اتباع ندارند اما این را بجا که تعامل ائمه محققین حرین طبعین  
 و علماء و غیرین آن بلدین مکرر قابل استناد نباشد و برای تفصیل و تکفیر آن محمد بن شارح اعتقاد  
 ظلمه و اج شرک و کفر و ضلالت در ایامی آن ائمه مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه فرموده  
 شود و قوله پاره است از حدیثی که موقوف است بر این مسعودی اقول قوله در حکم موقوف نوشته  
 هولین شجرة علی الامام اقول اولاً که فقهاء و کرام محدثین علمام حدیث ما را آراء المومنین  
 حسناً و فو عام از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدان جایجا در کتب مشهوره  
 معتبره برای تحسان سخنان ائمت و تعامل خوف عادت استلال فرموده اند پس کام  
 صاحب رساله با وجودیکه دعوی بخنکی خود دارد و محض خیال فام است و بیخاسندی از مستندین  
 و در کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در بیانات گفته اند مشایخ و کتب  
 که مناسبتی به رد و جانته دارد و کالبر نخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله  
 علیه و سلم ما را آراء المسلمون حسناً و نحو عند الله حسن و اعم من فی الموطا تعلیقاً له  
 و در بر چندی شرح مختصر و قایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما را آراء المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر چه بعضی

بودنش بر حضرت ابن مسعود و ايراد ليس بحد صحيح خود ايد و تا بسياری از احتجاجات کبری طائفة  
رومی بطلان خود ايد و اين را نکاح احتجاج بقوف برای خود صحيح و برای دیگران قبيح است قوله  
پس مراد از مومنين محمد بن شبنده که در صفت اسلام کامل اند و صفا لاطلاق الی الکمال الخ اقول  
اینقدر که مراد از جنس مومنين علی و کمالین اند و عوام و جالین از مومنين است و در سنن بی قال  
و قبل است اما تخصیص و حصه مجتهد و آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون نشسته با در قرن صحابه پس البته  
بجست مخالفت استدلال فقها و محققین و مراحمه شرح محدثین معتدین نامقبول است و بهم فی نفسه  
فی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین بنده کتم و عدم ظهور هم العلماء  
بالکتاب السنة الا بعدا عن الحرام و الشبهة انه و مسند عبارت ملفوظ سراج الهدایت تقدیر  
صحت نقل هم مفیدد عایش نیست بلکه او است که در آن عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان  
در لفظ حدیث خلفاء را شریع ائمه مذنبین مراد اند و عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دیر اثبات  
شرف ایام و ولادت با سعادت و استجاب ادای شکر آن نعمت با انواع عبادت نمی فرمود و صاحب  
رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود و حال آنکه  
اکابر ائمه دین از علمای محققین مذاهب فقه الاسلامت و محققان شرح مبیین و راجحین دین چنین که در علوم  
دینی حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تخری عظیم داشته اند و عامه لا حثین و تمام این طائفة  
هم سلسله تلامذ و بنیاد و بنیات با تحضرات دارند این عمل را از تحسنات پنداشته اند قوله که خود اید  
که الف لام بر ایکی استغراق حقیقه باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع اسلامیان خوب است نزد خداوند  
نیز خوب است الی آخره اقول بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر  
استحسان چه ضرورت چه بودن الف لام استغراق مفید مفاوکل افرادی مذنب منصوص است و تحقیق  
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطق مثل مطول و اطول و سلم و شروح آن و غیره ظاهر است  
من شاء فلیراجع الیه یا پس بر تقدیر استغراق بموجب تحقیق این را باب تحقیق این معنی خواهد شد که  
پسندیده هر چه من پسندیده پروردگار است حال صاحب رساله که فرماید که تقدیر استغراق صحابه رساله  
چه مفید رکاست فلو که قواعد شرعی و دلائل مذاهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک فصل  
بالا اولی سوره جمیع شده اند الی آخره اقول بر تقدیر الف لام ظاهر و کلامی غرض رساله

گردانیده بود بطلان همه تطویش چه روز روشن و نمود از الفاظ اجمال ابهام مطابقت توان کشود و  
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود ایما قهرا تا اینکه از طرف خود افزودند مخدوش مردود  
 و با اینهمه شریک صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه موقوفه و که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و عاده  
 آن در مقام محض تطویل و تکرار قوله پیش شا برای آسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**  
 لوفرضنا که دلیل دیگر نزد علمای محققین تا استوار کنند صاحب ساله برای جواز این عمل غنی بود و این  
 یک دلیل که دلیل بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود و کاش بدعیان ضلالت و مخالفت  
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی دلیل چیست و لولما  
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی پیش نیست و بهرگاه علمای محققین  
 ایشین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب ساله نیست پس مطمئن گنج باین مرتبه و اصل اند با جمله  
 لغویت بیان پریشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یکا که مستحسن چند البعض  
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحکات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این التزام است  
 الی آخره **اقول** منشأ و التزام اینکه امور یکسان و لایزال تطویل لا طائل منش فی آرند و از قواعد شرع  
 می پندارند در جمیع مستحکات اجرای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که ترک آنحضرت صلی الله  
 تعالی علیه و سلم را و لای شوت ضلالت و لزوم ممانعت انکاشته و زیادت بر قدر سنون بالموجب  
 بخوبی شرح کتاب و حدیث پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع مستحکات  
 فقها و کرام این لازم است بلکه کبری طائفه اسامی علیه التزام نیست که بهین جهت امور منقوله از  
 صحابه کرام و مستحکات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه  
 که از قسم انکار مجتهدین فجا بینیم است نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لایزال منفعیه موجود  
 و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا موقوف و بر خلاف انکار و بابیه که نویسنده بر تبیین  
 رسانیده اند و اموری را که تا به روزگار است آنهم بدلائل قوییه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود اقوال  
 اختلاف هم بیه شرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار آستان علمای مشایخ  
 هرگز رفع امان از شرعیات نیست **الحاق اول** در مقام بعد نقد رئیس است که بر نقد بر صحت بیان صاحب  
 ضلالت و فسق انکار ساله که در سند کتب شرعی حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انكاست پس بر روایات فساد ضالین چنانکه انزل عطاء و اعتبار است و این امر دینی لزوم ضلالت  
 و ضیق علماء و دین همین است و این صاحب ساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین بلوث باین تهمت  
 می رساند بلکه بر تقدیر صحت مذمتش در عدالت صدر اول بهم که بسیاری از امور زاننده بر قدر سکوت  
 و مانع را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل  
 مستحکم و منتهیات ساخته اند خطی عظیم می اندازد قوله من مات بعد علیها نیستند **الی قولہ** البیاض  
 تبیین دشمنی است **الی قولہ** و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد  
**الی آخره اقول** ذکر الهام منام صلی و کرام و اولیا و عظام برای ستیناست نه بطور حجت قطعیه  
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و اقیقات و منام صلی و کرام و اولیا و عظام معلوم  
 عملی الاطلاق حجت باشد اما بوجوب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مستحق شل بجهاد و  
 مخالفت بکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی شاعر آمد و سیف المسلمون در بیان  
 الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بریزان شرح باید سنجید پس اگر شرح آنرا قبول کنند آنرا حق  
 اید و نیست و قبول باید کرد و آنچه شرح آنرا رد کنند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه  
 شرح از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطانی در مواهب آورده و كذلك یقال فی کلامه  
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سننه فما وافقها فهو حق و ما خالفها فافخل  
 فی سمع الرای المردی مقام روایات چند از مستندین صاحب ساله آورده و ضرورت تا واضح گردد  
 که اورشان بهم ذکر منامات نموده اند و حجاج و عمل بدان بهم فرموده اند شاه ولی الله در بلو می در  
 قره العینین فی تفضیل الشیخین آورده نوح چلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقام  
 منام که استقامت از عمر طریک کند از حدیث مابک الدارقالی اصاب الناس قحط فی من غیر فناء جبل  
 الی قبله النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق کما متک فانه قد هلك و اقال  
 فاتاها رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام فقال ایتمم فمیر ان یستسق للناس فافهم  
 سیتقون قال علی الکبیر الکیس فان الرجل عمر فاحبره قال فیکل عمر و قال یا ربنا آواک  
 ما یجرت عنه رواه ابو عمرو و الا استیجاب انهم نیز شاه صاحب موصوف در انشاء فرموده  
 اخبرنی سید الموالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلزمه و اتم الصیام ثم یردد فی فک

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غيفا  
قال فقال بوبكر الهديا مشترك فقد منته اليه فاحذ منه كسره ثم قال عمر بن الخطاب الهديا مشترك  
فقد منته فاحذ منه كسره ثم قال علي بن ابي طالب الهديا مشترك فقد منته اليه فاحذ منه كسره ثم قال  
عثمان بن ابي طالب الهديا مشترك فقلت ان قسمة الرغيف فاي شيء يبقى لهذا الفقير فامساك الى كره  
ونيزوان بن سنان سألته صلى الله عليه وسلم سواك وحائبا عن سر تفضيل الشيخين على علي  
رضي الله تعالي عنهم مع انه اشرف نسبوا وقضاها حكماء وشجعوا جنانا والصوفية عن آخرهم  
ينسبون اليه ففاض علي قلمي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم وجهين  
وجهين وجه ظاهر ووجه باطن فالوجه الظاهر ان اقامة العدل والناس وان شأهم  
الظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له فذلك والوجه الباطن ان مراتب الغناء والبقاء  
وعلمه المروية كلها انما تتبع من الوجه الظاهر والحوادث مثل ابن حكايات وزيادات شأهم  
بیش از بیش است بخوف قلوب بر همین قدر آگشایی و در بالاتر از همه اینها طاعتی که مستند طاعت است  
نوشته ورد في بعض الآثار الفقهية عن فضل الاطراف يوم الاربعاء فانه يوم رث البرص وعن  
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص ظفاره يوم الاربعاء فانه يوم رث البرص  
ان فضل الاطراف سنة حاضرة ولم يعم عند الفقه فقصرها فالحق ان اصابه البرص فربما النبي  
صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تشع فبقي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يعم عند  
ذلك فقال يكفيناك شيع ثم مسح صلى الله عليه وسلم بكنهه فقال ان البرص قال ابن الحاج  
فجددت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا  
قولهم را از کجاست ما مور بهست **حقلي** **القول** و انك لم يولد و ان را ادعا محبت با جناب سالک و این عمل  
انگار مودت قرار داده اند کذب صریح و بهتان عظیم است **القول** قطع نظر از حال با کمال این یقین  
کسانی که از لا حقیق مجوز این عمل فاعلی کن بوده اند مثل شیخ عبد الرحیم دهلوی شیخ عبد الحسین  
عبد الوهاب شیخ ابن حجر مکی که صاحب رساله در همین جواب باوشان استناد نموده و دیگر علم الاعلام  
و اولیاء کرام بودن ایشان از همین درگاه جناب محبوب رب العالمین مجوبان بار نه حضرت  
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مثل آفتاب نغمه در تمام عالم جلوه افروز است و طاعت عبادت



محبوب الفت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذوات بابرکات اینحضرات بوجه اکمل موجود بوده است  
 پس اگر کسی موجودیان مجربان بارگاه نبوی را بشنود و برقرار دهد و یاد ایشان اینحضرات کلمه شنیده گردد  
 ضلالت پشوره در معرض بیان نهد و مصداق اولئک هم مثل البریه گرداند و اظهار صدق محبت  
 و اعلان خلوص مودت را سطوت تشویلات الیسیل گوید و عیوب اینحضرات خواه نخواهد و جود در شانش  
 هر چه گفته آید کمتر از آنچه میمنت هم حواله اش بهتر قوله بدعت را محبت دانستن به حسن آن نفوذ نمودن  
 بدان ماند که خون حسن حسین را دم الاخرین ناسند الی آخره اقول اولاً احسان امور خیری که در مذهب است  
 شریعت سدرج اند و مزاج مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام  
 ثابت و صاحب ساله در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بهر جهت حسنه  
 باقیات جمله فرق اسلامی از نقل صاحب تنبیه السلیله لایح است پس بجهت اطلاق حسن بهر عمل مولد  
 بلزوم حکم بغضیت پرورش و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان  
 ساختن صد بائمه امت را ازیندم تا صدر اول از زمره بغضیان بغضضان بر بارگاه نبوی قرار دادن  
 و در تبرایچو روافض کشادن است و ثانیاً قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه  
 حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه  
 کی از جهت ضلالت بجات خواهند یافت که صاحب ساله باظهار غایت در محبت فی ضرورت و جهت  
 این کلمه شنیعه الی دلی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم در بیست طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یابی و  
 رکن اسود و اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معتمد تحقیق در شرف صحاح  
 احادیث مثل شیخ صحیح بخاری و غیره وایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی  
 عنهما و سلام الله علی جدیهما و علیها آجتاب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالادر خرافات  
 صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آورد باید اندیشید که اکثر نهان دلائل درین مقام جاری  
 توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر تحسنات الله عظام از این نام لازم  
 میگردد اند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار به حال سفاهت شعاریست احوال از بیانش و شواهد چنانکه  
 تریب و تفهمن قدری از خرافاتش در اینجا میسر میسر و شش خردنوار یکبار شمر می نم پس حسب اقتضای شرف

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی و کفایت میسر شود و درین کمال کرد  
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرده پس برین تقدیر اگر اسلام در کنه اقی و دشمنی از خود بینا  
یا عبادات و مواظب و بندگی بود البته حق تعالی از او شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم  
که احداث آن زیادتر از حد نبض است و زیادتر از حد نبض است الی آخر از اخراجات و نیز می توان گفت که این فعل از  
حضرت شارع مأثور نیست کلا و لا فعلا و کفی بهذا منعا لجم و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در  
فعل باید ترک نیز شایسته عملی گوئی نفسی باشد اما فعلش از آن سرور مأثور نباشد ترک آن در حق  
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
ترک فرمودند و فعل نیاید و نیز در اینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا این کنین آن در زمان نبوت  
اقتراان موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و عیت آن حاصل نبود یا احتیاج  
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعدهفت یا مکروه و نامشروع و پسنداشتن  
الی آخر از اخراجات باجماع از هیچ دلالی که اسما علیه حکم ضلالت بر الیه دین لازم میکنند از ایشان  
که درین ماهه هم محبت عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذا نیه طواف از ارام  
تحت ضلالت و تجویز شیخ شریعت آنحضرت بر ریاضتین رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم  
و سلم نموده خون بر دوسر داران جوانان اهل چنان ماه و الاخرین نامند قوله در جای دیگر از همین  
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجذوبه بانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کردی و بر  
نماوی و بر در خانه سادات رفیق و یمین فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی با بسید و سخا  
و خصوصت شرعی بودی نمک و شفاعت چنان کردی که سخن بالا آمدی و گفتی با سادات سخن  
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدوت باید کرد انتهی اقول حال دیانت آنحضرت دیدنی است  
که عبادتی از کتابی ذکر میکند و برای غلیظ عوام آنچه مخالف هوا و خرد می باشد از اول و در میان و آخر  
تقریفاً و میگوید عبادت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی بهم نوشته  
حال آنکه عبارتش چنین است و سی و بنایت محبت نامندان نبوت علیه التحیت مخصوص بود بر طریق غیر  
گویند که در عترة عاشورا و دوازده روز از اول ایام و در اول جامه نو و بار شسته نهوشید و در یک  
این ایام جز بر خاک نمیفتی و در مقابل سادات کعبه شریفه و در روز نهار کمال بر این عبادت

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بار و اح فاندان بطریق وسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شد  
 کوزه‌های نهار از شربت پر کردی و بر سر خود نهایی و بعد خانه سادات رفتی و پنهان فقیران  
 ایشان را بخوانید و همان ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله  
 و فریاد و نساء و دختران که در ایام عایشه را متعارف این دیار است بگوش او رسید و حالت کردی خون  
 از چشمش ببارید و ای احاس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه با ایشان سیده بود و ما المکن  
 ترک نماوی و سر و در بسیار دوست داشتی و طالب آن نبودی و رقص و خاوند نگردی و مجلس نیز نگردی  
 و در عموم احوال عامه حسرت کم که بغایت سفید نباشد پوشید و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بود  
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت آسمانی گویند که یک ستار بزرگ اعلی  
 و یک پیراهن نفیس نهیاد داشتی و برای نماز جمعه و احیاء پوشیدی و اگر یکی از انبای دنیا آمدی نیز پوشیدی  
 و شیر و در مجلس نشستی و اقبال آمد و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زبیر و ملوک آب شدی  
 و میداد خود فرمودی که اهل دین را بابل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بیفند و فقیران را در بعضی  
 مجانی که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار سیرت چون مجازیب با بدیدگی  
 فرو آمدی و دست بسته ایستادی هر چه ایشان فرمودندی آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غیبی کردی  
 با سخن لایعی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفت گفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم  
 پر آب کردی و گفتی احمد بن حنبل و زین العابدین نقیست که خواهر حسین با قدس سره نیز خوش نیامدی  
 کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ و ننگ مکنینه کسی گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم  
 کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باو شب نشستی  
 و تمام قصه و یار باش نمودی و دست و پای او را بر او سید می دانان و استین او را بر سر خود فرومالی  
 بر جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و دوسه وادی و گردان جارا بر سر  
 دومی خود مالیده و اگر سنگ و می آن سنگ است شستی و آن آب بخوردی بر تن بر جام چون کلاب  
 باشدی اگر شستن با آب بیکدو می خصومت شرعی بودی همیشه شفاعت چنان کردی که سخن میداد  
 اندکی و گفتی که اسادات منی ضرعت نباید کرد با ایشان سخن میرفت باید کرد و الی آخره حال از حد  
 استفسار در راه بود که از آنجا که گفتم خود را که گفتم از امری شوق من از آنجا که گفتم

و تحریف چشم پوشیدن: ازل خیانت است یانه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار الاخبار سابقا و متعین است و تحریف چشم پوشیدن است صاحب ساله خود او عاصم است و خود او را و مشایخ معتبرین است نمود است بر تقدیر  
نشیجات و تعزیهات او در حق مجوزی و عاقلین بود بعد بر ناپوشند که حال مستندین و معتبرین این  
چنان است فافهم و لا تنکرم قوله نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است  
اقول این ادعای است مخالف تحقیق آنچه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرت را در اینجا  
بالاستیجاب قصد نموده که کتابی ضخیم گردانند و نظر بر ختصار چیزی از علماء مشهورین معتبرین صاحب ساله  
و دانش را در آن ذکر میکنند و در مختار گفته و فواید هبانیة میجو زبل بنده بقیام تعظیما للقاء و کمالی بقیام  
و له للقاء بدین یکد العالم ان شاء الله و در حاشیه نوشته ای لکان ممن یستحق التعظیم و قال و الغنیة  
قیام الجالس فی المسجد من دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن من یجئ تعظیما لایکراه اذا  
کان من یستحق التعظیم و فی شکل الاثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه اما المکروه عبثة  
القیام من قام له الخ و در شرح مذکور گفته لایکراه قیام القاری للقاء تعظیما اذا کان مستحقا  
و همچنان است در قاضیان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر احوال گفته و ایضا ان احترام اهل الفضل  
من اهل العلم و الصلاح و الشرف بقیام جائز الخ و اگر برینهم تسلی نیاید تا به بنده که قطب اسماعیلیه  
در مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم کنید نکر می گرد عالم با عمل او استاد و والدین کی بی قیام  
و تعظیم جائز می الخ قوله فقال لا تقوموا كما یقوم الامم اجرو الخ اقول او لا بار ب تحقیق و برهان  
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اگر  
ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بنده که شاه ولی اسد دهاوی در حجت  
بالغه بعد ذکر دو احادیث مختلفه نوشته و عندنا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی  
التي یدور علیها الامور الفی مختلفه فان الجموع کان من امهم ان یقوموا الخ و انهم یدور  
سادتهم و هو من اخر اعظم فی التعظیم حتی کاد یقتاتو الشراک فمذا ائنه و الی هذا  
و وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام كما یقوم الامم و انما عامه طائفة  
که تسبیح تسبیح ائمه فی باب ادنی کلام کسی معتبر نمی داند پس احتیاج باین جمله جایز و صحیح می نماید  
بر حاشیه نسخه سفر ائمه و او و مطبوعه ولی که با اتهام کبر و اسماعیلیه مطبوع گردیده است از قاضیان

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب بالسند فيه مكره يعرف قوله عن  
 انس لم يكن ينسحب من حب الهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا اذا راوه لم يقوموا  
 لما يقولون مكرهاته **اقول** ادلاکه درین روایت نفی قیام مقید بوقت روایت نیست  
 ادعا اطلاق نیست و در این قضیه محله است و محله در قوت جزئیه پس ادعا کلیت و عموم از آن  
 کی ثابت خواهد بود از هیچی است که حجة الاسلام مستن صاحب سالک گفته بل کان الصحابة  
 لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه و لكن اذا  
 لم يثبت فيه شيء عام فلا نرى به باساق البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام  
 الداخل بالقيام الى اخره اما لفظ كرامت پس لمعات گفته و ما جاء في حديث انس رضي  
 الله عنه صلى الله عليه وسلم قيام الصحابة له فانما هي من جهة الاتحاد الموجب لرفع  
 التكليف لا للنهي عنه الى اخره **قوله** من كنتم كراهوا من احاديث جواز قيام خود ثابت نیست **اقول**  
 سبكه مطالعة كتب ائمه دين مودود است كذب اين قول بروي ظاهر شمس بوده است و در بخارا  
 چند بايد شنيد قاضي حياض عليه الرحمة در شفا آورده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم كان جالسا يوم ما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه  
 فقعده عليه ثم قبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الاخر فجلست عليه ثم قبل  
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه  
 الحديث علامة خفاجي و شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيها من يستحق التعظيم  
 خلافا لمن قال انه مكروه **الح** و نیز علامه خفاجي و شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه  
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه **الح** امام نووي در انكار بعد بيان سبب  
 قيام براي اكرام نوشته و على هذا الذي اخترناه استمر السلف و الخلف و قد جمعنا ذلك  
 جزءا و ذكرت فيه الاحاديث و الاثر و اقول السلف و افعالهم الدالة على ما ذكرته **الح**  
 حالا سيگويم كه ائمه محققين مستدين صاحب سالک تصریح فرموده اند كه احاديث و روای صریح  
 قیام ثابت و صحیح نیست در لمعات فرموده قال الشيخ محي الدين النووي القيام للأمام من  
 اهل الفضل مستحب قد جاء في احاديث و لم يرد في النهي عنه شيء صريح الى اخره **قوله**

در عده حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست **الحق اول** این او را  
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عده حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند و ملا  
 خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلی فیستحب و كان النبی صلی الله علیه  
 وسلم اذا جاء قام له الصلاة **الحق** و حق همین است که قیام در عده و زمان نبوت اقتضای بود و ما  
 تکلف اعتیاد بدان مروج نبود در لغات گفته و الحق ان القیام عند الله دخول کامل و اقعافی نه  
 صلی الله علیه وسلم و الکراهة انما كانت للتکلف لو یکن معاد الی آخره **قول** که تعظیم کسی  
 مشاهده او و یوانگی تحت ست **الحق اول** ای و این تصریح فرموده و اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 وقت حکایت ذکر شریف باشد تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن  
 ابطال تعظیم جناب سول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم قرار داد و این تعظیم بی مشاهده  
 و یوانگی تحت نام ندان و الحاکم محض است امام ابو الفضل قاضی حیا ضعیف علیه السلام در شفا فرمود و اعلم  
 ان حرمة صلی الله علیه وسلم بعد منته و توقیر و تعظیمه لازم در مکان حال حیات  
 و ذلک عند ذکره و ذکر حدیثه الی آخره و نیز در شفا فرموده قال صل فی کل امة ائمة الناس  
 ما کاخرهم من الهم الحادیة فتقول لهم بقولکم الشیخ زید و الحدیث او المسائل فان قالوا  
 المسائل خرج علیهم بربعة و ان قالوا الحدیث دخل مغتسل و اغتسل و تعظیم لبس ثياب  
 جده او لبس ساجده و تقعود وضع علی راسه رداء و تلقی له منعمة فخرج للناس و تجرد  
 علیها و علیه الخشوع و لا یزال یثنی بالعود حتی یخرج من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 الی آخره علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کجسه حیا الی آخره و نیز در شفا آورده  
 و لما ذکر علی مالک الناس قبل لو جعلت مستقليا یسفههم فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم الا ینسمعوا و یخافوا و یسألوا **الحق** علامه خفاجی در شرح فرموده فقام منع  
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیات **الحق** و نیز در شفا آورده  
 قال ابو ابراهیم القیمی واجب علی کل مومن من ثناء ذکره صلی الله علیه وسلم و ذکره عند ان یضیع  
 و یخشع و یسکن من حرکت و یأخذ فی هبة اجلاله لما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یمن و الله  
 صلی الله علیه وسلم **الحق** علامه خفاجی در شرح گفته فی غیر خذک و بلا حظه و یقتله فکانه عند **الحق**

بالجملة تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخیاال تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف  
 در مجلس عینی مشاهده و یا اگر گفتن و مشاهده را شرط تعظیم گردانیدن خلالت است قوله از خصان  
 حضرت رسول جناب بنو است **الحق** اظهار محبت نمودن بود **الحق** قول اوهای جزم تخصیص منقطع  
 از ایمه دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام است و در  
 مقام حق بذیل این قیام آورده و اوراسمین به تاویل کرنی که ده قیام محبت و اقبال کاتمانه قیام تعظیم  
 و اجلال به خالی بعد سنی نبین و در طبعی بهی می السید نقل کیا ہی که اجماع کیا ہی جمهور علما فی سائنه  
 اس حدیث کی او پر اکرام اهل فضل کی یعنی علما و صلی کی او را امام محلی الدین خودی گفتا که به قیام اهل فضل  
 لی بیج وقت آنی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور بیج نہی اسکی کی صریح کچھ  
 نہیں ہوا **الحق** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حارب بپس بروج بودن **الحق** قول اگر چه  
 بعض علما اصل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جایز تحقیق و مخالف ظاهر احادیث است کہ  
 برین تقدیر حکم بیک و کس کفایت نیفرمود کہ از ان سعدا حالانکہ خطاب عام بلطف جمع فرمودند قوله  
 سیدکم الذین ہی است کہ اجله تحقیق این فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استنباط مشرعبیت قیام  
 اکرام برای اهل فضل فرموده اند مانند امام خودی و امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس و علما  
 و ران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرموده و حمل حدیث سعد علی انه کان مریضا  
 و قد نام را کہ افام هم صلی الله علیه وسلم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابته خلا و الظاهر  
 الی آخره در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در وہابی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده فیہ  
 استنباط باقی ام للسادات کہ فی الکرم ان قال فی الجمع اجماع بہ الجاہدہ اکرام اهل الفضل  
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المفہی عنہ فانما هو فیمن یقومون علیہ و هو جالس طول جلوسہ  
 و فیہ تفسیر انما و در حاشیہ شمسین ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوارش علی اسماعیل مطبوع شدہ از  
 فتح النور و آورده خواہ قوموا الی سیدکم اجماع بہ المصنف و البخاری و مسطور علی مشرعبیة القیام  
 قال سلمہ اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا و نازعه فیہ طائفة من المحدثین  
 الی آخره قوله طریقت جماعتی از مجرین علی مولد بمع قائل اند **الحق** این مقابله خانہ جنگی است کہ فی الله  
 المؤمنین القتال **الحق** قول این چنانا اسقاط محبت کہ از غیظ و غضب بملہ شیدان گردیده بار

بضلال و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوفش ناید و قطع نظر  
از آن میگویم که منع قیام از نایبه و علما مشهورین به نقل صحیح با ثبات برسانیده ناحین روی کاغذ  
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران محبت که آن حجر یکی در فتاوی و شیخ نورالدین  
در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و تأیید بر تقدیر نقل  
از قول ابن حجر یکی و شیخ نورالدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا  
لازم است آیات می داند که آخر جمهر آورده اند بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند  
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت بهیچ صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ  
لا اصل حسب قول علماء باایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است پس استدلال صحیح است  
بآن محض باطل خواننده کفی الله المومنین القتال درین مقام از علمیه و علم دین باطل است از هیچ  
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون نقل صاحب سیرت شامی  
تفسیر بدعت حسنه مستحب فرموده اند تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر  
از کلام علماء کرام باید شنید و بر جمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله  
علیه وسلم عند الطیب الشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ  
ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما ضو رة جرت عادة الناس انهم اذا عطوا  
او دیا حین او غیرها و شوه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقل لذلك اصل  
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلك و نحوه فلا اصل لها و مع ذلك  
فلما کانت فیدلک عندنا انما ملخصاً قوله اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیف و قد ثابت  
خواهند کرد برین قیام خاص محبت از کجا خواهند آورد الی آخره اقول ظاهر اقول و ضعف  
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقده حدیث و البته به او نفس خود میداند در نه مستندات خود را کجا  
که کتب قوی و جای در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض غیر محقق  
جائز نبوده و هرگاه که در مابقی تحقیقین مشروحیت و تدبیر این فخر اکرام ثابت گردیده پس برآ  
کجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت محبت دیگرست هیچ مسلمانی  
چرا تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با امور جائز نموده اند و اگر تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با امور



محققین گرامست خصوص قیام برای اگر ارم داخل وقت قد و تم تسیم هم کرده اند تا هم بر تحریر و منع این کلام  
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قول** فتم شاکه عالم بر غلات خیر البشر فتولی ندی الی قوله دشمنان  
دین همیشه با کتساب فزون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی **قول** استیصال دین نایند که کان فی العلم  
من دون الحق شرف لکان اشرف خلق الله اهلین **اول** این تطویل کلام درین مقام  
تلبیس بیجاست و معالطه نازیباست که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشتراک هر دو قسمند اما حجت  
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصاً و تقسیم معنی بدعت بسوی حسن و سیئه عموماً که معروف و مشهور  
هم است با قوال نشان در کتب دینی مذکور و مسطور است بدون نشان از عکس را چنین در ایامه شرح مبسوط  
دین تدبیر متصرف با تبع شریعت و معروض از دنیا و راغب آخرت ثابت است با اخبار متواتره  
و یقینی است کاشمیر فی المهاجره و خود صاحب ساله و مقتدایانش با تحضرات استناد می آرند  
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حالاً اسماعیلیه بخت آخسان مجلس شریف و دیگر سقوت ایشان  
ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلیک را بر طریق ایشان مگر اهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان  
و مخالفان دین رسول کریم و مبتغان اهلین چشم شمارند و سلسله دین خود را هم بر زمین بچو صاحب ساله  
این الفاظ تشنج بر زبان آورند اگر درین سواد تیره پسند این حرکات تشنجه باطل است که خود سینه  
اما برای در محضر جواب از **قول** عقل با الهی است می راند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد **اول**  
**اول** اگر او ازین کلیه است دعوی با الهیست عقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت بر ارم  
در خصوص این ماده ضاف هم نیست که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه ها شاکه در کمال بخصه  
و نه ارم هم از آنحضرت رسیده باشد چه با آنکه اکمل گردیده باشند **قول** افضلیت تقدم زمانیه  
مار است و آن تسلیم عدم اعتبار متاخرین و سقوط ایشان از پادشاهیست الی **قول** فیض  
از باز مدد فرماید دیگران هم بکلیت آنچه میگوید **اول** ازین قول خود بر یک خود پیش می نند  
بسیاری از دعای خود را میکنند اما مخالف از موافق و خدا را از نافع نمی شناسد چنانچه از سیر  
ساقشات این اسماعیلی و سایر اسماعیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت بر زمانه آنکس است که در سیر  
صفات عالم دیندار و پادشاه قبول و عقل او شده نماید **اول** پس نهایت شقاوت است که  
با وجود موجود بودن جهان آنکه حکم دیندار در ایامه دین که مجوزین عمل مولد از بر تحقیق است

ایشان اطلاق ضلالت و بی‌نی‌نموده آید باری چه بگوید در حق شاه ولی اسد دلاوی جدا مجد و منتقصی  
 ایند نقته او خود و هم‌تام و والد و مرشدشان شاه حمید الرحیم صاحب شیخ سند وین شاه ولی اسد  
 مثل صاحب حسن حصین حافظ سخاوی این حجر عسقلانی و بلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف  
 بصفات عالم دیندار میدانند از تصفین بصفات اهل دنیا و از اشتراک قول که خاتمه دانستی است  
 که نام سنی است انچه اقول اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان را گویند که کتب بهر یاد و حاج  
 اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با تلاح و موافقت اهل ابواء فاسده سابقه پر و اخته در  
 ای که نیست از صاحب کلام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی شریعت مرام حکم تحقیق و تحمیل و تحقیق بلکه  
 تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای نافه اسماعیلیه می‌شاید در نه فی الحقیقت این  
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرا خود را موصوف اهل توحید دانست  
 و این است بسبب اثبات صفات شرک لازم گرانند اما کلماتیک صاحب ساله متضمن خبر مدعیان است  
 و مدعیان نیست خود بار بار برای اظهار توجه خویش در میان می‌نهند و خیار طول کلام خارج از مرام فائده  
 نمی‌برد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست قول که بهر صاحب نیست  
 که در رعایت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه بار را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند  
 اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتب کتب سنت و آثار اصحاب و علماء و مشایخ و مدعیان  
 است پس در حقیقت تردید و تفتیش متوجه بحال این حضرات باشند بملف که ناقل و مبلغ سنتی است پس انچه  
 اقول یکبار چشم به پیش بنور انصاف مکلست نیک میدانند که صاحب ساله برای مفاد و رسیدن  
 کذب و تحریف می‌داند چه در بیان مراد آیات و معانی اجماعیست که برخلاف مجرور و مفسرین شایع گردید  
 محققین با بجا قدم انداخته در بعضی مقامات گویند که بقرینه پر و اخته و همچنان در آثار اصحاب  
 و علماء و مشایخ خرافات خود خط نموده و مقدمات ضحاک و بی‌بطلان نموده پس دعوی اینکه آنچه  
 یافته است موید است بنصوص قول که مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است قول که دوم آنکه  
 برابر هر حجت و در بیان این ساله احتجاج با قوال و روایات اهل حق نماید و مستند بر چنین علماء و مشایخ  
 فرماید انچه اقول بر چند بنده را اقرار نیست که کسی را وقت توهم موافقت بحدی می‌ستایند  
 و بدقتی دیگر باید انچه نصبت بخواهی خود را خلی اهل ضلالت می‌نمایند فقیر را بی‌نیکی الزام احتجاج

همان طایفه است که مستند به صاحب ساله اند التزم کرده ام و اگر یک و جانز دیگر علمادین  
 آوردم آنهم بعد از آن است که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان ستانده و ذکر آنها دیدم و نیز ستان  
 بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علما و بدرجه کثرت و شتخابست نه از  
 رسائل مجهوله و غیر معتبره مانند رساله صریح نورالیقین و باران حجت و غیره و اما افقار صاحب ساله  
 که تاکنون وجود آنها را اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب  
 بعضی مقدمات رساله نویسنده و از باب استخراج دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود  
 و قابل رد و طرد باشد **الحاق قول** اول این کلامی است تعجب غایب از قانون عقل و ادب و ثانی این  
 آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بطور رسانیده که از جمیع مستدلان است  
 و اقوال صاحب ساله که متعلق بحث و مقام مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافی داده و بطلان همه  
 خرافات ظاهر گردانیده **قوله** سیم آنکه پیش از تحریر پاسخ هکلی رساله را از ادبیت تا نهایت لفظ بلفظ  
 مطالعه فرمایند **الحاق قول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه شش تمامها از حضرت  
 رسیده که یک دو حکایت و فتنه خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمايت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم  
 و هر مطلبی استند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و در راه  
 تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب تفصیل مجوزین مولد و عالمین آن باری  
 و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخالفت و مناظره بر سب و شتم پیش نیایند بلکه سر  
 پاسخ و ادب حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند **الحاق قول** اگر صاحب ساله را حفظ مرتبت خود  
 محبوب بود و از راهی شیعیه که میارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و همچو اسافل و پستی تحقیر و تحقیر  
 آنکار برین چاه افتاد و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چاکشاد اگر نارسیده در کلام آنکار بر دین بخاطر  
 خطایه بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نمودن از ط  
 خود گفت اسان در شان ائمه دین نه ساختن ولی باگانه علم طعن و تمحیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ  
 مرتبت خود و طلب نمودن برای تعلیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت تعجب و نهایت  
 غریبست و در خویش بدشنام میالاضا است اما معذرت وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حقرا  
 برگزشت صاحب ساله ملتزم طعن و تشنیع نگردد و اگر با کسی بگوید و چون بدو رسیده است از صاحب ساله

واحقر معذوره کلخ اندازد پادشاه سنگ است به و این مصرعه هم سه آخر ای او صبا اینست آورده و دست  
 معروف و مشهور قولم **تخیم** آنکه با قوم انکان که بر علیه که مقامی تن کیوی بایات الله فعلی الله  
 خاجه و امر که و شرکاء که **الحاقول** این آیات که می که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه السلام  
 و السلام در مقابل که کفار منکرین قحید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه  
 حسب عقیده طائفة اسماعیلیه در بنیاهم اشعار است باینکه علی اکلام و ادایای کرام را که قابل تحسین  
 عمل مولد اند گواهی می بخشد و این طائفة باشند از اهل ضلالت شمارد و خارج از مسلمین و انکار و پس باینکه  
 این خیال از سابق روشن و فساد جمله او باشد در ماتقدم مبین و هائنا اخترا الکلام و اسأل الله تعالی  
 حسن الاختتام و لجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل  
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف حلیم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و صلیه و آله  
 سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علی اهل و اصحابه اولی القدر القدر و الفیض العظیم  
 اتباع صاحب ساله برادر افتخار و برادر عزت اعتبارش چهاران تضرع شهادت حسن صورت و دست  
 مولف در حق او ان شایسته تالیف و بکار بردن مجرعه عیسوی درین باب چون مهر نموده اند و شایسته  
 طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک صریحاً لایق تعجب الی الا که باب درین گردانیده اند و از  
 بخیاال نیاروند که این کسان چه لیاقتان دارند که به شهادت آنها تضرع به توضیل آیه درین باب  
 و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما جمله آنها حال دو کس که بمنزله سرسبز این عالم  
 در یخام قوم اول که شهادت نزیل ثوبک ثبت نموده و بلفظ تلج القضا و الحدیث مستوده و حال جمله  
 ایشان در رساله صیانة الناس باید دید و به قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید پس چون  
 بست که نزیل ثوبک بقاعده لاکثر حکم الکلی بر بناء حسابیات و مسائل فرعی است که یکی که در  
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل یهود و بدعت باشد و داخل باسنتی باشد و صاحب رساله  
 از رجوع الشیاطین بنسبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب فرموده که مذکور است و عمت  
 نهایت شک و یاریک تر از دویست هر که اولی مخالفی باسنت نماید از دایره این مذهب و یاریک تر از  
 صاحب رساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل نموده و در این باب  
 ازین مخالفان حدیث و اندیشه و جماعت فرمودند که ثوبک در صیانة الناس حسن و قبح

مطلب سواد اعظم قرار داده و همچنان عدم قابلیت کفر عفو را محتمل از سبب سواد اعظم قرار داده و چنانچه  
خور فرماید که اطلاق سواد اعظم در اینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نریزید و گویند که سید به شهادت دیگر که از  
شیخ عباس پیر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیده اند و شیخ صاحب موصوف شروانی براه تهرانی باشد  
فائق بر ذریه اولین قرار داده و تصریح و کلمات تشنیع را از حد گذرانیده و نسبت بالزام شرک و کفر این را بر محزون  
این عمل شریف رسانیده اند هر چند از شیخ صاحب موصوف بنابر غلو مذکور تشیع و تقبیح تشیع بر نفس  
الزام ضلالت بایده است و اگر با این است غیر غریب اما اگر کسی که خود را خواه خواه سنی گوید افتخار به شهادت شیخ  
و الاتبار نماید عجیب طریقه آنکه از سال که کشف الالتماس ماسوس به انحناس حال شیخ ابو الفضل علی  
باید وید و بر نادانی حضرات اصحاب علیه باید خندید و عبارت الکشف مکنذا و در جناب ابو الفضل که مصداق  
پیشی نه کسی نام محمد فاضل پیر او نکی کیا توفیق کجی که پیش ناظم ناظر و پیش ناظم و پیش هر دو پیش و پیش  
پیش هر دو پیش کایه حال کجی علم صرف و پنج جسم فهم احدیث امیه بدی ملطوی می او را دراک در اول انصاف  
او صیاد منطوی او سکو علوم ناحق بین معده و فراتی بین او رخصیه کو بر عکس شمیلیاتی بین او رخصت عباد  
به منوال می که هر چند سالها سال سی بلکه بد و غیر سی آج تک شوق انشا نگاری او و نظام و مناری  
برابر جاری می آید با صاحب نزد یکده و در سی اصلاح منظوم و منشور لیجانی بین اب تک بلطفه تقاضا  
و مستحق و عامل نمین که روز مره انشا می فرسی اصلاح و زلات سی مبرم بلکه سکین بود جبار سی ضعیف کا  
به حال حق خولی رفیع کا کیا حال بود گا و رایسا و لا و در جوان مرد صاحب تمیز بر او رنگ مصر فصاحت  
عزیز محاوره خوب جواب و مواروم احتمال کلمات طبیعات کتابا مد و سعت بهضبار کو کیا همچی گا و او را  
کیا شد لال و حسابا سائل دیگر کا شیخ کیا جانی معاینه کا برسا و الی اخره لطفا و بالآخره بهر آنکه  
لطف فیروز و حسن توفیق فیض العالمین فی العالمین محمد صدر الدین خان بهادر و آگوستی بایس عبارت  
که در لحنی سید صافی حسن حسیه و جمعی درین سلیم و قوت حافظه الهم بهم زیب تحریر سا فخته فخته و  
که آن سید العالمین فی العالمین هم از مجتهدین مولد اند و درین سلسله فتوی فو شفته اند که مشهور  
مکتوبه و وف و مرشد و بر این عمل مولد طعن و تشنیع نموده اند از ذکر نام و سنده العالمین

حاصل آنکه اشهاد نا حقیقی امری دیگر نیست فقط	بسم الله الرحمن الرحیم
---	------------------------

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام این رسالہ عین یقین ہے بحث مولد الممل النبیین

چون از تحریر جواب حاصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که بطریق باختر  
مناسب دیدم قلمه بعضی مردم این زمان الی قوله چون کفار پیشین زمان چه فایده حاصل در ترک شده اند  
و بخلط و حدیث بی الله علی الجماعة من شدن شدن فی النار حدیث من فارق الجماعة محمد و  
انما قول عادت جمال است که لامری را در اثبات و دعای خود بچشم خورش می اندوزند و از ادب  
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود پیش بر روشن ترین چه  
از ان باثبات رسانند بمقتضای آنکه در و غلو بیان را حافظه می باشد مانع از این باشد که احتیاج  
بناظر می سازند و سنگ بر پیشانی آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان سب می  
یاد می نمایند و زبان را به نالفتنه های الایند مصدق این حال و شاید این مقال ابطال احتجاج و استیلا  
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی می باد که بخندید فوج  
و دلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نیفتند و چه قهقهه که در بختند آخر بر تانگه  
بر روی می برند و دو چرخها از غایت طیش و غضب میخورند پس از سالها که فکرشان پرده از رخ  
و رساله پیچ و دلی بطبع رسید و همان تقسیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیاء علیهم السلام و اوایا  
گرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند ابلح عامه فقها و جماعت ایشان واجب است بر آنکه امام احمد  
خود از معاذ ابن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیث کذیب  
کذیب لغیر ما خذ الشاذله و القاصیه و ایا کما و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة این  
در سنن خود از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان خبیث کذیب  
فانه من شد شد فی النار و ابوداود و در سنن خود از ابودرهم و ابویسین قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شری فقلح رقیة الا سلام من خلفه  
شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت است آنکه معتبر  
اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی  
حسین بن عبد الله طبری ناقل عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة اکثر

الحان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره مقام چهارم است  
 که بخندید بر تالیف تفهیم غلطه شاه مانی از فروش تاعوش سانسند و در شمار آن قصوری نگردانید  
 باینکه تکلامه عوشی آنرا ندیدند و یاد کردند و تفهیم ندیا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند  
 و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از اینک که کشیدند  
 طرف کبراء خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نایم بجاست و اگر نه <sup>الله</sup>  
 المومنین القتال در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش بهم زیباست چه بی دارم  
 رد نشنید مجلس باز پرسش توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنید بملاست ساکنان قنوج و علی  
 که اعتراضات ده گانه تکلامه عوشی را متوجه استدلال و احتجاج تفهیم المسائل گردانند بجا که در مجری  
 مولود و قیام نام کبرای خویش بر کسی نشاند سپس چه جواب باینجا جانب تصور آرند تصدیق آنرا باینجا  
 هم لازم شمارند صاف چه میگوید که احتجاج موفیق تفهیم مقبول است و جواب یام و دو و توضیح  
 و خراب حالا متوجه بیان تکلامه باید گردید و جواب مفصل آن بایشه قدس قولم اول اینکه معناه بعد  
 تحقق الاجماع **القول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم  
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرع محققین که آنهم موید بدی و الامالی و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده اند  
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آنیاد توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم  
 باید شنید قطب سیاحیل در مظاهر حق در فائده حدیث ابتعوا السواد الا عظم فانه من شئت  
 فی المنار نوشته معنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علی هو ان او سکه پیروی کرده الی آخره **قولم**  
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که این ماجر مرفوعه از انس روایت کرده ان امتی لیتیم  
 علی ضلالة فانما رایت اخلاقا فعلیکم بالسواد الا عظم و تفریع لزوم سواد عظم بر عدم  
 انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند برینکه مراد از سواد عظم جماعت جمیع امت است **القول**  
 دعوی حرمت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد عظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع  
 امت بر ضلالت قرار دادن موجب احتیاج لزوم سواد عظم در حدیث شریفه مفرع است  
 بر دلالت اختلاف صاحبیه که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی  
 بخاندان را بقتل اخلاقا فیهما نیامده **قولم** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صاحب طرف شدنی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی که صحاح راوی او مخالفت او کند یا پایه اعتبار و احتیاج می افتد آنرا قبول رود و افضح خواهد بود که صاحب اهل ضلال که تمسک بجای روایات شاذه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالف مذہب شریف خود نموده اند اینست و جماعت نیز آنرا دفع او نام جهان که در مقابلۀ آنها تمسک احتیاج بحدیث مذکور فرموده اند بخالف شان بود و حتی در حدیث شریفی که به انکه امت را از پایه اعتبار انداختن کما ضلالت در تحفه اشاعریه در جواب کینه حضرت و ششم فرموده اینست در اصول خود قاعده قرار داده اند که سبب آن ازین فائده مقتضی آنست که ایضا السواد الاعظم و ایتی که مخالف جمهور باشد ترک دهند آنرا آنچه صاحب ساله خواجه اصول از نا فنی خود نموده قطع نظر از مباحث طوایف این مسئله اینقدر محال نیاموده که این حکم عملی را طلاق کجاست از کتب مشهور اصول اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد و دوم آنکه این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سقیم آنکه در مردی که حتمی دیگر نباشد چه اگر در مردی احتمالات چند باشد و او را بر بنابر یک احتمال عمل نمایند مستلزم آنست که عمل با احتمال دیگر حدیث و احتیاج بدان سلبا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف یقین سقط العمل به و امکان قبل الروایة و او را بعضی تارخیه نمیکند چرا و تعیین الروای بعضی محققان در بعضی العمل به لکن اوایل الاخر الی اخره و چون در حدیث شریفی استعمال است که مراد باین خطاب بکدامین باشند نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بودند اجتماعشان در کد امی مسئله بر تمام اکثر باشد بتوان گفت که این حدیث سبب مخالفت عملی راوی قابل تمسک نیست و بهیچو مخالفت مستلزم آن نیست که احتیاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اشیاء اکثر درست نباشد و در همین مسئله که قصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس بنحو صریح بتلوین تمام نقل نموده است حالا اگر کسی قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس اگر او را در او درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریفی احتمال لزوم اتباع اجتماع و از مخالفت بعد انعقاد اجتماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب



اجتماع خویش بر احتمال اول حمل نموده در بعض امور به طور مذرت مخالفت اکثر کرده باشند لازم نیست  
 که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلایل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند  
 حمل بر اجماع احتجاج از آن باطل باشد قولی که مراد از آن جماع صحابه است اجماع قولی که یکصد و ایت  
 متقدمه حدیث اتباع جماعت علمه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطابقت  
 نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصرت و تخصیص صحابه که ائمه است و قطع نظر از  
 برادر صحابه ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علی بن  
 کلمه سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقاً هم می آید قوله حق تعالی فرمود که الالدین آمنوا  
 و عملوا الصالحات قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است حجت نمی تواند شد اجماع قولی که از نافع  
 مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه تفصیل در ازوهم خود قائل مخالفت یکی مراد دیگری را گردین برین  
 بنا حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر آنکه درین که احتجاج بآن نموده اند سهام تمام ایشان  
 شریکین از تحریف و انکار و بتنی بر لدا و عدا و صاحب تحفه اشنا عشریه در باب مکالمه آورده که یازدهم  
 گویند مذاهب اشنا عشریه حق است و مذاهب اهل سنت باطل زیرا که اشنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان  
 قلیل و قلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل  
 من عبادی الشکور درین تفسیر تحریف کلام است و تعلیل اول آن نیز که حق تعالی در حق اهل بیت  
 این امر فرموده است ثلثة من الاولین ثلثة من الاخرین و باینکه بقلبت وصف کرده است  
 کما قال ولا تجدوا کرم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلق لا جلته  
 مرتبه نیست عزیز الوجود و بی نیاز بیان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر  
 شاکرین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که حامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الدین آمنوا  
 و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت و قلت حسب  
 حقیقت شود باید که نواصب خارج و زیدیه و افضلیه و ناوسیه احق و اوجب باشد از اشنا عشریه که  
 بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جایگاه خود و غلبه تسلط و نشان الحق و عده میفرماید الی  
 و در احادیث با جماع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره قولی که  
 کسانی که جماعت بر ایشان صادر است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام ناجز می دانستند

**اقول** برای حکم لزوم ضلالت بر آنکه است و تخیریم تکرم آنحضرت افترای عظیم بر صاحب کرام می نماید چه  
نسبت ناجائز و انستق این قیام بسوی صاحب کرام کذب است شنیع و اگر برای گلو حلاخوار جائزند انستق  
قیام جائزند انستق قیام وقت آمدن حضرت در مجلس اصحاب ملاحظه و پس اینهم افترای است چه محمد بن یحیی  
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت غرضه و اندر علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما انصافاً  
للعلماء و الصالحین فاستحب کان الذی صلی الله علیه و سلم اذا جاء قوام له الصحابة الى اخره  
و اگر اینهم منزل کند و مراد جائزند انستق اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث  
حضرت انس رضی الله عنه پیش آورده پس آنرا میگوید که از آن قضیه در سلسله جائزند انستق چگونه ثابت گردیده اگر بلفظ  
که است آورند پس انستق گوییم که لیکن هذا الکراهة للنفی پس اینهم ناجائز و انستق به ثبوت  
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت محویرین این قیام نماید  
که قیام وقت رویت و نیز علت آن که اگر است آن بود و برین معنوی و بسا بود که در مواضع شخصی در وقت  
مشاهده و حضور او کرده است و در غیر آن غیر کرده از آنجمله است مدح کسی و تخریج آن که در دست نمانی  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواضع شریفه فرموده بعد از آنکه  
صلی الله علیه و سلم در جمع البخاری بزیل حدیث غیل انت سیدنا و انت فخرنا و انت سیدنا و انت فخرنا  
کانه که آن محمد فی وجهه و اجله و قاض و در کتب سیر مانند شفا فصلی بر این معنی است برای  
بیان که است آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت قولم جماعت خود مخالفت جماعت جائز  
الی قوله این حدود قرآن به دن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می که انما اقول رقیع نظر از آنکه در کلام  
کلامی است و بعضی طویل اما انحرار الطلبة انهم قال و قبل ضایح از بحث گذشته و مناقشه فی انستق  
در اصل بحث کلام بکنم و میگویم که ما حاصل استدلال استدلالین باین احادیث همین قدر است که در کلام  
بعض علماء است را بنمونه و ثبتند و اکثر محققین خلافی واقع شده و حکم احادیث شریفه متبع آنکه باید  
گردید و قول نادر را محجور باید فهمید اتباع مذنب محقق سواد اعظم جواب و بواسطه التزام اول  
شاذ و در و ایات نادره خطا و نازیباست پس اینانچه صاحب سالد که درین وجه و همچنان در وجهیم  
بعض و ایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آید و از آنجمله آن  
نازد این تطویل لاطل بر تقدیر صحت و ایات آورده پس ابطال آن نمی سازد آنرا می گردانی

و عوی سیکو که از کرامی محمد بن سید علی مخالف جمهور و مشهور سید البیته در رد آن این بطلان فایده می کشید  
 و چون نکته مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذ و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر ائمه علیهم السلام  
 گویند آن مجتهد در آن خطا نیست سبوح و عظیم علم حقیقت یار دیگر و جوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجبور  
 و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نبی شایسته و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردیده از صاحب رساله  
 می پرسیم که مثلاً در همین قول از حضرت ابن مسعود در مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن عتوتین برای الزام  
 نقل نموده ای اگر بعضی محال صحت و صدق این روایت را از حضرت و می ضعیف الله تعالی عنه تسلیم نمایم  
 آیا اتباع این قول شاذ و نادره درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارند همان قول به ثبوت رسیده  
 مشیع قول شاذ و نادره نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول  
 شاذ و نادره را درست می پندارند و قولش کذب و زور است و در عقیده شش سلسله خطا و قصود در اینجا  
 برای روشن فرستادن استندین امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله و الهی  
 در الزامه الحفا و موده پس قیامت و الذکر و الاثنی شایسته است در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود  
 و الهی در آن صحیح شده و در وقت التماس صاحب حثمانیه از اصل شیخین بنی عباس رض و صحابه دیگر  
 مباحثه فرمودند و در بعضی آیات و معنی رب ربک بجا قضای ربک نوشتند و همان نسخ در آفاق شایع شد  
 همین قاعده و آنچه که قول جماعت صحیح بود و ترجیح این عباس رض من باب خطا المعذور الی ان قال یا زید و  
 خبیثی و در کتابی نور بفریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت  
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا المعذور چون پرده از روی کار برداشتن و حق  
 مثل قتل آن صحیح بود پیشند مجال اختلاف نه نماند به کمال بحال همینها و شما لا افتد زندقه است و ارامی باید  
 بقضای رسانید الی آخر و خفی ما و که نام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحابه  
 و تابعین در امور یکدیگر از بعضی این ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیست قوله  
 بچه که با نکار نفس این مخالفت دم نزد و گفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحقول** این مجرب  
 او عاست و ثانیاً بقدر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتماع و شل انکار  
 سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتماع باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صحت  
 و درست گرد و بسا اوقات صحابه کرام امری را منوع میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم استدلال می نمودند و این را اجتماع و مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگر چه آنرا خطای فیهی  
 در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه و سبب جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث  
 حضرت ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابوداود این ماحضت اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیق  
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قیل لو کان عندای هریرة هذا الخبر لواله  
 ولم یسکت مدفع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمه کونه منسوخ الاجتهاد و الانکار  
 الذی لا یجوز الشکوت علیه هو ما یکون معصیة و ما ادعی الیه رأی المجتهد لا یکون  
 معصیة فی حقہ فلا یجوز انکار فیه بیا که سببیک از راه خطا و اجتماع می راه خلاف رفته  
 معذورست اما بر دیگران اتباع مذهب محقق چنانکه دین ضرورت و مدیده دانسته اقول شایده  
 و نادره را اختیار ساختن و مذهب بود او اعظم را پس نسبت انداختن البته مخالفت عادیست  
 پر و اذن است قولم مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را یعنی اکثر گفتن  
 خلاف لغت و شرح و جماعت است اقول بطلان این دعوی از ما سبق تحقیق محققین  
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قولم اما شرح پس حدیث مرفوع است ایشان فما فوقها جماعت  
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر ایشان مافوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر عا که شرح  
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که برین بنابر آنکه تحقیقین که ازین لفظ درین اسناد  
 علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نه لغت مخالفت شیعیان شریف نماده آید  
 و اگر نزد صاحب سالک معنی شرعی مراد از جماعت خصم در بین نیست پس این اقتضای سابق این  
 که محل اجماع جمیع امت نموده بود بطلان آن بر و نموده که ایشان مافوق آن معنی شرعی این  
 گردید حال باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء که اجماع بیان حالت مسافرت  
 و نزد بعض مقصود حکم اقتدار در جماعت نماز است و نزد بعض محمول بر نماز است نه آنکه بیان معنی  
 لغت جماعت و عماره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد و در توضیح فرموده و الحکم  
 معمول علی الموارث او علی منیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی فاحدا یقوم علی  
 الامام و اذا کان اثنين فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوة الاسلام  
 فانه ما کان الاسلام ضعیفا فلیلتی صلی الله علیه و سلم عن ان یسافر احدا و اثنان

لغوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلاثة مركب فلما ظهر قوة الاسلام  
 رخص في سائر النعمان قولنا ما قول جماعت ليس محي السنة وشرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم  
 اهل الفقه الى آخره قولنا اين قول مخالفان نعمه دين نسبت چرا که مرادشان بهم با اتباع اکثر اتباع  
 اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهان و حوام پس ايراد اين عبارات براي ابطال آن استدلال هم  
 باطل است و خيال تمام قولنامه ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و  
 ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند اما قول در احادیثیکه ثبت ترجیح  
 اتباع سواد اعظم اند و علماء و ائمه بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع حرمانه اعمال  
 و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر خواهد شد یا آنکه در منوعات مخصوصه اتفاقیه امور شکیه کفریه هم در هر وقت  
 اتباع اکثر موجودین آنوقت باید نمود تا که حکم معارضه نموده گفته شود که احادیث مذکور قابل حجت نیستند  
 افسوس که صاحب رساله نه معالی احادیث می نموده معنی معارضه می باند و مرکب میان تحصیل تکمیل  
 ایامه دین و دانند قولنامه شایسته جمیع علمای روی زمین را با وجود انتشار ایشان چرا نگشت آورید  
 و معلوم گردید که ثبوتان قیام اکثر اند از منکران اما قول امر یکصد سال متواتر میان ائمه اعلام  
 مجتهدین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدد جماعت تکلیف مشهورین چندین مرتبه  
 مشهوره مستنده استسان جوانان تحقیق فرموده و عمل بدان ننوده باشند و مخالفین با وجود جده و شایسته  
 در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معروفه پیش کرده اند و انستند کسانی که کثرت علماء  
 مشهورین مجوزین وقت بطلین و منکرین آنهم از جمیع پیغمبر بشان بموجب اقرار کبری اهل صمد رساله  
 از فاسعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای شیعین که نسبت منکرین بکوبیر اکثر اند ضرورت و در انگشت پافیه  
 جمیع علماء روی زمین بخنده و مجروح حال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگذریده باشد علی  
 نمی اندازد و تائیدی گویم که چون از رساله برادر خود و این بزرگ ظاهر است که علماء تا به این سال قائل تنسیم در حجت مقرر  
 استسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرارشان ایشان با مشبتهین قیام یکتات کرده و تائید ایشان  
 که حاجت به شمار جمیع تکلیف نیست برین بنا استدلال بر این احادیث باطلیه و طائفه اسماء حلیه که  
 برای ثبات دعوی خود با و علماء و اتباع و اتفاق میان خود با یکدیگر تحت آلوده اند که ارایه می آرند و  
 رساله را واجب گوید که اول این بنساز از طائفه خود می نموده اند که صاحب رساله جواب اثبات دعوی آنها

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در این ادب اتفاق و اجماع جمیع علما  
 مشارق و مغارب از متقدمین و متأخرین از روی کمال علم و یقین و معلوم گردیده که صاحب رساله  
 درین باب بر خلاف جمهور ائمہ دین راه حق پیچود حال او در بنیام اقوالی چند از کلامی طائفه نشان میدهد  
 و شمار کنندین جمیع علما مشارق و مغارب ازین نامی خواهم پس منجمه آن اینکه مولفین تفهیم المسائل  
 در سلسله انکار سماع اموات و دعوی اجماع امت نموده اند و منجمه آن اینکه نیز یل چونک در سوسه انکشاف گفته  
 توبه در کن بالاتفاق بین اینک امرت فعل ماضی بر دو سر خرم و در کنی بر استقبال بین اینک و منجمه آن  
 اینکه در همان رساله در بیان اعلی بودن مصف بعثت لتبلیغ ما و حی الیه در معنی بین گفته سب علما نفهم  
 اور قریف بین بین و اعلی کلماتی اینک و منجمه آن اینکه منجمه آن اینکه منجمه آن اینکه منجمه آن  
 غیر قیاسی که باجماع ضعیف بلکه شافعیه میگوید و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها و اینها  
 اینها که دعوی اتفاق و اجماع نموده اند به از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله نسبت  
 بودن اشاره با سب دعوی اتفاق امارت و آثار متواتره و اجماع آئنداره بعد و جمیع فقهاء و محدثین  
 نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالاً مکاتیب شیخ محمد باقر  
 و از اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدند است باید پرسیدند که علم حدیث شما که مقلد محض اید بر چه  
 جائز نیست که سبک بیدان امر خاص ای محمد واجب و برای مقلد حرامی قولی اگر اکنون احادیث  
 الیه پس فی غیر التوهمه امثال بر شاخص کنیم **اقول** در هر قول زیاده تر نافی خود را هر یک است  
 یعنی فهم که آنچه مقلدین گفته اند هیچ قدر نیست که مقلدان را ترک مذنب صریح محمد خود صرف بنا بر شنیدن  
 لفظ ره است که امی حدیث مخالف قول امام می رسد چه تحقیق معاد حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن  
 و نیز نسخ او منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات محمد و که آن حکم فرموده است از مقلدین مذنبش  
 بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود بوجوب فاسدوا اهل الذکران کنند که مقلدون اند  
 و این امر اگر چه اسما علیه و باید برای تکفیر است محمدیه که و شرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله  
 تصریح آن نموده اند از اینجمله شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب عم خود تنها قول همین یک شیخ را تحقیق  
 جماعه کثیر از آنکه درین که تا هزار سال گذشته تراجم میدهند و مکاتیب و بعد نقل عبارات فتاوی غیر اینست  
 و غیره میفرمایند مقلدان را نمی رسد که مقتضا احادیث نقل نموده حیرت در اشاره نماید و بفرمان

چندین علماء و مجتهدین در کتاب حریم و مکروه و منعی گردیم الی آخره و کلمه حجة علی صاحب الرسالین  
این امر لازم نیست که نزد این علماء فقه علم امری که مخالف جهت نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتیاج  
بآن احادیث حریم یا اگر کسی علی الاطلاق حکم بحکمیت احتیاج با احادیث و عمل بدان عموماً برای علماء مقلدین  
تحریر نموده تا آنان قول جمیع علماء بخودین قیام مستدلین با احادیث شریفه الزام صاحب ساله نماید  
اما مثالی که ذکر کرده و پس منشاء آنهم همان نافیست قیاس امری که از جهت منع آن ثابت نیست بر امری که خود  
از جهت مدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با احادیث کثیره و جواب از احادیث مستدل و دیگران  
مروی باشد نمودن و بنابر آن علماء مقلدین با در فهم امری که از جهت و مانعش از مجتهد مروی نیست ظهور  
احادیث که آمده درین بدان احادیث مستدلالات فرموده باشند همچون الزام دادن ناشی است از ندیدن کلام  
احادیث در این که در فهم امری که از جهت مدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با احادیث کثیره و جواب از احادیث مستدل و دیگران  
کلامی نیست که شاید در این قیاس علی الاطلاق انباشتنی که در دیده و نه استدلال مشهور جمهور را ترک نموده  
برای قضیله مسل این اختیار احوال شایده فی دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت مخرج از سواد عظام  
منی روایه و حکم بدون این احادیث شریفه مخالف با اربعه محل کلام است و از آنچه صاحب ساله  
تظویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولاً که صاحب ساله در امثله تخیله و از اطراف تقریر نموده در بعض  
امور اختلافیه که به یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب ساله چه هم هیچ علماء را حسب قیاس  
در انگشت آورده و ثانیاً از کجا ثابت است که ائمه مجتهدین بعد از انگشت آوردن مخالفان و علم مخالفت  
اکثر جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن احوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر هم فرض تسلیم  
کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر مخصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی  
نمیرساند مثلاً بحال و تکرار که گوید مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چون که حضرت امام اعظم (ع)  
تأیید فعلی و تأکید قولی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است با جهتها و خویش و جواب فمیدانند البته هرگز  
منی توان گفت که مذکور امام اعظم مخالف باین احادیث شریفه است بجهت بعد قائم گردیدن لایزال  
و آنچه حسب احتیاج خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران بسوی در هر صورت خاصه که واجب است  
در هر صورت در جواب گفته قلت المواتقة لیسبت شتافی المسألة که جهادیه الی آخره قوله  
در برابر آن فرموده است که از طریق اتفاق اکثر مستدلین نمیشود و خلاف آن احد مانع است از احوال

البته جماعی که مصطلح اهل اصول است صرف باتفاق اکثر بر قول مشهور معتقد نمی شود اما بموجب اصل پیش  
 شریفه قول حکم باتباع سواد عظم و جمیع ائمه دین چه منافات از دعوی حقیقت دارد اینست تحقیقین  
 خفیه حکم باتباع جمیع ائمه و اکثر علما فرموده اند چنانچه از مستندین صاحب ساله سابقا نقل کرده  
 قوله باقی ماند تحقیق دلائل نفس مع لود الخ **اقول** بر احوال ائمه دین کما علی تحقیقین شجاعت فاسد  
 و او بام کاسده از نا فهمی پیش نهادی از بطور فخریه تحقیق خود قرار دادن اگر چه پیش عوام کالانعام  
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اهل عقل و اعتبار است و یک از نکاید که در اینجا  
 برده آنکه تحقیقات ائمه اعلام را که در کتب دینی معتد مشهوره موجود اند اول و آخر آن برای تعلیل است  
 ساخته و جهت پرده داری نام آن کرام بر زبان نیارده صرف بکفر نقل بود و منش در رساله تحقیق  
 معقول منقول کثبات دقائق فروع و اصول بنده علماء الزمان قدوة اصغیاء دور این سبب  
 المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی البیادونی دست بر کلام پر داخته تا در اینجا  
 تحقیقات ائمه اسلام تبصریح اسما کرام موجب حشمت احد نگردد و پیش عوام کالانعام یا حشمت افتخار شود  
 هر چند دفع جمله او بام رفع کل شجاعت تا تمام از در رساله کلام برادر خود این بزرگ واضح است و حیان  
 اما در اینجا هم چیده چیده چه بقلم رسید و باقی در آن باید دید **قوله** این مصداق علی المملکت است  
 بدعت رافع سنت است **الحاقول** بر اهل علم خفی نخواهد بود که فقره اوله یک فرخ لک الا ان غلام الشیطان  
 الحاق در سبیل الهدی ارشاد و غیره کتب مشهوره و دینی موجود است پس قطع نظر از یک سئله محققه ائمه اسلام  
 نزد صاحب ساله محل کلام و خطبات اما بچو طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فهم مرام خلاف حیات و اعلام  
 بدعت بود چنانکه رافع سنت است برین عمل که ائمه دین سخنان آن فرموده اند محض بیجا است و ایراد اما بدعت  
 فی فهم سخنان از زبان از آنجا که این ادوی مر ماسبق طی گردیده اینجا بر یک سئله از کبر او طائفه انفرادی  
 قطب اسما علیه در ظاهر حق و در شرح حدیث ما حدث قوم بدعة الا رفیع مشایخ من السنه نوشته  
 ندین نکالی کسی قوم فی بدعت یعنی جو که مزاجم سنت است هو الی آخره و در شرح حدیث ما البدع قوم  
 ندین نکالی کسی قوم فی بدعت هیچ دین اپنی کی یعنی بدعت که مزاجم سنت است هو الی و در شرح حدیث من  
 احدث فی امرنا مالیس منه نوشته اور لفظ مالیس منه اشاره بی اسب طرف که نکالنا او سر چیز کا که  
 مخالف کتاب سنت است نه بر این ندین هو الی آخره **قوله** این عجب قیامت است بی سروین چه مشابست بر



روز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبدالرحمن کشاف  
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین  
 تعلیل عذاب جهنم بر کسی که فرج یولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب لفظ شباهت یوم جمعه  
 گردید پس صاحب سیرت که کلام امام را قلمبرد و در پیش آمدنی فهم بقلم رسانید اول کلام او بر امام نیست  
 و ثانیاً مثل است بر لغویات بسیار از آنجمله آنکه گفته شباهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نموده  
 حال آنکه چنانکه در هر روز جمعه تسبیح جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تعلیل و تخفیف  
 عذاب بر کسی که فرج ولادت نموده بود وارد است و از آنجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب  
 همان روز خاص گمان می برند **الحاق** این افترا است بر امام مذکور و دیگر امیر دین که این حضرات هرگز نظیر یوم  
 ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف  
 و مقدر بقدر برکت و هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت  
 فرموده اند و سنجایا عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند احتراض آن آیه است که  
 در حقیقت از نا فهمی و احتراض با حدیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق  
 تقریریه فافهم لا تعجل اما آنچه بعضی منها مضمون احادیث شریفه را که آیه دین تخرج آن فرموده اند  
 عقل از شوائب هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد و نه بسبب ظهور کرامت نعمتی در روز  
 متبرکه که در سنتن نظر آنروز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظر آنروز را آن روز خاص بعینه  
 مثلاً در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان بردن که بعضی علما  
 همین معنی را حمید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته آنرو همیات است که با واحد و سنتن نظر استعد  
 و کجا مجرد بقدر برکت و شرف در زمان لا محاله بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گویا این معنی هم بعضی از  
 علما دیگر اطلاق حمید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاحته فی الاصطلاح امام سلطان  
 در جواب لدنیه فرمود و فان قبل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت  
 و الاحد و ذلك لان اهل الملل الثقلاء انه تعاقل العالم فی ستة ايام و بدء الخلق و التكوين  
 یوم الاحد و كان الفراع یوم السبت فقال النحویون فوافی بها فی ترك الاعمال فغینوا السبت لهذا  
 و قالت النصارى و بدء الخلق و التكوين یوم الاحد فجعل هذا عیدنا فلهذا الیوم ان معقولاً

حاله وجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب بان یوم الجمعة هو یوم الکمال والقام وحصول الکمال  
 والقام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه  
 انما یجعله لیکونه عیداً لانه برائحه دین بخت متبرک وپسین نظر از ایام و تکرید و اثبات شرف و کرامت  
 و احتیاج با عاده شکر نعمت طبعی قبیح متضمن پیروی هندی و خارجی سیان و نصاری نفوذ نموده میگویند  
 مشابست اینها با اتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عاشورا را بختیافت  
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم  
 تفهیده حالاً بقصد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابستی پیدا می شود برای رفع آن نسخ  
 خصوص افراد صوم همان یوم و شرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قدر  
 تغییر مشابست برآل رسیده پس متبرک و پسین ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم  
 و قول اشرف و کرامت آن در احتیاج با عاده شکر آن نعمت را مشابست اعیان و بنود و نصاری و غیره  
 قرار دادن تحت التزام تشبه ممنوع برائحه دین بخاندن حماقت و سفاقت است بلکه میگویند که  
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابست ایشان افراده صوم عاشورا منسوخ  
 شده و شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قدر تغییر مشابست برآل  
 پس اگر فرضاً کسی بجهت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام  
 اهل طهارت شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کند پس اگر چه  
 اینجا نکه اصل شرعیت احتیاج با عاده شکر نعمت ولادت جناب سرور با علیه الصلوٰه و السلام  
 در شرح شریف موجود است که بدینجست آنکه دین قائم آن خسان این بوده اند و اینچنین اجتنابی بر  
 شرعیت احتیاج با عاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرح شریف ماقصود است و نیز آنکه  
 تصریح خسان آن فرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا فیرین صورت بهم بران کس را  
 تشبه توان داد و لبان کلمات نباید کشاد ورنه با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا  
 آمده است قرار در آنچه قرار از آن مقصود بود و خواهند بود قولی که ذکر کردیم و ایشان را  
 خواهند بود و در حق نعمت و حضور اقدس غریب پیور و امثال آن نوشتن فی قوله یازدهوی  
 محبت خدا و رسول کردن چیز است که از غیای ایشان نباید انما قول اولاد در احوال آنکه دین

این خرافات و منکر و ملامت پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرتی  
 بمسئله نمی آید آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کند بر آنکه در این میگرداند و ثانیاً سبکی که احوال کبار  
 اسما علیهم السلام صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی ملة الاسلام و صاحب المستطین  
 و غیره پدید آورده و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشفیجات صاحب ساله چه بر زبان می آید  
 اما احتقر عجز و موافق این بحث را محض فضول می شمارم و قولم برین دلیل چند سخن است یکی آنکه در حق  
 احسان الی الفقراء بودنش مصداق علی المطلب است و بدعتی نیست و بدعتی نبودنش ثابت میکند بلکه  
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبار صاحب ساله هم مستند و مقبول  
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابی شامة  
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی ربح المحدثات من الامور  
 ضرراً اصدھا ما لا یلحق کتاباً با و سنة او اثر او اجماعاً فھذه البدعة ھي الضلالة والثبات  
 ما احدث من الخیر خلاف لا حد مرہدة فی محدثة غیر مذمومة قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة  
 ھذه یعنی انما محدثه و اذا كانت فایس فیها ربحاً ما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ربحھا  
 و جواز فعلھا و الاستصحاب بھا و رجاء الثواب لم یجسست بھمة فیھا و ھي کل مبتدع موافق  
 لقواعد الشریعة غیر مخالف بشیء منها و لا یلزم فی فعله محذور شرعی خلك یخون بناء المدارس  
 و الربط و المنائر و غیر ذلك من انواع البر التي لم یجد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت  
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القلیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام  
 فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم من الصدقات و المعروف و اظہار السور  
 فان ذلك مع ما فیہ من الاحسان الی الفقراء یسعد بحبة النبی صلی اللہ علیہ وسلم و تعظیہ  
 و جلالة فی قلب علو و شکر اللہ علی ما من به من ایجاد رسولہ الذی لک ارسالہ حتی للعالمین  
 صلی اللہ علیہ وسلم الی آخره پس میگردانی فهم میدارند و می دانند کہ برین بیان این نام که نزد صاحب  
 سیرت شامی و غیره از حکما و دین پسندیده و مرغوب است ایراد مصداق علی المطلب فاسد  
 معیوب است چه امام مذکور بدعت حسنة نبودنش و بدعتی نیست و بدعتی نبودنش مفرج بر نقل معنی بدعت  
 اتفاقاً بر می آید **فان** آن نبوده است اندراج این عمل معنی بدعت حسنة و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان منتهو ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور را است  
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقراء است و هر چه در این احسان  
مستحسن است و یا برای اثبات بدعت سیئه بدو نش میگفت درین حرکت و انحراف از احسان بدعت سیئی باشد  
پس هر دو ضرب از ضرب شکل اول است که بدیعی لا ساج است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوان  
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و بر اثبات فرس نوعی زید گفته آید زید انسان باشد  
من انسان بغیر فرس پس فریجانه توان گفت که انسانیست زید موقوف بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت  
زید موقوف بر فرس بودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است  
مشتاب این اعتراض جمل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما آنچه  
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلب گفته که طعام بدعت سیئه کسی خوانیدن بر وجه انسان  
پس این قیاس مردود است بآنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید هر عید غدیر مثلاً اطعام  
کردن و العیاد بامه سب عمر کردن ای قوله بلا شک احسان است بر فقر انجمنی سخنان الله این کس باین  
یا و گویند خود را و میدان میدانند و باین جو صله حرف رد و ابطال لاکل ائمه دین بر زبان  
**قوله دیگر آنکه دعوی بطلان دلیل است الخ اقول** این قول نیز بجهت نافی کلام امام سهروردی است  
لفظ من هذا القبیل در کلام امام می دید و مشتار الیه آن می فهمید اما دفع شبهه از او مشتاب است اطلاق  
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این بریت جمع انواع عبادت پس تفصیل تمام از اسبق نقل است  
**قوله** گاهی مجلسی که آنجا نکرده اند الی قوله بالضرورة از سلف تا خلف متواتر می آید و این  
ظاهر معنی ضرورت نمی اندازد برای تعلیل جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که اصطلاح تمامه بجهت  
احوال و جمیع افعال هر مرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً از ادعای  
شرف مجلسیلا و در فضائل تمامه مجالس کار که از احادیث صحیح و نیز از صحابه صوم هر دو عصبه  
برای شکر و لاوت با سعادت از نقل خصوص این عمل که نسبت خصوصاً از فریقین و صحابه  
موکده نیست معنی می تواند گردید پس تحریر احتمال جور نقل این عمل که ای نسبت خاصه مجلسیست  
شده و لکن از افراد صحابه و تابعین تبع تابعین در بعضی اوقات و ضروری نبودن نقل آن  
جایی ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف مخالف نقل سلف است و ثانیاً هر چه

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول با ذکر آنحضرت بهم در خلوت و بهم در مجالس بودند  
 پس در عمل مولد چگونه اشعار کجامل حیاره بودند آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب ساله  
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجود یک در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت است تمام می نمودند  
 در ماه و لاوت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گوناگون محل کلام می بود می توان نمود و رنه  
 این همه ساوس مطرود و داند اما دیگر عوارض قد و شعاریه صادره پس هرگز بیچگونه با وجود چنین  
 عدم فعل آنحضرت بهم دلالت و شعاریه برین امر می توان ساخت <sup>قول</sup> که لاسلم که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که بیود گفته بود نذر عاشورا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بیود  
 سر و پا چو د این چنین هم فاسد که کودکان بازی کوش را بهم خنده آید پسند و گو ساده مردی  
 از بسکای جنت و ایام کند کلمه انا الحق بمسکبران هرگز دلالت ندارد الی آخره <sup>اقول</sup> دلیل  
 صوم عاشورا در کتاب شیر شاه از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و آخرت  
 این هم چو دل بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوگ حافظ عسقلانی و دیگر ائمه دین بهم  
 فرموده اند که بعد از آنکه بیود تنظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجا  
 در این روز نیست ایا و ده شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان  
 سابق عطا فرموده بود و ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت موافقت حضرت موسی  
 علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیقت خود بجهت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند  
 و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعا و ده شکر آن نعمت سابقه و رازنده لایسته بود  
 پس تحقیقات ائمه و کبر صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
 ثابت و یقین این سخنیه و سبزه ساختن و آن ائمه دین با ائمه اجماع قرار دادن کمال حاجت  
 اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین و هم فاسد کودکان باز  
 کوش را بهم بر خنده آید حقیقت اینست که بجز ملا حدادی دین گیت که باین چنین طعن و تیراز  
 در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده  
 و قال الامام الطحاوی بعد از وی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا من <sup>الله</sup> الله  
 عليه السلام غاص في الماء حتى انك الله عز وجل في ظلمة من سواد الليل فصرخ فاستجاب له الله

على الاحتياط ردون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا تسلم ان ثالث على الاحتياط  
 دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والا لم يخرج عن القرائن يدل على الوجوب كونه  
 صامه شكر الله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كافي بمحضه فان اصل الشكر مع انحصار  
 واجبة الخ امام قسلا في مواهب بذي حدیث حضرت ابن عباس رض آورده يدل على ان العاشوراء  
 على صيامه موافقهم على السبب هو شكر الله تعالى على نجات موسى عليه السلام الخ طرفه انكه  
 خود در ایل و یوم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت  
 یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل است در مورد قول که از او وجه دیگرست که در دو حدیث صحیح  
 وارد شده الی آخره **قول** بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم  
 آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آنکه دین ثابت و صحیح باشد باطل و محال  
 قرار داده آید غایب الامر آنکه در وجه ثالث توفیق و تطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه و شستن  
 یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان  
 نمودن احقیق خود بنا و ادای شکر نجات بهمت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل اثر و  
 نموده و بودند و در گذشته و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشوراء را روز عید و لهو و لعب نمودن آن  
 در آن روز و برای قصد مخالفت ایشان شروع گردیدن صوم که مذکورست آن یهود و غیر این یهود باشند  
 و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصودست پس استدلال صاحب ساله بمضمون یک  
 حدیث برای ابطال مضمون صحیح دیگر حدیث صحیح باطل در دست در جمیع البهار آورده فان قیل  
 اتخاذ هم عید اینافی صومه و ایضا قصود ما مشعر بان الصوم کان مخالفتهم قلت لعل عید هم  
 کان جائز الصوم و هو لاء الی و غیر یهود المدینه فوافق المدینین و خالف غیرهم الخ ما مر  
 صینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قبل ما وجه التوفیق بین قوله عید او بنین ما تقدم من الحج  
 تصوم عاشوراء یوم العید یوم الافطار واجیب بانه لا یلزم من كونه عید الافطار لاحتمال  
 ان صوم العید جائز اعندهم و هو لاء الی و غیر یهود المدینه فوافق المدینین حیث صح  
 انه الحق و مخالف غیر هو بخلافه الخ معلومست که هرگاه نزد صاحب ساله صرف همین دو وجه در صوم  
 عاشوراء معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشوراء را بموافقت یهود

باستان صاحب تحفه ذکر نموده و هرگاه که نوشته خود پیش بایستی نامه نوشته برادر خود و بجا یاد خواهد بود  
 و ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاق قول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم  
 عاشورا که متبادر از این کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت  
 و استحباب تطوعیت و مسنونیت را و متضمن است اظهار منسوخیت را باطل محض است علامه عینی در شرح  
 صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس بواجب  
 و اختلفوا فی حکم اول الاسلام فقال ابو حنیفة رحمه کان واجبا و اختلف قول الشافعی علی  
 وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع و لم یرک واجبا قط فإضافة الامة و لکنه  
 کان تاکیدا لاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحباً و من ذلك الاستحباب الثاني کان  
 واجبا و قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیته لم یتنسخ قال  
 و انقضت القابلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض فاما هو مستحب الی آخره بر ما شیخ  
 صحیح بخاری مطبوعه بل در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال لکن ما فی اتفاقنا علی ان صوم عاشورا  
 فی زماننا سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء یجمعون علی استحبابه و تعیینه للاخذ  
 و اما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک معناه انه لم یرق کما کان من الوجوب تا کذا لکنه  
 الی آخره اگر ما در وصف نسخ و صرف فضیلت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بقال حافظ  
 عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ منسوخیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت  
 صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم هیچ فعل در هتدلال ایام مذکور نمی اندازد و شبهات و اشکالات  
 مردودی سازد از شان و کما استجاب احاده شکر نعمت سابقه و رازمه لاحقه فی وقت من الاوقات تا کتب  
 گوید و دیگر اوقات در فرد خاص آن یکدلی جهت تبدیل آن عکس ظهور رسید پس آن امر که در وقتی شایع  
 استحباب آن نبود از قبیل و نهیات فاسده که کدو کان را هم حسب بان فرازی صاحب ساله بر آن خنده  
 کی می اندید و درین مقام چشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه سماعیه باید نگریست که چگونه با وجود احوال  
 عیال فقیری بر آئینه دین لب لعل و تیراج کشانید و با وجود احوالی اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث  
 صحیح اخراجات فاسده دازد نموده برومی ایمان خود می بایند **قول** که صوم عاشورا منسوخ است  
 باتفاق برواه الترمذی پسند صحیح عن عائشة **الحاق قول** این سخن سازی افترا پر دانه است

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حیال آن کردن کید عظیم متوجه ترمذی اول باب بحث  
و تا کید بر صوم عاشورا برقرار نموده بعد از آن بی بابت خصمت و در ترک آن صوم این حدیث را روایت فرموده  
عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان عاشورا يوم تصومه قریش في الجاهلية وكان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامن الناس بصيامه فلما  
افتقر رمضان كان مضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد از آن ترمذی  
قال ابو عيسى والعلة على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة وهو حديث صحيح لا يرون صيام  
عاشورا واجبا الا من غلب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی متضمن بودن صوم  
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب پس آن حدیث آنهم نمی گوید  
اتفاق فرموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تحت روایت منسوخیت صوم عاشورا  
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن است و تخمیر که درین حدیث است بنا بر رفع  
و وجوب است در فتح القدر بذیل حدیث حضرت صدیق مرتضی الله تعالی عنهما آورده بقوله افلا ارض  
رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنکه مستعمل ها هنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخيير  
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الاكل بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر برخلاف  
مستفاد گردد که امام منسوخیت صوم فرموده است صرف منسوخیت و ضعف فرضیت و وجوب پس امام  
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در روان این تطویل می نماید قوله  
و صرح به محمد فی الموطاء الخ **اقول** برای ثبوت دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله  
نصیح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا صریح منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان  
و بقا تطوعیت و سحاب آن مذکور است که این امام بیچگونگی حضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما و حواله  
صاحب سالک را در دمیگرداند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد صيام عاشورا  
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ في شهر رمضان ای افتراضه ای صیام عاشورا  
تطوع ای مستحب من شاء صیامه و من شاء لم يصبه و هو قول ابن حنيفة والعمامة الى آخره  
**قوله** بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل انشاء الله تعالى صيام اليوم التاسع من شهر رمضان  
منسوخیت او دارد و الى آخره **اقول** و اکت این حدیث بر ممانعت صوم عاشورا از منسوخیت است البته



محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر امامی است و استنباط صوم عاشورا بضم تاسع ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی و اصحابه و احمد و سحاق و اخرون یسقط صوم التاسع و العاشر **عنه** لان النبي صلى الله عليه وسلم صام العاشر و هو يوم النحر الى اخره و رفع القدر بركته و المسنون عاشورا مع التاسع **عنه** و في ظاهره حق و ترجمه کنعشت الوقابل كصوم التاسع نوشته اگر زنده را بین سال آینده تک توزه رکوع گزین کوبی از قطع اینهمه خود برادر خوردش قائل استجاب صوم عاشورا بضم تاسع است و معنی این حدیث چنین قرار داد پس هرگاه که صاحب ساله با وجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبر نمی دارد و باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند ماوشش ممنوعیت افراد عاشور محرم است پس در این هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت ضم تاسع مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشور صراحتاً ثابت نیست بحدیث قائل صوم محرم است آن شده اند گوید دیگر بعض محققین بکراهت تشریحی بهم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف و فی البدایع که بعضی افراد را بالصوم ولو بیکره عامه کراهت صراحتاً یاف الفاضله **عنه** صاحب تحفه در رساله فیض الیام فرموده روزه دهم محرم که روز عاشوره است بسیار مسنون و موجب کفاره یکساله است **عنه** و باین شرح مسلم گوید قال القاطبی ظاهره انه کان علی السلا ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الی فها بن عباس بن ابي خازم **عنه** انما از حضرت ابن عباس رضی الله عنه مضطرب اند از بعض آثار بضم استجاب و مسنونیت صوم عاشور بضم تاسع ثابت است و از بعض آثار باطلاق عاشور بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد اما اکثر علما و دین این امر را بسبب جمیع صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی الله دهلوی در صفحا شرح موطا بذیل امر نمودن حضرت عمر رضی الله عنه بصوم عاشور نوشته مترجم گوید استحب نزد اکثر علما روزه و شستن و غیره و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استجاب صوم عاشور بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحديث **عنه** ظاهره ان عاشورا هو التاسع قلت اراد ابن عباس من قیل له فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائماً ای ضم تاسع مع العاشر و از این مقوله نعم ما روی عن عمره علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لا صوم

قال القاضي نعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لئلا يشبهه باليهو كما ورد في رواية  
 اخرى فصوم التاسع والعاشر ذكر زين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل منقول  
 ابن عباس نعم اي نعم كان يصوم التاسع لوعاش في العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل  
 انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من  
 حديث ابن عباس الاثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربا الى آخر  
 درواسب ابن مزيار ورواه قوله اذا أصبحت من تاسعة فاجتنب شربا نه اراد العاشرا  
 لانه لا يصح صائما بعد ان أصبح صائما تاسعة الا اذا نوى لصوم من الليلة المقبلة العاشرة  
 انهم بهم درواسب روه قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس ثبت له  
 زال الاشكال وسعة علم ابن عباس ضافانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل  
 قال للسائل يوم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر  
 الذي بعده التاسع عاشورا فارتد السائل الى صيام التاسع معه واخبار  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول كذا فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون  
 محل فعله على الاوجه وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي مر في امرنا رسول الله صلى  
 عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره قوله تطوحت او كرهت بعض ثابت  
 درو فضيلت او موقوف ست بر اثبات انك بيان فضيلت او بعد از نسخ است انما اقول قطع  
 انك اطلاق لفظ بعض خالي از تعناي نيست هر چند اقوال علماء دين كه مبطل بن شمس با سابقا  
 مرقوم اما در بخار و سند از كبر او طالع في آرم در بظاير حق گفته اور حكم كيا يعني صحابه كراول ساه  
 واجب بود او سكي كه پير بعد نسخ او سكي كي سانه مستحب في كي انما اينجا ثابت ست كه بعد نسخ فضيلت  
 صوم عاشورا هم مكمل مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كاوه  
 فرض تهاجب رمضان كار و زده فرض بود عاشوره كار باير مستحب حديث مير كه او سكي رورتي  
 ايك سال كي گناه معاف بودي بن انچه و چكه فضيلت بعد نسخ ثابت نيست حالانكه حضرت شارح الزم  
 و اهتمام اين سال فوات فرموده و درين سال در عزم خود يك وره قبل انهم افزون نموده حالانكه  
 نسخ وقت فضيلت رمضان شريف بود قوله و بعض گمان برند كه چون فرضيت انفسه

فضیلت و استحباب باقی ماند و نسخ نشد بگفته نشد فرضیت و این خلاف قاعده اصول است  
 مختصاً **اقول** اولاً بسیاری از علماء و متحرین ائمہ دین جامعین معقول و مقول و محققین فقه اصول  
 تصریح بنسخ فرضیت و بقا و جواز فرضیت فرموده اند پس برای اظهار تبخیر و علی الاطلاق  
 مخالفت اصول مختص بنسخ جواز فرضیت نسخ فرضیت گوشتار بعض محققین باشند قاعده فقه اصول  
 بلکه خفیه اجماع ندارد که این اطلاق صاحب رساله درست آید و مسلم هم که کتابی است معروف  
 و مشهور مذکور است که اذ النسخ الوجوب بقی الجواز خلافاً للغزالی لان الوجوب يتضمن الجواز والنافع  
 لا ینافیہ فبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی  
 فرمود و ظاهر حدیث ابن عباس رضی دل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه امر بصیامه  
 و لکن نسخ الوجوب بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره من نسخ  
 فرضیت صوم عاشورا بثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده و فی هذه الآثار  
 نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومه قدراً الى التطوع بعد ان کان فرضاً و اختلف أهل  
 الاصول ان مکان فرضاً اذ النسخ هل یبقی الا باحاطة امر لاوهی مسأله مشهوره بین مؤرخین  
 حدیث عائشة رضی و معاویة رضی لان علی ما دللت علیه الاحادیث المذكورة الخ و حیث  
 و برای شیخ عبدالحق حنفی در جذب القلوب در آداب یارت قبر شریف آورده و از آن جمله است که شیخ  
 تقدیم صدقه کند در صوم اسلام هر که قصد مناجات حضرت سیدنا امیر مکی در بر و واجب و که چیز  
 صدقه کند ای قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است  
 بحال خود باقی ماند و بارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات و بی حیات  
 علیه و سلم الخ امام محمد بن حنفیة الرضوی فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها كانت فی  
 الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل فیج کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم  
 کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها و كذلك  
 باغنا انقیع لما علی قاری و شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام و نوشته ای بطل بقی الوجوب  
 لا توافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان اجبا کایام البیض و يوم عاشورا الخ  
 و بعد ختم روایت نوشته و فیہ ان الفرضیة اذا نسخت تبقى الفضیلة التي تتوالت علیها

المثوبة كصاوة التجدد وصوم عاشوراء هي لا تنافي إلا باحتمال لا ثواب فيها ولا عقاب في  
 المبدائع ذكر محمد في الجامع الصغير لا يوفق عن الغلام ولا عن الجارية وإنه أشار إلى الكثرة  
 لأن العقيقة كان فضيلة ومنه نسخ الفضل لا يبق الكراهية بخلاف الصوم والصدقة فإنها  
 كانت من الغرائض فإذا نسخت الفرضية يجوز النقل مما قلت وفيه بحث لأن الفضيلة إذا  
 نسخت تبقى الإباحة لأن النسخ ما توجه إليه زيادة الفضيلة فبقى أصل الإباحة وهذا  
 على تقدير أنه كان فضيلة وإلا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة أنها على ما لها  
 في كونها واجبة إلى آخره وثانیا قالين عدم بقا جواز فضيلت نسخ فرضیت بهم تبریح فیه وانه  
 که این در صورتی هست که شارع بر مجرد نسخ فرضیت اکتفا نماید بی آنکه اشاره بجواز و منع نماید باجابه  
 نص نسخ خود و لذات پر اباحت و جواز و در این بیان هیچگونه کلام و مزاج نیست و صوم عاشورا  
 از این قبیل است چنانچه قالین حق آن خود تحقیق آن صراحت فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده  
 مسئله نسخ الوجوب علی الحد الاول نسخه منحل علی الإباحة و الجواز کتب عدم عاشورا  
 الشان نسخ باینکه عنه کالتوجه الی بیت المقدس فانه منعه عنه الثالث نسخ من غیر باینکه  
 جواز و تحریر فقی الاول الجواز بالنسب انما ستم ثابت البتة و فی الثاني لا جواز من سلا بالاجماع  
 بقى الكلام فی الثالث و فیه خلاف فعندنا لا یبقى و عند الشافعية یبقى و اختار المصنف  
 و یحتمل ان یبقا فضیلت صوم عاشوراء بعد نسخ فرضیت در و از الاصول نور الاثار و غیره فسخ غیره  
 با وجودیکه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضیت اختیار فرموده اند پس منشا اعتراض فاسد کلام  
 حافظ حقیقی فی تبیین آن امام ربانی بحر جمالت و یخبری بر مطالب کتب متداوله دیگر نیست که  
 بر تقدیر تسلیم روزه گرفتن باید انما اقول هرگاه از حدیث شریف اعاده شکر نعمت بعد مراد  
 ثابت گردیده پس بعد تسلیم آن این اعتراض بیجاست که از تبیین قدر و سوسه منکرین مرود گردیده اما  
 استجاب مجالس افکار پس اول چه حاجت بقیاس و امر وثانیا همان حکم که در مقیس علیه بود یعنی صوم  
 عاشوراء از محبت اعاده شکر نعمت درین هم موجود اما دیگر خصوصیات مثل عبادت صوم قیوم  
 شکر نعمت نجات جناب موسی علیه السلام پس ایفته شدن این خصوصیات چه ضرورتی  
 جای چون ماه و روز را اعتبار کنند انما اقول کلامی است مختل این قدر نمیداند که چنانکه از اعاده

شکر نعمت نجات موعی علیه السلام بعد از شستن بمائیه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شد که  
روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را طوطی نکرشته اند این امر معلوم  
میدان که در حقیقت ادای شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گویا روز  
معین واقع نشود چه حضرت نمی رساند و چون نگذرد اعتبار اینقدر تعیین بهم محض الحاظ ادراک برکت وجود  
مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگرداند قوله این چه جوت  
ای قوله این مذهب قابل همین است که سندش تا ابواب سانیه شود بلکه تا ابلیس لعین انما قول  
ای اهل اسلام انصاف فرمایید که آنچه بی دینی است که در شان ائمه دین اکابر محدثین با نیست مثل  
صاحب حصص حصین و غیره و بچو کلمات گستاخی بر زبان می اندود و غامت و وبال تبر او را با کمال  
مخنی و اندا و لا میگویم که آن محدثین برای بیان شرف یوم و ولادت شریفند تخفیف فرموده و بچو کلمات  
در عذاب ابی لهب را آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت و ولادت از قول جناب  
کریم خداوند و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس فر گرفته اند که حضرت و بی از رب کریم فوا بحلال  
تا یکبار کشف حال ابوباب خود بخت آخر حق تعالی با حاجت دعای آنجناب پرداخته حالش را آنحضرت  
مکشف فرمود و حجت الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان مسامات تکشف عن احوال المولود  
و اما حال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال كنت مواخيا لابن ابي لهب فلما مات  
حننت عليه و اصبته امره فسالته الله حولا ان يرثني اياه فامنا و قال فرأيتہ یلقب ناراً  
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عني و لا یوح الی لیلۃ الا شئین  
فی کل الا یام و اللیل الی قلت کیف ذلک قال ذلک فی تلك اللیلۃ محمد صلی الله علیه و سلم و جاء  
النبی فبشیرتنی بولدته ففرحت به و اعققت ولیدة لی فرحابه فانا بنی الله بذلطان  
رفع عني العذاب فی کل لیلۃ الا شئین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذابی نقل سکا شفا آنجناب را  
که پیش از صبح بخاری هم موجود است موجب تجویز نفوه کلمات سب و تحقیر در شان اکابر محدثین  
و ائمه دین است و بدینسان پیشروایان شرح شریف را به تمت اتباع ابلیس لعین و فرج شوند  
شیطان را و چشم ملعون ساختن بخنده در نقل ما و یث انداختن و تفضیل ناقلا و جاولین دین  
پس از آنکه در تواتر و بیانی گویم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابوباب بطفیل حضرت رسول کریم

بقضی ربیعیم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت بابرکت و مناسب است از قدس  
 شریف ثابت گردانیده اند پس گوییم نزد اسما عیله قول آنحضرت قابل اعتماد نباشد اما این مقامات  
 در حق آن ائمه دین چگونه جایز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در سراج النبوة که مستند است  
 رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد و شیر به او کنیز که بود این  
 قریبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم تولد یافت ایشانت رسانید به ابو لهب او لهب او را  
 بمزدگانی از او کرد و او را شیره دهد حق تعالی باین شاد می سرور که ابو لهب ولادت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد و بزرگوار شد چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا  
 سند است مابین ابوالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کند و بدل اموال  
 الی آخره و دیگر حدیثین هم صحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظه و مشقه نقل فرموده  
 قد صح ان بالهلب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتناقه ثوبه و فراموشی الله الی  
 صلی الله علیه وسلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعضی از این طائفه در بعضی سالکین و بیکار شده  
 آنرا نمیدانند و بر وایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب بعضی گفتارهای لغت قطعی و بعضی  
 گفتارهای محتمل و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام لازم گردانیده گویا نوبت بالزام نمی آید و در اینجا  
 برای تمیز این طائفه چیزی در اینجا هم می آید و آنچه با و که هر دو تخفیف فرمودن خود تعاد و عدا  
 بعضی آثار در بعضی اوقات بقضی آن که می خورد و بطریق برگشت بخوبی و خوشی و فی النفاذ  
 است و نه محال است که بکس و نیت بلکه ثابت است از مضامین کتاب و نیت تصحیح الهی است بر  
 الزام این طائفه عبارت تفسیر عزیزی بایده شریف و تفسیر در حقه و تفسیر بایده که میگوید آنحضرت  
 طعام الاثین الا که نوشته حضرت امام شافعی پنج باین است تسکین کرده اند که کافران و کفار  
 نیز مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان و سوفت مکلف اند و در این باب نیز بر آنکه خوانند که این  
 عذاب نمی شد و اما اعظم میگویند که عذابان کافر و سبب کفر ایمان خواهد بود پس این که کفار  
 طعام بخورند و از عذاب فی الجمله تخفیف عیش و بابرین سلسله گرفتار نمی گشت پس این دلیل است  
 که کفار را عذاب ساقی است و این که عذاب کفار است و این که عذاب کفار است و این که عذاب کفار است  
 بر آنکه او فرمود و این که عذاب کفار است و این که عذاب کفار است و این که عذاب کفار است

از عذاب ابدی نیست اما اثر او تخفیف عذاب است پس بین آن فایده دارد الی آخره علامه صفاحی  
 در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب بلی لیسب گفته و تخفیف عذاب به سبب صاخر که ایضا  
 قوله تعالى في اعمال الكفرة فجعلنا له بهاءا بعد ان كان له بعد الحشر لانه لما اخرجهم من النار  
 فكان له بعد هم اصلا الی آخره **قوله** که یزید و یحیی را مانند می در کرد در خود و خود حسن و حقیقت  
 بهمنای دمی جل جلاله کردن است و ناموس حسن صافی نهادن قدسی سرشت را پاک کردن و می جل جلاله  
 پر چون که بخود انبیا و اولیا را بی آنکه یا لغوی یزید و یحیی را بگوید که در خون می یزد و کفار فجار را با  
 سیه کاری پاییز فراموشی نمود الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یزید ولادت با سعادت نعمت  
 یافتن ابولسب در عذاب بران یزید مطهر برکت و رحمت ولادت و امیر حصول برکت برای سبب  
 مقدور خود از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را شرف دانند و برکت ینبیه بیان فرمودند  
 این بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی بهمنای صفای جل جلاله کرده اند و کی با کلمات  
 لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این شرافات و قلمون بقل آورده و شنبه نیست از خون یزید و  
 که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای خیار را پسند را جای و تملک و دنیا می چند و زده جلوه  
 عطای سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الابد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف کسی  
 به برکت امری که از ان افعال کفریه فیه تراضی پروردگار ظاهر و تمام کار است و ازین پسندیدگی  
 این جسان که آخر بفضل خود و فضلا از برکت آن کافران هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است پس  
 صاحب ساله نه معنی لفظ اقتدا باضال پروردگار توجه میارزد و نه بمقصد و نه او حکما اعلام داده  
 اختیار نظر می اندازد و خواه از معادات محبوبان الهی با کلمات می آویزد و آبروی فهم دین علم  
 خود می ریزد **قوله** روایت احاده حقیقه باطل است اگر چه بهیقی روایت کرده زیرا که بهیقی هر قسم است  
 نمیکند **اقول** اول این چه خطبه کلام ملی ربط است دعوی باطل بودن و ایت کرده و در دلیل  
 روایت کردن بهیقی قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بهیقی قسم روایت یا کجا لازم  
 که روایت بهیقی باطل می باشد و ثانی خود از سفر سعادت آورده که در سناده او ضعفی است پس از حکم دین  
 ضعیف در سناده حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر وضعی یا کتابی دیگر این ضعیف  
 صراحت باطل است نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد استدلال بان هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنابر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجمل و تفصیل صاحب ساله آن مستدل را بموقع باطله و چنانچه  
اصول خفیه بر آن مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و چنانکه کلام درینکه ایابین سخن  
طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من التعلیل همه بی موقع است قولیه لایسکه که مقصود اعتدال باشد کلام  
یوم و ولادت فیه بیان فضیلت یوم اشنبه بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریب و نه مذکور الی آخره  
**اقول** برای رد احوال آنکه درین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که موجود است پیش محمد بن  
ایاب سوال صوم آن یوم اقم است ذکر اتفاقی قرار دادن از حصول شرف آن یوم یوم و ولادت  
انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سیار است  
صلی الله علیه و سلم و یحیی سوا کلام ابن الحجاج غیره است که از کبر و اطلایع باشد چنانچه در نظام هر چند  
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال می که یوم پنجشنبه حضرت که روزی که منی کاپر کو یا سبیل بر سر  
روزه کی استخفاف می که به تقدیر سبیل و یکایه می که بزرگی نعمت او همین است که حضرت پیدا بومی آوردین  
او ترا او سکه شکرانه بین که می بهر الی آخره **قولیه** چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره خدیوم طلعت فیه  
اشنبه و الجمعة فیه خلق آنکه گفته اند **اقول** او را که از یوم است ثابت که درین حدیث شریف  
و ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب به غیبت اقم نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم  
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم است که **قول** قاضی غایب از وجه فضائل است که اگر کسی  
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم و به فضیلت یوم نمی تواند شد و آنصورت اگر  
حواله قاضی میداد و گنجایش داشت افسوس که صاحب ساله دلیل قاضی ندیده و بمعنی تمام کلام  
ترسیمه و ثانیاً دیگر حقیقتین معتدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و **قول** قاضی ایسبب  
ازوم مخالفت ظاهر حدیث ترکیب نموده اند اما مفعولی در شرح صحیح مسلم بعد **قول** قاضی فرموده **هلا**  
**کلام** القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الا حودی الی جمیع من الفضائل و خروج آدم  
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الدنیا و وجود النبی و الانبیاء و الصلحاء و اولادهم  
من الجنة طرد اهل نقضاء او طار شرع و احوالها و ابقاها الساعه فستجیل جماعه الانبیاء  
و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهر که مقصود از این حدیث در شرح سفر السعاده بذیل  
حدیث شریفان من افضل الیام که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحیث نوشتن



از تشریح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز  
نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جز آتش آنکه فضیلتی نیست  
آدم علیه السلام تقریب او نسبت بچهار قدر و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان در خول جنت و لذت  
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام امانت و احیاء از نعم الهی شمرده الح و قطع نظر از این همه  
باید دید که در نظام هر حق هم گفته روز جمعه بین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا بوی اسبغی فضیلت  
او سبکی معلوم بگوید بات قو ظاهر بی او و شبست سی چنگلی او و بین فضیلت جمعه کی اسبغی بگوید که نکلتا او  
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا و در باعث بهو حسنات پیشمار کا او سبب بود او را پس بی موت حضرت  
علیه السلام سبب پدید آمدن او نکی کا و در گاه رب العزت پس بگوید آخره قولی که نقل است که در او این باب  
که آن یوم الاثنین که نو از امبارک پیدائی روزی است که من و متولد شده ام نه یوم الاثنین که این  
محال است **الاقول** سبب معنی اثبات و نفی هم پیدا ببرد و بی و شش است که ایجاب و این محال درین کلام  
و محل و ال و جواب برین در ام محض خیال خاتم است و از برکت و شرف یوم الاثنین بهجت بودنش نظیر یوم ولادت  
انکار نمودن و از محال قرار دادن سودا می است تا تمام ملا علی قاری و در مرقاة مفید حدیث شریف آورده  
فیها ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر و جوی دیگر هم برای  
و در دست کی مستلزم نیست که آنچه صاف و صحیح ایامه درین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند  
در حق و می گفته که در هم فاسد است پس منع برکت آن دعوی کا سده است **قول** و اینکه گفته که آنحضرت بهجت  
حدیثی و توفیق که بر حال است و شست درین ماه چیزی زیاده نکرده محض لایستی **الاقول** کسانی را  
که این طایفه بجهت و جهل تمام موافق خود و ظاهری می سازند و موافقت ایشان می نازند و در شمار تحقیقین می گردانند  
و اگر بر آیه و حدیث و روای و ائمه مخالفت بخواهند و یا تحقیق ایشان را لایعنی و جهالت بی معنی قرار  
میدهند این چنین اتباع و هم فیه و این آمیزی فهم و بین خود و بودن است حال باشند و که آنچه این الحاح است  
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادت صحابه که هم ثابت است از آنجا که جناب حضرت  
سید رقیه که بی رضی امیر مومنان علیه السلام فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یذکر الله و یصلی و یتوب  
ان دعای خشیتان بعمل فیکفر عن غیباتی آخره **قول** که این جواب موافق نقل مشهور است و الی اینها و اما در  
از سبب آنکه چه بدیجی است که نمی در نفس حقین است نه در انظار و حزن الی آخره **الاقول** خلافت در کمال

بیان پریشانش از اینجا بخوبی عیان است اما قطع نظر از آنکه میگویم که برای این منتهی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت  
شایع در وجود فضایل جمیع و ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و بهم وفات شریف آنجناب بعد از  
فرمودند اما خیال وقوع واقعه غم حزن یاد در آن بود و شروع نغمه و نند و چنان بودم الا نشین که بهم یوم الا و سبکه  
و بهم یوم وفات شریف است معذرا از شرح شریف برای آنجناب عاده او ای شکر صوم در آن یوم بیست  
رسیده و حزن وفات شریف با وجودیکه وقو حشر در همان روز شایع بیان فرموده بودند مایع اظهار آن شکوه  
سرور و امانده آن نگردد و هرگاه صاحب ساله فرموده می در اظهار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس  
مقصود حافظ سیوطی با حسن چه بیست رسید و شش علامه فاکسانی منفرغ گردید که حقوق حزن پر مصیبت  
مخرومی خود از شرف حضور و زیارت بهمت شریف فراموشی آنحضرت بر ریاض جنت با وجود ثبوت حیات  
حقیقه و بقا و توجه بحال است نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت است و منتهی تلذذ تحکیم  
ادای شکر و جوهر سار محبت است که بهمت آنحضرت بقصد ای حیاسی خدایک و همان خدیو لکوم  
سرور و نه به شرف بر حال است نیست و نیز حسب تقی سماء دیر شریف بر می آنحضرت آنجناب را  
باعث سرور وصال رب العزت است پس نماند بگر نفس مصیبت محرومی مانده زیارت و غنای  
حزن المی مخرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و عتقا  
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و سجا عاده او ای شکر و یوم الا نشین که بهم یوم ولادت بکار که بهم یوم  
وفات شریف است و شرح شریف ثابت نمی و البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت  
در ابطال او ایام بر اید بزرگ در اینجا بر نگاشتم و اطاعت کلام باطل باقی گفتار پریشانش که حالش از رد  
رساله برادر خود و بلا هرست اعاده قلیل الافاده انگاشتم و السلام علی من اتبع الهدی

### ف کذ

رو رساله برادر خود که در رد جواب مولوی سعد الله صاحب

داخل باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خود را که حوصله در رساله مولوی سعد الله صاحب را فتاد  
و نامش تنقید الجواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان و پخته و بسیار جا  
حواله آن ساخته و جواب تفصیل آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یکدیگر قول به تجدید باز مناسبت  
معلوم گردید قوله این شیخ مجهول الحال است و چکس از مشایخ و صوفیه علماء کرام اورا نمی شناسد

و سید شریک کاتب و دیو زده **الحاق اول** این اقوالیست بحت اینکه بر کتابت سیرت شریف که مستند این طایفه است  
 صاحب این شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور است و بنا بر این سطور بازی اگر صاحب ساله را از حال آنجناب خبری  
 قصور علمی می شد حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت ندعا پیش محمول نمیکند بر  
 اثبات دعا و بی باطله خود بی تکلف استناد بجهول بلکه محمول می نماید چه کند که تائید باطل علیه باطل بطلان  
 ندارد و حق هرگز وید باطل شدنش تواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین نباشد نه از سیرت  
 و سنن سلف صالحین **الحاق** قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام شاعت است تمام این فعل باقتدار صاحب  
 مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلی و عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتضایان  
 دین را اهل شرع از احقین کتب بینه باعث برکت موجب و منش تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیرت  
 شامی بسط و تفصیل آن فرموده و دیگر کتب هم سطور پس اینهمه آید که بار و علماء را اختیار و صلی و دین و ائمه  
 و پیشوایان شیخ حضرت سید ابی را از دیر و دنیا طلب گفتند و تیر اندوزن سفاهت است خصوصاً که  
 آنحضرت داخل سلسله دین عامه محمّدی لایحقین بلکه شیوخ جماعه بیت صین هم باشند و طواف آنکه خود صاحب  
 رساله نیز آنحضرت استناد میکند **قول** اگر پادشاه مذکور یا بقدر احوال خطبه تعهد مساکین و ابناء ائمه  
 و عامی و دیگر وجوه خیرات و سیرت که شرع بدان ناطق است میگرد و چه مقدار ثواب اجر و ثبوتی خود  
 فراموشی نموده و لکن شیطان زمین **الحاق اول** هر چند این بیان پریشان تر از شیطان است اما  
 چون صاحب ساله که بی حاجت بلجیه ضرورت و اعیاض شوم سلاطین اسلام که در جهاد و اعزاز دین  
 عمر با بسره و اندیشه خود گردانیده و لاجرم چیز مختصر استندین این طایفه نقل نمودن مناسب نگردد  
 قاضی القضاة ابراهیم خان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته سقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح و تقی  
 کثیره و ایمان و جهاد و قوه و ثبوت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شجره ذلک و تقی عن  
 ان خطالة و لولیک الا و قعه حطین بکته فانه قفه و تقی الدین بکته العسکر باسره ثروا سمعوا و تقی  
 ترا جویا که کانت النصر للمسلمین اما سیرته فقد کان له و فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احد افعله  
 ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنيا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطر مقطرة من الخیر  
 یفرقها علی المحتاجین فی عده و هو ان یمع من البلد و کان قد بنی اربع خانقاها لتلزم فی العیام  
 و قر له و ما یحتاجون الیه کل یوم و کان دایم خوف نفسه فی کل الشیء خیر و یسأل عن الحال و یسأل

و یحذر قلوبی در این صغار ایستاد و بدخل الیه کل وقت و یغفل او را هر گاه که نیکو حال باشد و بیچاره  
و کان له دار ضیف یدخل الیه کل قادم علی البلد من فقیه و دققیق و غیرها و بنی در سینه شب  
فیها فقیه القرائین من الشافعیة و الحنفیة و یعمل السماع و له یکن له لذة سماع و انما کان  
لا یتعاطی المنکر و کان یسیر کل سنة دفعتین جماعه الی بلاد الساحل و هم جملة کثیره من المال  
لیفتک بها السامع المسلمین من اهل الکفار و کان یقیم کل سنة سبیل الحاج یمیر امیننا سعد  
آلاف دینار ینفقها بآجر مدین له بمکه حتی یها الله ثلثا اثنا حبیلة و بعضها باقی الی الان و هو اول  
من اجتمع المال الی جل عرفات لیلۃ الوقوف الی اخره مخلصا و در آخر گفته و لو استقصیت و یغادر  
محاسنه لطال لکننا فی شهره معروفه غنیة عن الطالقام یمین خیرات و میرات را انما یوردون  
ولکن الشیطان یرین لهم و یرین مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل است سه چشم بداند پیش که بکند  
حییث ناید منرش در نظره باقیماند اینک بحدمات خدمت علماء و اعلام و صوفیه کرام صرفه امر الی پروان  
و جنود و سلام را مورد عملات ساختن داخل تہذیر و اسرار است پس این ادعا محض اعتساف است  
غایت آنچه امثال صاحب ساله بنا و جز تم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه خواجہ  
سماع و غنار و می مشاہدہ کہو و لعب جنود بالات طنوں و غیره ملاهی بر تاراج اہل غلامان  
و غیرہ اودہ اند جو آبش اینکہ غنار لشکر و افواج مجاہدین لہو لعب الی لشکر اندا حدیث ثابت  
می توان شد و این در حقیقت لہو لعب نیست انظار قوت و شوکت و جمیع لشکر اسلام و حال غنار  
اینکہ ملا علی قاری در مرقاہ نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیہ الشاد  
و ترو و الخلاء و فعلوہ بحضورہ صلواتہ علیہ وسلم و مثله لیس فی حق عند القائلین  
بحرمة الغناء و حال رقص ہم در احیاء العلوم و غیرہ باید دید و قطع نظر ازینکہ مقلد مدعی عقل  
امر یکہ در نہ ہمیشہ ثابت آن ثابت باشد جائز نیست نہ آنکہ در مسائل و فرعیہ حتی الاطلاق جزئیت  
و فصلین دیگران نموده آید قولہ الحق را در منع این عمل یکہ گریہ اختلاف نیست انما اقول قطع نظر  
از آنکہ جماعت محققین از ائمہ الحق استحسان این عمل فرمودہ اند حال این ادعا اینکہ قول صاحب  
بایۃ المسائل ہم خود این قول را مردود میگردد اند یکہ صاحب سالہ از فوط تعصب کار آئیمہ دین  
و فقہاء و محدثین کہ استحسان و تجویز فرمودہ اند اگر مستند بن سلسلہ و ینید این مفسدہ باشند

ضلالتی نمی فهمد همان قرار دارد هیچ ایش همین قدر نیست که لعنة الله على الكاذبين **قول** شیعیان که  
 ما تم حسین علیه السلام را با شهادت نشان بجای آوردند چه جا اعتراض و ملاست غایت آنکه از سزاوارتر  
 نمایند **اقول** ایشان از جهالت خود امثال تجده را همین و مانند ایشان بطور اگر کسی ماه ربیع الاول یا  
 و هر یوم الاثنین و از خاص لاوت بگنج کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجای آید البتة گمانش بجا  
 و قولش خامس است اما علمای دین مجوز می گندند حسین پیدا کنند و احکام نفس آن روز بجای آید آید  
 صرف قابل نقد شرف برکت ایام لاوت و مجوز تمام آن ادای شکر نعمت با انواع عبادت اندیش خضر  
 می ستیق اعتراض را استند و اگر کسی فاش شیعیان را و خل نموده روز عاشورا صرف مقصود تذکیر ایام  
 شهادت چنانکه نام و احوال کالیف و صبر شریف آنحضرت نموده استرجاع شروع کند و ثواب بیابد  
 که ادای هر عمر و منوع عمل نیارد و از اظهار تکلف مذبح نیاحت پر نیارد و چگونه یاد جوهر عدم تحمیر  
 شایع باخود بخواند بود حال آنکه مستندین صاحب ساله آنچه فرموده اند چیزی نمی دانند که سبک نمائند این  
 در صبر و اجتناب از قوی و زوایا اصاب الحسین **قوله** فی يوم عاشوراء کما استیسا بسط قصته انما  
 هو الشهادة الدالة علی تزیید خطوته و رفعة درجته عند ربّه فمن ذکره لعلی و صلاته  
 لم یغفل ان یشغل الا بالکتر جاع امتثال الامور احتراز المارتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم  
 صلاوات من یحیی و اولئک هم المحدثان لا یشغل ذلک الیوم الا بذكره و نحوه مرعظا اثر  
 انطاعات کالاصور و ایاة ثایاه ان یشغل ببدع الرافضة و نحوهم من البدع المنیحات  
**قول** دیگری باید که ران و از اظهار سزاوار ملائح ابغایت قصوی سائن **اقول** جواب این و سحر و دروغ  
 برادر بزرگ فریج با یزید تمام حیرت که آن بزرگ با وجود بزرگ رانجا بود و نمی قرار فرمود این و در غایت خور  
 خود نشان صلاوات **قوله** این فاش شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف نموده عروجی با از نعمت  
 زیاده است و در نتیجه آن جناب موجب سرور و بوسال با لغزته و در حق امت بهم موجب شاد مبارک است  
 غیر اینست پس این قسم سزاوار احتقا و فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و استجاب اشک  
 و اشک ظهور و عروج با وجود دراک ازین مفارقت هیچگونه نعلی در برکت آن نعمت نیفتاده و چگونه مانع  
 آنکه حسین بر سر و منی و دنیوی و با خصوص وقت او اسی شکر حصول آن نعمت این جن و اسی  
 تمرد می نماید شادان عشاق آن محبوب و اجلال یابند و این جزو الشی مغایرت که فی الحقیقت





و حسن و بسیاری از امور در کتب دینی مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مسطور است  
 باجمعه بداند و بر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی مصطلح که جز  
 مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شنیدنی  
 و آن اینکه امام سید که در رد و خلافات ابن تیمیه فرموده قوله و اذا سافر لا اعتقاد انه طاعة  
 كان خلك محرم بالاجماع ثم هذا فاسد لاننا لو سلمنا ان السفر ليس طاعة و سافر شخص  
 معتقد انه طاعة كيف يكون سفره محرم بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد التو  
 لا يوصف ذلك بكونه محرم بل ان كان اعتقاده ذلك لظن جلیل بذل و سهو کان مثابا  
 بعقیده ظنه و الا كان جهلا لا اثر عليه ولا اجر و فعله موصوفه بالاحقة نعم اذا جعل  
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقاده ليس منه في اثر به و تقرب  
 الى الله تعالى ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا علم سائر الاربعة فصر اذ دخل في  
 الدين ليس منه فعليه اثر ابتداء اما من قوله فان كان خلك من الفروع و ان كان  
 فيهما التقليد و اختلاف العلماء و فعلم معتقد انه من الاربعة لا حجية في اثره و ان كان  
 محلا لشيء فيه التقليد كما كاتمول الله اوصية من الدين فعليه ان اثر البته ان قوله  
 اثر مع حجة برای آنها و شك و ربح و لو سلم نیست اني قوله و محسب و بسیار عجب از مثل عافط حسیط  
 که با آنهم یعنی در حفظ حدیث از احادیث است تشریح عقیده یحیات و زید و انی آنهم اقول  
 سوای عافط حسیط دیگر انکه محققین هم مانند توشی و غیره و در حقیقه برای شکر سرور و توشی  
 فرموده اند و احادیث را بر آن حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب سالک با اینهمه  
 تحریف و دانی از کتب دینی شده و له هم غفلت و زبده در بی طعن تشنیع حافظ سیوطی کرده  
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انضمام قیود معلوم نیست انی قوله در اینجا مجیب طرفه  
 بکار برده که در اخلاص سخن بهنگام اثبات مجلس سرور و ولادت از قید مجلس و لزوم آن گریز کرده و حکم  
 مستحب و ن بر سر و ولادت نافذ فرموده و فریقین را بر عزم خود راضی بنود احوال اقول اولاد و نه  
 فرمودن حکم مستحب و ن سرور و ولادت مطلقا گریز از کجا نمیدانم چه مجیب و کلام سابق که شرف  
 ایام و ولادت با سعادت و برون موم و مومین برای شکر آن شریف و تحسان مجلس مبارک



که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منیاست  
باشد تقسیم بدست بسوخته و سیئه از ایمه معتدین مشهوری حکما اعلام محققین دین مبتدیان نقل  
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده حاصلش اینکه در سنجاب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه  
و سلم شک و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شایع حکم حرمت و ضلالت بود  
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریح جدید و شرح احکام شایع و تحریم هوا  
نفس است و چون صاحب ساله رضامندی فریق خود با سنجاب مطلق سرور ولادت در ین مقام  
ظاهری نماید پس نیز یک حضرت شایع آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم  
این قیود گذشته و برای آن هیئت مخصوصه و صورت توقیفه معدن نیست پس بموجب قرار صاحب  
ایضاح و مولوی خورم علی و غیره اوستندین بلانقه برای سنجاب که امی فرد خاص حاجت و  
دیگر نیست و تدبیر و ثانیاً صاحب ساله که حسب قرار این سخن در مطلق سرور ولادت ندارد و محال  
فریق خود کند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تعلیط هوا پیش نموده  
و آن اینکه از شروع کلام برای تمهیل و تضلیل و تخمین و تفسیق محققین مشهورین از اکابر شهرت  
الاست انواع انواع و خنیا در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است  
آن نفس سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز  
و گاهی بدعت بودن فرحت و لاوت و گاهی سفاست بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت  
بعد از انقضای صد سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت ختم  
سخن رسید برای برده داری به نبودن سخن و مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه  
و سلم تصحیح فرمود و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد داشت که فرقی  
چه نوشتند و آنچه و آنچه و چه برنگاشته قول که آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است  
ال قول که جو غلام آفتابیم از آفتاب گویم نه شمس نه شب پر شمس که حدیث خواب گویم الی آخره  
لا قول برای تأیید امریکه سنجاب آن سدرج عمودات مشدوبات شایع است و آنکه دین  
استخوان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلیا و اقیای است محمدیه و در ردیه  
مصادره انجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان ملهم شده اند که زودین چپست

که بفرموده آن بزرگوار حضرت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب غنیه صمدیها جاتوان یافت  
که اندک خطایکم الهام و منام صلحا و کرام برای استیناس سروده اند پس بوجوب قول صاحب  
بر ساله همه شب پرست باشند بنا بر این رساله که بر اختصار است و نیز سگات صاحب رساله  
در کار بدیجست بیک عبارت اکتفا می رود در سرور و الحزن در بیان وفات شریف گفته  
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشوند  
یا با جامها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند  
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جامها آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
پس بیدار شدند و همچنان کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب ساله کلمه الحق گذشته و لنعم  
ما قبل سه زائتاب پرست و ز شب پرست یگویند حدیث حق را می الحق رزق پرست بخود  
اگر می آمد که مزاحمت و مخالفت امور محدود و شارج وارد و در تأیید عمل بدان ذکر خوا  
نمودن بیجا است اما آنچه آنکه دین را از علماء کاطین و اولیاء صالحین محبت مستحب مندوب  
شمردن این عمل شریف بغرض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس  
منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت است و لیس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را نشاء  
و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث  
بر آنکه بر سابقا قوم گردیده و الله الموفق والمعين صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع  
للمؤمنین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین

### خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشكره علی نعمائه که درین زمان سعادت توامان رساله جمیع عماله  
غریبه سیمی به حق الیقین فی قوله اعلی النبیین از تصانیف عالم باعمل  
فاضل او مدعو لومی سید عبد الصمد صاحب سسواسی من تلامذة  
بجامع الفضل و الفناخه مولانا محمد شید القادر صاحب البیاضی مسکن کجفی  
مذهبا و القادری شیخ با ارام اسد فیه هم و دام بر کاتهم تسبیح فرماشعش رئیس پاک نهاد

امیر و الاثراد صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلى القاب  
 حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحقاد  
 جناب غفران باب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مہرور  
 رئیس اعظم آلہ ضلع بریلے موفت جناب مولوی سید محمد  
 عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن  
 صاحب سہوانی عہدہ ہمہ یقین تمام وصحت بالاکلام  
 مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف مدوح الشان الثقل  
 کالاصل تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۳۵۷ ع  
 در شہر لکھنؤ بطبع علوی محمد  
 علی بخش خان صاحب  
 از طبعہ طبع محلی گردیدہ  
 اوریکہ آراہی شود  
 گردید  
 فقط

واسطے سند اس سرکہ کہ یہ کتاب چپی ہوئی مطبع علوی کی ہے  
 مطبعہ ثبوت کی گئی





212E  
20

DUE DATE

ف  
29/5/22

